نثریات

(50)

مشتمل بر:

کلیهٔ مکاتیب خصوصی و خطابه‌ها

و سخنرانی‌ها و مقالات

بقلم:

مرحوم حسین سمیعی (ادیب السلطنه)

مؤسسهٔ مطبوعاتی علی اکبر علمی

Title [illegible]

Author

Accession No. [illegible]

Call No. [illegible]

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Title [illegible]

Author

Accession No. [illegible]

Call No. [illegible]

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

منثورات

یا

منشآت و ترسلات

مرحوم حسین سمیعی «ادیب السلطنه»

مشتمل بر وطنیات و سیاسیات و اخلاقیات
و اجتماعیات و اخوانیات

ناشر

مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی

تهران

Title

Author

Accession No.

Call No.

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

چون شادروان ادیب‌السلطنه سمیعی دارای خطی زیبا بوده لذا دو صفحه
از منثورات آن مرحوم را که خود برشتهٔ تحریر در آورده
زینت‌بخش صفحات کتاب مینمائیم

بخش سیم

اخوانیات

از تحریر بهتران در پاسخ نامهٔ یکی از دوستان عزیز بر سبیل مزاح و طیبت نوشته شد

دوست عزیزم پیش از آنکه بجواب مرقومات شریفه بپردازم اجازه بخواهم معمای املا کرده و نام شریف را بقول خودتان تجزیه و تقطیع و بقول فرنگیها آنالیز نمایم !

شَیخُنا الاَعظَمُ وَاُستاذُنا الاَعلَمُ شیخ ... خان ایده الله تعالی

یُسَمّی بِجملةٍ مُرَکَّبَةٍ مِن لَقَبَینِ وَهُما الشَّیخُ وَالخانُ وَمِن اِسمَینِ

وهما... فاما الشيخ ماخوذ من (شيخان گراه) واما الخان مكسوب

من (الخوانين المندرسة). فمن شاء ان يدرى معنى تلك الجملة اللطيفة الملمعة

يتيه في وادي الحيرة ويتردد في اسم شيخنا المكرم هل هي تمامها اي مجموع

جملة (شيخ ...) او بعضها. ومن قال ان هذا التركيب متداول في

غالب الاسامي كما يقال (ميرزا غلامعلى خان) و (ميرزا عبدالحسين خان)

فليعلم ان بينهما فرق كثير لانه يوجد بين ميرزا وخان تناسب تجانس

لا يوجد بين الشيخ والخان. وشيخنا الاعظم جمع الاضداد وركبها

تركيبا عجيبا. ونعم ما قال الشاعر بمار ماهى مانى نه ماهى و نه مار.

خوب آقاجان عزیزم قربانت بروم چه داعی داشته‌اید که چنین نام متعسر را برای خود اختیار

فرمائید که گاهی با قصد جنبه خانی داعیه خود را اظهار نمائید بواسطه عرق ارازل الناس

فرمائید و گاهی بتحریک عرق آخوندی شیخیت از آن ترجیح کرده تعاظم را

بسمه تعالی

جان کلام

رب اشرح لی صدری و یسرلی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهو اقولی

دوچیزطیرهٔ عقل‌است دم‌فروبستن   بوقت گفتن و گفتن بوقت‌خاموشی

وظیفهٔ چاکران صادق و بندگان دولتخواه درحضرت پادشاهان این است که همواره شرط نصح و ارادت بجای‌آورند و آنچه از خوب و بد امور و صلاح و فساد ملك درنظر دارند بازگویند.

اگر ناصحان مشفق وعلاقه‌مندان بسعادت مملکت را ازاین پیش بعلت غلبهٔ بد اندیشان و تضریب ناکسان مجال سخن نبود و عرایض صادقانه در پیشگاه شاهنشاهی بسبب بندهای سخت و پرده‌های تاریك راه قبول نداشت منت خدایرا که ناگهان دست‌قدرت‌خداوندی از آستین بدر آمد و آن دربندها را درهم شکست و با یك تندباد مشیت دربار عالی را از آنهمه خس و خاشاك پاك کرد و راه عرض عرایض‌بازگشت

درسرای‌مغان‌رفته‌است و آب زده   نشسته مردصلائی بشیخ وشاب‌زده

اگر خیرخواهان و صلاح اندیشان همچنان زبان بربندند و گفتنی ها نگویند و نوشتنیها ننویسند همانا ستمی است که بر روح انسانیت روا داشته‌اند و خیانتی که بدولت و ملت ورزیده عقل سلیم و فکر روشن

حاکم است که حف قلم و کف لسان در چنین موقع ضنتی است بیجا
و احتیاطی نامطلوب اما چه گفتن و چه نوشتن با چه زبان و کدام قلم

سخندان پرورده پیر کهن بیندیشد آنگه بگوید سخن

یك سخن پاکیزه که از دهان کسی بیرون آید اول اثری که ظاهر
میکند شناساندن میزان خرد گوینده است ، یك عبارت پسندیده که از
قلم کسی ترشح کند اوّل خاصیتی که میبخشد باز نمودن معیار بصیرت و
اطلاع نویسنده است که گفته‌اند .

پس هر رطب و یابس که بر زبان آید نباید گفت و هر زشت و
زیبا که بخاطر گذرد نشاید نوشت .

تکلم و سادد فی الکلام فانما کلامك حی والسکوت جماد
فان لم تجد قولا سدیداً تقوله فصمتك عن غیر السداد سداد

وقتیکه باقوال و آثار فصحای سلف و ادبای قدیم نظر میافکنیم
می بینیم که پر است ازمبالغه و اغراق ومداهنه و اطراء درستایش ممدوح
وتملق مخلوق همانا هیچ منظوری جز جلب و توجه بزرگان نداشته
و ازسخنان گزاف و مدایح بیجا احترازی نمیکرده‌اند که تحت ریاست
فرمانروایان خودپرست و حکام جابر و رؤسای ابله که پرستش خود را
وظیفهٔ زیردستان میدانستند جز این چاره نداشتند . جز چند تن از
آزادمردان که از خدا بخلق نپرداخته و پشت پای بی نیازی برهمهٔ عالم
زدند و ازمداهنه وچاپلوسی بفرسنگ‌ها میگریختند جز حق نمیگفتند
و جز حقیقت چیزی نمیخواستند چه در سخن ناروا و کلام تملق آمیز
رمزی جانگزا نهفته است که دل گوینده و شنونده را بمیراند و بهمان

اندازه که قدر و مقام متکلم را در برابر مستمع پست کند اخلاق مستمعی را هم که بدان سخنان گزاف مغرور شود و آن ترهات را در بارهٔ خویش باور کند فاسد سازد .

این است که ادبای معاصر خصوصاً دانشمندان غرب اسلوب سخن را یکسره تغییر داده و حشو و زائد را از کلام خود بیرون کشیده و با یك رویه ساده و متین خالی از اغراق و اشباع ادای مقصود میکنند . این نیز مشتبه نشود که حقگوئی یعنی توبیخ بزرگان و عدم تملق یعنی تحقیر و توبیخ نیکمردان که خردمندان زبان بهرزه نیالایند و اگر تحذیر و ملامتی لازم افتد حتی الامکان بصورت پند و موعظت باز گویند و از هزل و ناشایست اجتناب واجب شمرند .

بیك نا تراشیده در مجلسی　　　　برنجد دل هوشمندان بسی

اینك من بنده که بتتمیق این رساله و تلفیق این مجموعه پرداخته‌ام همانا خواستم تا نثار پیشگاه اقدس اعلی را وسیلتی سازم و تقدیم پایه سریر همایون را هدیتی فراهم کنم که بضاعت چاکر دولتخواه قلم است و ماحضرش نیت صادق ـ و نیز اگر من بنده را گنجهای شایگان در دست بودی و عمدهٔ ذخائر جهان در تصرف داشتمی وهمه را نثار بارگاه خسروانه کردمی همانا در نظر من بقدر یك سخن صدق که در پیشگاه قدس همایون معروض افتد ارزش نداشتی و با یك کلمت حق که در خاطر خطیر شهریاری موقع قبول یابد برابری ننمودمی .

از خداوند نصرت میطلبم که فکرم را از سهو و خطا حفظ کند و قلمم را از لغزش باز دارد تا جز آنچه صلاح دولت و ملت است نیندیشم

و جز بدانچه خیر و سعادت وطن عزیز در آنست سخن نگویم .

اکنون ررى بمقصود باید رفت و شروع بما نحن فیه باید کرد . ولیکن پیش از ورود بمقصود روا باشد که بحکم براعت و استهلال کلمتی چند در موضوع سلطنت باز گوئیم و بنحو اختصار بیان کنیم که پادشاهی چیست و سزاوار مقام ریاست وفرمانروائی کیست .

بعضی را عقیده بر آنست که سلطنت موهبتی‌است الهی و ودیعتی آسمانی که خداوند عزاسمه هر که را خواهد بدان مخصوص فرماید ودر یك ملت ومملکت صاحب اختیار گرداند تا اوامر و نواهی او در قاطبهٔرعایا جاری ونافذ باشد و رد وقبولش در کلیهٔامورمطاع و متبع . بعضی دیگر گویند که سلطنت قوه‌ایست تحت اختیارات ملی تا هر که‌را خواهند وشایسته دانند رئیس وقائد این قوه گردانند وبرای اداره کردن مملکت انتخاب نمایند مروجین عقیدهٔاول لقمه‌خواران‌سفرهٔ استبدادند که این موهبت‌الهی را دستخوش‌مطامع و اقتدارات شخصی خودساخته و نفود پادشاه را وسیلهٔ پیشرفت منافع مشئومه و مقاصد غیر مشروعهٔ خود قرارمیدهند تا دستشان درجان و مال افراد رعیت دراز باشد و حکمشان در عرض و ناموس آحاد ناس روان . در رفتار خود مسئول و محکوم نباشند و بدانچه کنند ماخوذ ومعاقب نشوند وچنان بندارند که خدایتعالی مردم یك مملکت را برای قبول‌تکالیف شهوت‌پرستانهٔ چندتن‌وحشی‌ستمکار آفریده واین‌ودیعهٔ‌خودرا فقط محض‌خوشگذرانی آنان بدست یکتن واگذاشته است .

اما پیروان طریقهٔ ثانیه طرفدار حکومت ملی باشند که عموم

افراد یك مملكت را در حقوق آنمملكت شریك و سهیم دانند واحکام
الهی را بر سر همه متساوی بینند و استیلای چند تن را که بر خلاف
رضای خدا ومدلول قانون فعال مایشاء وقادر بما یرید باشند حرام شمارند

ما بدون اینکه درباب هیچیك از ایندو عقیده سخن گوئیم یا
رجحان یکی را بر دیگری استدلال کنیم میتوانیم سلطنت را بیك عبارت
جامع تر تعریف نمائیم : پس میگوئیم حکومت و سلطنت ودیعه‌ایست
که از جانب باریتعالی تحت اختیار یك قوم و ملت در آمده است و
خداوند هر که را خواهد که بدینمقام جلیل نایل فرمایددرروی پاره‌ای
فضائل اخلاق و مکارم اوصاف قرار دهد که حسن ظن ملت بدومعطوف
و قبول عامه بدان متوجه گردد تا ویرا بریاست وپادشاهی برگزینند
و زمام امور مملکت را با اختیارات معین و اقتدارات محدود بدست
وی سپارند . اگر بتواریخ عالم رجوع کنیم شاید می‌بینیم که وقتی پایهٔ
تمام سلطنت‌های دنیا برروی استبداد بوده وفرمانروایان عهدعتیق غالباً
بارادات شخصی و قدرتهای استبدادی رفتار میکرده‌اند و برای قدرت
حکومت و فرمانگزاری آنان سرحد و سامانی تصور نمیشده است .
اما متدرجاً بواسطهٔ تصاریف زمان و تجارب روزگار معایب آن نوع
حکومت های کیف مایشائی ظاهر گردید و پاره‌ای تغییرات در اوضاع
حکومتها داده شد و اشکال مختلفه پیدا کرد . هرقدر که علم و ادراك
یك ملت رو بترقی گذاشت بهمان اندازه حدود سلطنت آن ملت تحت
قواعد اساسی در آمد وهرچه افراد یك مملکت بحقوق خود واقف شدند
بهمان درجه از استبداد سلاطین جابر کاسته شد تا رفته رفته سلطنتهای
استبدادی بحکومت‌های ملی تبدیل یافت و امروز می بینیم که اساس تمام

دولتهای نامدار و باشوکت دنیا برروی حکومت ملی قرار گرفته‌است.
هرسلطنتی که اصول اساسیش مبتنی برمشورت نباشد قابل‌دوام نیست .
هردولتی که جریان امورش منطبق با قوانین نیست اطلاق اسم دولت بر
آن حرام است چه مسلم است که یکتن از افراد مردم هر قدر عاقل و
هرقدر دانشمند و باکفایت‌باشد محال است که بدون‌مشورت واستمداد
از افکاردیگران بتواند امور یك‌مملکت را مطابق قوانین حقه واصول
مشروعهٔ دنیا منظم نگاه بدارد که انسان است وقابل سهو و نسیان .
شهوات نفس پس و پیش اوراگرفته و حب قدرت و استیلای مطلق بر
وفق آرزوهای نفسانی سراپای وجودش را احاطه کرده سخت دشوار
است مراورا ازچنگال نفس آزاد شدن و از مشتهیات‌طبیعی در گذشتن
و برستگاری یك‌ملت بی‌معاونت دیگران موفق گشتن .

غیرت وشجاعتی که اخیراً از جوانمردان و فدائیان ملت ما در
استیفای حقوق مغصوبه و اعادهٔ مشروطیت و برانداختن اساس استبداد
ظاهر گردید بهمه‌عالم ثابت کرد که ملت ایران هنوز حیات ملی خودرا
از دست نداده و استقلال اینمملکت هنوز برجای باقی‌است و نام ایران
هنوز شایستهٔ آنست که صفحات تاریخ را بنشر فضائل و آثار ترقیات
خود مزین سازد خصوصاً که امروز سلطنت ما تازه شده و بفر وجود
شهریارجوانبخت زینت‌افزای تاج وتخت سلطان احمدشاه قاجار دولت
ایران جوانی ازسر گرفته و انتظار همه اینست که در سایهٔ حمایت این
پادشاه سعادتمند و تحت لوای این سلطنت مشروطه ایندولت ترقیات
خودرا تجدید و استقلال خودرا بیمن همت رؤسای ملت وحسن اهتمام
امنای مملکت حفظ و تکمیل نماید زیرا شاهنشاه مارا اول جوانی است

و آغاز زندگانی ، تائیدات غیبی همه جا با وی همراه ، وجـوه ملت و زعمای مملکت بردرگاه وی کمر خدمت برمیان بسته و برای حفظ وطن جان بر دست گرفته . اگر ما با این جمعیت اسباب و مساعدت روزگار هنوز در خواب غفلت فرومانده و فکری برای نجات خود از حضیض ذلت و بدبختی نکنیم و خود را کشان کشان بشاهراه سعادت نرسانیم همان به که موجودیت ملی خودرا وداع گوئیم و نام خود را در شمار ملل حیه داخل نسازیم .

خردمندان که حل وعقد امور بحس اشارات ایشان وابسته است و مبانی سیاسیات بعقل و تدبیر ایشان باز نهاده مملکت را ببدن آدمی تشبیه کرده‌اند که دارای قوای ظاهر و باطن است . چنانکه بدن آدمی بدون آن قوا و بی داشتن اعضای رئیسه نیروی زیستن ندارد مملکت نیز بی قوتهای رئیسه و عضوهای عامل یعنی هیئتهای مقننه و مجریه نتواند زیست و همچنانکه بدن را سری است هر مملکت را نیز سروری باید که همهٔ آن قوتها تحت ریاست وی فعالیت خودرا ظاهرسازند و امور مملکت بسبب فعل وانفعال آن قوا جریان منظم خودرا مداومت بدهد .

پادشاهی عبارت ازهمین ریاست است و باید دانست که این ریاست امری است بس مشکل و مأموریتی سخت دشوار که همه کس را طاقت این بار گران نباشد و کفالت این شغل خطیر از عهدهٔ کفایت هر کس بر نیاید . شایستهٔ مقام پادشاهی کسی است که از رموز مملکت‌داری آگاه باشد. سزاوار تخت شهریاری آنکس باشد که وظیفهٔ این مأموریت خودرا خوب بداند. کسی‌را در خور ریاست یك ملت میتوان دانست که بتواند حدود ریاست خودرا حفظ کند ، زمام امور یك کشور را بدست کسی میتوان

سپرد که از اهمیت تکالیف خود عاجز نباشد ، یك پادشاه وقتیکه مقهور مشتهیات نفسانی باشد قابل اداره کردن یکدولت نیست . وقتیکه رفتار یك پادشاه تابع ارادات شخصی و آرزوهای شهوانی و بر خلاف اصول قانونی باشد اهالی مملکت از وجود چنین پادشاه هیچگونه سعادت را نباید منتظر باشند .

اگر پادشاه اساس سلطنت خودرا بر روی قانون بگذارد مملکت او آیندهٔ روشن وسعادتمندی را درپی خواهد داشت شوکت وسعادت رئیس یك قوم بهمان اندازه است که افراد آنقوم دارای آن باشند . هرقدر یك جماعت بشاهراه تمدن نزدیکتر میشوند کفایت و لیاقت زعیم وپیشوای آنجماعت ظاهرتر میگردد . اگر در روی زمین دولتی پیدا شود که نماینده‌اش شایستهٔ نمایندگی نباشد خواهیم دید که امور آندولت یکسره مختل وپریشان و انهدار درقوای آن طاری وضعف و اختلال بر ارکان و دعائم آن مستولی و فقر و احتیاج در سراپای آن حکمفرما است . بالاخره مشروطه و حدود مقام سلطنت آنقدر سخت وقابل دقت وملاحظه است که بابها بر آن باید نوشتن و کتابها پرداختن.

پس امروز که سلطنت ما تغییر یافته و مملکت ایران ازچنگال استبداد رها گردیده و درسایهٔ نگاهبانی خسروی چنین عادل و رعیت‌پرور درآمده است برما واجب است که قدر این نعمت بشناسیم وشکر این موهبت بگذاریم و با یك ایمان ثابت و اعتقاد راسخ پیروی کنیم آنچه راکه استقلال دولت بدان باز بسته‌است ورستگاری مملکت بدان تعلق دارد و نپرهیزیم از گفتن حرف حق و جستن راه صواب و رعایت جانب خیروصلاح ونگاهداشت حقوق نعمت و اداء شرائط خدمت که

هر کرا سودای سعادت وطن برسر باشد و آرزوی شوکت وعظمت مملکتی در دل همه آن گوید که بمصالح ملک عاید است وهمه آن جوید که به منافع عامه مربوط و متعلق.

اکنون آنچه من بنده را پیشنهاد اینمقصود علی الاطلاق حائز است همانا چندچیز است که مناسبات حل و عقد امور سلطنت را بدان ارتباطی تمام باشد و عرضه داشت آن حضرت ملک را در بسط انوار عدل و قبض زمام ملک و اکتساب ملکات فاضله و استجماع قلوب عامه و اقامهٔ نظم و امنیت کامل بکار آید وچون بصدق لهجت وصفای عقیدت آمیخته است، باشد که درحضرت اعلی بسمع قبول تلقی یابد و بنظر عنایت پسندیده افتد و درخاطر خطیر همایون اثر خاص بخشد.

و این نیز باید دانست که مقصود من از تمهید و تقدیم این رساله بحث درمعظمات امور و کلیات اصول و دوائر دولت و انتقاد از رؤس مسائل و عموم تکلیفات امروزهٔ مملکت نیست که آنها را محلی دیگر است و مبحثی جداگانه پس غرض من دراینجا انهاء و اخطار چندنکته است که بشخص شریف و ذات مقدس ملوکانه اختصاص دارد و این در ضمن فصلی چند باز نموده آید برسبیل ایجاز و اختصار و بطریق ساده و روشن که از اطناب وتعقد دور باشد و خاطر اقدس را از مطالعهٔ آن ملال و خستگی حاصل نشود . و چون تحفه‌ای که بدرگاه ملک تقدیم میشود باید که عزیزترین و گرانبهاترین تحف وهدایا باشد والبته عزیزتر و گرانبهاتر هرچیز جان وی است لاجرم من بنده نیز جان کلام خویش بپایهٔ سریر اعلی ایثار کرد و بدین مناسبت نیز این رساله را جان کلام نام نهاده

والله الموفق للصواب

فصل اول

در معرفت خدای و شکر نعمت او

نخستین چیزی که توجه شاهانه بدان لازم باشد شناخت و پرستش یزدان است عزاسمه که ملك پادشاه اسلام است و پادشاه اسلام باید که خداپرست و متنسك بود و معرفت خدایرا باندازه و حد مقدرت حاصل فرماید و در انفاذ اوامر حق واقامه قواعد عدل سستی روا ندارد وتوقی نفس را از آنچه‌رضای خداوند در آن نباشدوفرمان آلهی بر آن نگذشته واجب شمرد که‌ملك را دربندگی وشناسائی خدای همین‌بس که مواهب باریتعالی را در حق خویش پیوسته بخاطر آورد و نعمت‌هائی راکه در این اول عمربوی ارزانی داشته است یادکند وآنگاه شکرانه درگـاه پروردگار چنانکه باید بگذاردو بشناسد که اواست‌فعال مایشاءوصاحب قدرت مطلق ملك لایتناهی وسلطنت بی زوال ونعمت بی‌پایان .

ملك و سلطنت نصیبه‌ایست گرانبها و صعب‌الحصول که هر کس را بآسانی میسر نشود وبا سورت تیغ و بسیاری مال وکثرت سپاه وحسن تدبیر و تحمل رنج فراوان صورت نبندد . چه بسیار نام آوران که در جهان بهوای سلطنت برخاستند وبسی‌مال‌وجان فدای این مقصود کردند وعاقبت باشاهد مطلوب هم‌آغوش نگشتند وجزحسرت وندامت نصیبی

برنداشتند .

چه بسیار پدران وفرزندان و برادران که بر سر حطام دنیوی و مقام خسروی بایکدیگر در آویختند و علاقهٔ خویشاوندی ببریدند . مملکت‌ها خراب کردند و گنج‌ها بباد دادند و اخرالامر سر برسر این کار نهادند و از اتلاف نفوس واسراف نقود جز زیان وخسران طرفی نبستند .

چه بسیار پادشاهان که موروثاً ومکتسباً بسلطنت رسیدند ولی کفایت حفظ این مقام نداشتند و بسبب غلبهٔ مشتهیات وفساد افکار ورخوت عقل ونخوت نفس دست جور وتطاول باطراف ونواحی دراز کردند تا مملکت ویران شد و رعیت بجان آمد ، یکباره تخت و تاج شهریاری را وداع گفتند وبخاك مذلت ومسکنت نشستند .

ملك را بدین لطیفه امعان نظری باید کرد که خدایرا باوی چه نظرها بوده است تادرین بادی عمر وعنفوان جوانی که هنوزش دامان عفاف بلوث معاصی نیالوده وخاطر صافی بزنگ مناهی تیره نشده وزلال عقایدش بوساوس اوهام باطله ونیات فاسده کدورت نیافته است بی آنکه رنجی برد و یاتیغی کشد یامالی صرف کند مملکت قدیم ایران وی را مسخر داشت وسلطنت چندین هزار ساله مراورا مسلم فرمود .

بزرگتر اختصاص که خداوند دربذل این مواهب بحضرت ملك داده است این است که توجه کافه ملت را بدو منعطف ساخته و پایهٔ سلطنت ویرا بررضا وقبول عامه نهاده است که کمتر پادشاهی را این اتفاق افتد واین جمعیت اسباب میسر گردد .

پس ملك را واجب بود که سپاس این نعمتها بگوید وشکرانهٔ این

بخشش ها بگذارد و بداند که خداوند همیشه با وی همراه است و از سرائر وی آگاه بر فتار وی نگران . و بهترین طاعتی که شاهنشاه در حضرت رب الغرة تواند گذاشت رعایت جانب ملت و نگاهداشت امن و آسایش رعیت است که رعیت ودیعه‌ایست از خداوند نزد پادشاه و تحفظ این ودیعه بجس امانت ودینداری پادشاه باز بسته است و هر پادشاه که پاس حقوق ملت خویش وجانب افراد رعیت فرو گذارد هر آینه ودیعهٔ آلهی را متروك نهاده باشد .

سخن که بدینجا رسید مرا بیاد آمد از فرمان حضرت مولی المتقین امیر المومنین علی ابن ابیطالب صلوات اله و سلامه علیه که به مالك اشتر نخعی که از خواص اصحاب و بزرگان حوزهٔ ولایت بود صادر فرمود .

در آن هنگام که ویرا بفرمانگزاری مملکت مصر میفرستاد و اینك سطری از آن فرمان مبارك اینجا بیاورم و ترجمهٔ هر جمله در ذیل آن برنگارم که در آنچه بدان اندریم نیك بکار است :

حضرت مولی الموالی ص و ت اله علیه در جملهٔ بـه مالك اشتر فرماید :

و اشعر قلبك للرحمة الرعية و المحبة لهم و اللطف بهم ولاتكونن عليهم سبعاً ضادياً تغتنم اكلهم فـانهم صنفان اما اخ لك فى الدين و اما نظير لك فى الحق .

قلب خویش را در کار رعیت از جامهٔ رحمت و محبت شعار ساز و انواع مهر و ملاطفت را در بارهٔ ایشان مرعی دار و در آنها چون جانوران درنده مباش تا اکل ایشانرا غنیمت شماری چه رعیت بر دو گونه باشند یا در دین با تو برادرند ، یا در خلق و صورت برابر .

و باز فرماید :

ولاتقولن انى مؤتمر آمر فاطاع فان ذلك ادغال فى القلب

و منهكة فى الدين و تقرب من الغير.

و البته مگوی که من امیرقوم وقائد جماعتم و ناگزیر باید مرا فرمانگذار باشند واین گفتار وپندار قلب را فاسد کند و در دین ضعف وخلل افکند وروزگار تو دگرگون سازد.

و هم فرماید:

وليس شيئى ادعى الى تغيير نعمة الله و تعجيل نقمته من اقامة على ظلم فان الله سميع دعوة المظلومين و هو للظالمين مرصاد.

هیچ چیز نعمت خدایرا تغییر ندهد ونقمت و عذاب ویرا نزدیک نکند چنانکه قیام بر ستمکاری که خداوند نالهٔ مظلومان می‌شنود و درکمین ستمکاران ایستاده است.

و نیز فرماید:

اللهالله فى الطبقة السفلى من الذين لاحيلة لهم والمساكين والمحتاجين واهل البئوس والزمنى. فان فى هذه الطبقةقانعاً و معتحراً.

و احفظ لله ما استحفظك من حقه فيهم و اجعل لهم قسماً من بيت مالك و قسماً من غلات صوافى الاسلام فى كل بلدفان للاقصى منهم مثل الذى للادنى وكل قداسترعيت حقه فلايشغلنك عنهم بطرء فانك لاتقدر بتضييع التافه لاحكامك الكثيرالمهم فلاتشخص همك عنهم ولاتصغرحدك لهم.

اللّٰه اللّٰه بترس از طبقهٔ سفلای رعیت آن درویشان و تنگدستانی که راه‌حیلت‌معاش ندانند وجماعتی عاجز وزبون وحاجتمندند که‌بعضی از ایشان سئوال کنند ویرخی عرض حاجت نتوانند.

پس توپاداش‌ایشانرا وحقوق خدای را در آنان ملحوظ ومحفوظ

بدار و ایشانرا از بیت المال قسمتی معین کن واز غلات اراضی غنیمت مسلمانان نصیبه ای مقرر دار درهمه جا تا آنانکه ازتو دورند از آنان که بتو نزدیکند باز پس نمانند و محروم نباشند.

و مبادا که عجب و کبر های تو، ترا از تفقد حال ایشان بازدارد ومشغول کند که ببهانهٔ کثرت شغل و اهمیت امور از پرسش احوال و انجاح حوائج ایشان معذور نتوانی بود. پس هم خود را از رعایت جانب ایشان بازمگیر وروی از این جماعت به کبر ونخوت متاب.

و باز فرماید:

وتفقد امور من لایصل الیك فهم ممن تقتحمه العیون و تحقره الرجال فضرغ لاولئك ثقتك من اهل الخشیه و التواضع فلیرفع الیك امور هم ثم اعمل فیهم بالاغدار الی الله سبحانه یوم تلقاه فان هولاء من بین الرعیة احوج الی الانصاف من غیرهم.

وبازپرس از آنانکه بتو دسترس ندارند و در میان مردم بحقارت ومذلت زندگانی میکنند، یکی از معتمدان خودرا که خدای ترس و متواضع بود بر گمار تا در امور اینگونه مردم فحص نماید وباطلاع تو برساند

آنگاه با ایشان آن رفتار کن که خدای واجب داشته تادر روز جزا پاداش نیکو یابی که این جماعت برعایت و احسان تو محتاج تر از دیگرانند.

وهم فرماید:

تعهد اهل الیتیم و ذوی الرقة فی السین ممن لاحیلة له ولاینصب للمسئلة نفسه.

و کفالت امور یتیمان وسالخوردگان برعهده گیر که برای معیشت هیچ حیلت ووسیلت ندارند و خجلت سؤال و کدیه را برخویشتن هموار نسازند. »

رجاء واثق دارم که وصایای امیر المؤمنین (ع) از نظر حقایق بین ملك بگذرد و این کلمات باهرات را که سراسر حکمت و موعظت است آویزهٔ گوش الهام نیوش فرماید و اوامر شاه ولایت پناه را کار بندد تا فوز وفلاح دوجهانی را دریابد و سلطنت جاودانی را مالك شود، که پادشاه چون عدالت گستر و رعیت پرور و مردم نواز باشد جایش در دل و جان ملت است و مقامش بر سر و چشم رعیت، احکامش در ارواح روان گردد و اوامراش در قلوب وضمایر رسوخ کند.

فصل دوم

در تحصیل و ترویج علم

درپایهٔ سریر اعلی پوشیده نیست که اولین وسیله برای نیل به سعادت دنیا و آخرت و بهترین اسباب برای اکتساب معاش و معاد علم است.

همانطور که هرفردی از افراد بشر مکلف است که بمدلول **ما خلقت الجن و الانس الالیعبدون ای لیعرفون** صانع و آفرینندهٔ خود را بشناسد و پرستش نماید همانطور مکلف است که تحصیل علم کند چنانکه شارع مقدس و رسول مکرم میفرماید: **طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمه** زیراهیچ مفتاح برای تحصیل معرفت خدا جزعلم نداریم وهیچ وسیلت برای ادراك حقایق خلقت و فهم آثارطبیعت نمی‌یابیم.

همهٔ اختراعات دنیا نتیجهٔ تجربیات علمیه است، همهٔ ترقیات ملل عالم بسبب دانش ومعرفت حاصل شده است.

هر ملتی که علم نداشته باشد از فوائد زندگانی محروم است، هر مملکتی که معارف درآنجا داخل نشده باشد از مزایای استقلال بی نصیب است. اگر اراضی یك مملکت از معادن طلا ونقره وجواهر

گرانبها مملو باشد همینکه علم معدن شناسی در آنجا وجود نداشته باشد سنگ و گوهر در آنجا یکسان است.

اگر تمام ثروتهای طبیعی و مواد اصلی و اولی درمیان یك ملت موجود باشد و افراد آن ملت طریق استعمال آن موادطبیعی راندانند بقدر خردلی‌از آن‌ثروت استفاده نخواهندکرد، اگر یك طایفه‌هزاران سال بی علم‌زندگانی کنند هرگز از آنها یك اختراع تازه یك اکتشاف مهم، یك اثرقابل ملاحظه ظاهر نخواهدگردید.

چرخهای ادارهٔ امور زندگانی بی مدد قوای‌علمیه حرکت‌ندارد، کارخانهٔ وظایت بشریت جز بوسیلهٔ آلات و ادوات علمی کار نمیکنند.

کجا یك مردی سراغ داریم که بی‌کمك دانش و معرفت پست‌ترین درجهٔ ترقی و تمدن را طی کرده‌باشند، کی دیدیم که یك هیئت اجتماعی بی رابطهٔ علم و ادب توانسته است خود را بجامعهٔ انسانیت معرفی کند. وقتی که تاریخ علم را در برابر نظر قرار میدهیم می‌بینیم که حیات ونشو ونما یا محو و فنای هر ملت بکلی مربوط بوده است به علم **یدور حیث یدورویذهب ویأتی حیث یذهب ویأتی**.

آنوقت که پرتو علم در ممالك آسیا تابان بود ملل آسیا بر همهٔ ملل مزیت و برتری داشتند وهمهٔ دنیا از اشعهٔ انوار دانشمندان آسیائی اقتباس واستضائه میکردند. همینکه علم از این سرزمین کوچ کرد و بممالك غرب روی نهاد همهٔ مزیتها، همه سعادتها در سایهٔ علم سپری شد تا اکنون که می بینیم اروپائیان پایهٔ علم را بجائی هرچه رفیع تر نهاده اند و مرتبهٔ دانش را بمقامی هرچه بلند تر برده درسایهٔ هدایت‌علم هزاران معجزات محیر العقول و اکتشافات فوق العاده بتمام

دنیا نشان دادند وثابت کردند که وفور ثروت ، رواج تجارت ، ترقی ملت ، استقلال مملکت همه منوط بوجود علم است .

اگر علم را ضرورت و اهمیتی نبود چرا میفرمودند **اطلب العلم ولو بالصین** لزوم تحصیل علم را همین مبالغه کافی است که میفرماید: **خذوا العلم من افواه الرجال** که اگر اسباب تحصیل علم از طریق دیگر موجود نباشد لا اقل میتوان از سخنان مردم نکته آموزی کرد و از گفتار خردمندان دانش اندوزی نمود .

هرچه گویم علم را شرح و بیان
چون به علم آیم خجل گردم از آن

ای علم توچیستی و چه مبارك منزلتی داری ، ای آفتاب جهان افروز که دنیا ، دنیا تاریکی را بیك پرتو تابناك خود منورسازی ، ای اکسیراعظم و کبریت احمر که عالم عالم مس تیره را بیك تابش خودزر ناب کنی ، ای گوهر گرانبها که مدتها تاج افتخار ایرانیان بزیور وجود تو مرصع بود ، ای شاهد زیبا ودلبر رعنا ترا چه افتاد که یکباره پیوند آن الفت و مؤانست از ایران ببریدی و ازوطن قدیم ومسکن مألوف خود سفر گزیدی به بلاد غربت رفتی با دیگران انس و آمیزش گرفتی چرا چنین نکنی که ایرانیان حرمت قدر تو نشناختند و مقام ترا خوار داشتند .

اما ای یار عزیز و رفیق شفیق :

بیا که بر سر صلحیم ودوستی وعنایت ، باز آی باز آی که دشمنان تو نیست ونابود شدند وبدخواهان تو از وطن مألوف تو بیرون رفتند . کرم نما و فرود آ که خانه ، خانهٔ تست ، بیا ببین که نژاد توهنوز از

ایران بر نیفتاده و دوستان تو عهد قدیم را فراموش نکرده اند ، بیا و ببین که هنوز آب وخاك این مملکت استعداد آن دارد که تو در آن تخم بیفشانی و نونهالان بارور در آن بنشانی ، بیا وزودبیا که هرچه زود بیائی دیر است بیا و ببین که خدایگان جوان و شهریار قدردان مقدم ترا چگونه گرامی خواهد شمرد وترادرچه مقامات عالی وقصرهای بزرگ جای خواهد داد ، بیا وببین که این فرزند خلف ایران و پدر تاجدار ملت با تو چه ملاطفتها خواهد کرد و بجای آنهمه ستمها که دیگران بر تو روا داشتند نسبت بتوچه کرم ها و کرامت ها خواهد فرمود ، بیا بنالهٔ آرزومندانهٔ من بشنو و خواهش من بپذیر که من هم اکنون با این شوق و آرزومندی بدرگاه ملك میروم و بشارت قدوم مسعودت را بدان حضرت اعلی میبرم وبابیانی ضراعت آمیز عرضه میدارم که ای شاهنشاه ایران ، ای یادگار سلاطین بزرگ یك نظر عبرت و نگاه عطوفت بملت ناتوان خود بیفکن وببین که فشار ظلم و استبداد با آنها چه کرده وظلمت جهل و توحش چگونه سراپای وجود آنها را فراگرفته است در عصر همایون تو ای آیت رحمت خدای و سایه عنایت حق روا نباشد که هنوز دردست غفلت و بیدانشی گرفتار باشند و از محبوب قدیم و معشوق دیرین خود دور بمانند . بخوان بحضرت خود علم را وبرصدر اعلی بنشان وشرط مکرمت و احسان بجای آر و بفرمای تا بندگان حضرت و چاکران درگاه باین میهمان عزیز بگرایند و دربهترین منازل و پاکیزه ترین عمارات جایش دهند . وعطا وراتبه‌ای خاص از بهر وی مقرر دارند تا در این سرزمین رحل اقامت افکند و علاقه و پیوند خویش تازه کند و با مردم این مرز و بوم انس و آمیزش

گیرد و دیگر هوای باز گشتن بر سر او درنیاید.

ای ملک چه باشد اگر این عرایض صادقانه را بحسن قبول اصغا فرمائی و مستدعیاتم را در نوازش و پذیرائی این یار عزیز و مهمان گرامی بپذیری که تو بپذیرائی و نگاهداشت جانب آن اولیتری. چه اگر حضرت ملك را بسوی علم و ادب رغبتی صادق و توجهی کامل افتدهر آینه عموم طبقات رعیت وافراد اهالی مملکت بدان جانب همی روند که ملک رفته است و آن همیخواهند که خداوند خواسته.



منت خدای را که موجبات تحصیل علم و کسب معارف وفضایل برای حضرت ملك بحد اکمل ووجه احسن واجمل میسر است و هیچ رادع وعایقی دیده نمیشود که نیت شاهانه را ازاین مقصد عالی بگرداند وعزیمت خسروانه را ازترویج معارف منصرف سازد. پس حضرت ملك را در تائید و تشیید مبانی علم و تأسیس و تشکیل مدارس عالیه و ترویج نقد معارف و تربیت ابنای وطن ونوازش ارباب فضل ودانش جد وجهدی هرچه بیشتر باید وسعی واهتمامی هرچه تمامتر. چه شاهنشاه در این راه راست پیروی و اقتفا بجد بزرگوار خود شاهنشاه مبرور مظفرالدین شاه میفرماید که از اوایل عهد سلطنت خویش همت باشاعهٔ علم وادب وایجاد مکاتب ومدارس مقصور همیداشت ولی متاسفانه احوال آنروز ومقتضیات آن عصر درایران چنانکه باید بامقاصد آن پادشاه معارف خواه مساعدت نداشت وغالب عمرعزیزش در دوره سلطنت برنجوری گذشت وچندان امتداد نیافت تا باجرای نیات خود آنطور که میخواست موفق گردد و دوائر معارف در سایه توجه او بخوبی توسعه یابد.

همانا مقدرچنان بود که مکنونات ضمیر و منویات خاطر آن پادشاه بدست گرامی سبط تاجدار وی موقع اجرا گیرد .

چون در آمد عزم داودی بتنگ
که بسازد مسجد اقصی بسنگ

پس خطاب آمد بداود از خدا
کای گزین پیغمبر نیکو لقا

نیست در تقدیر ما اینکه تو این
مسجد اقصی بر آری ای گزین

کاین بجهد تو نمی گردد تمام
بگذر از این کوشش و بردار گام

گرچه بر ناید بجهد و زور تو
لیك مسجد را بسازد پور تو

کردهٔ او کردهٔ تست ای حکیم
مؤمنان را اتصالی دان قدیم

چون سلیمان کرد آغاز نیا
پاك چون کعبه همایون چون منا

در نبایش دیده میشد کر و فر
نی فسرده چون بناهای دیگر

چون بامرحق بپا کرد آن بنا
برتر آمد از ستاره در سما

از زمین و آسمان یاری بدش
جن و انس اندر مدد کاری بدش

پس ایخداوند تاج وتخت برتست که نهالهای تازه ای را کهجد بزرگوارت بدست خویش نشانده است پرورش و تخمهای پربرکتی را که او بر این سرزمین افشانده آبیاری فرمائی و آن بناهای بزرگ را که اواز علم ومعرفت بنیاد نهاده است مرمت کنی وبپایان رسانی که خداوند نصرت و تائید خودرا در این مقصد عالی با تو همراه خواهد کرد و ارواح بزرگان و دانشمندان ترا دعا خواهد گفت وروان معارف ازتودر مبادی عالیه سپاس خواهد گذاشت .

فصل سوم

در تزکیه نفس و تهذیب اخلاق

حکماء وفلاسفه علم حکمت را بردو قسمت نهاده اند حکمت عملی و حکمت نظری حکمت‌عملی را نیز بر سه وجه تقسیم کرده‌اند. تهذیب اخلاق . تدبیر منزل . سیاست مدن . بنابراین تهذیب اخلاق یکی ازشعب علم حکمت وداخل دررشته اصناف علوم است . وشایسته چنان بودی که در ضمن‌فصل دویم که راجع بفضیلت مقام علم‌بود. سطری نیز از تهذیب اخلاق بیان شود . لیکن این علم شریف و فن عالی از جلالت قدر و عظمت‌شأن و اهمیت موضوع مقامی را احراز کرده است که با همه علوم برابری کند بلکه از اغلب آنها برتری دارد چه هیچ رابطه‌ای برای‌اتصال بمبادی‌عالیه‌وارتقاء بمدارج حقیقی انسانیت نزدیکتر از آن نیست وهیچ علمی وفضیلتی درآرایش وجود انسان آن مدخلیت را ندارد که علم اخلاق دارد . اگر آدمی همه علوم را آموخته ونیك فراگرفته باشد و دارای مکارم اخلاق نباشد همه رنجهای اوضایع است و مقامات فضلی وعلمی او مهجور و بی اثر و بالعکس اگر کسی رااین مرتبه و فضیلت حاصل گردد و بمحامد شیم و محاسن اخلاق آراسته باشد اگر هیچ علم دیگر هم نداشته باشد همه جا ممدوح و مکرم

است و بذکر جمیل موصوف وممتاز . پس مقتضی چنان افتاد که بیان فضیلت آن درفصلی جداگانه وقسمتی مستقل معروض افتد .



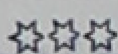
بعثت ومأموریت انبیای عظام درمیان خلق همین بود که مردم را ازچاه طبیعت و حضیض نفسانیت بیرون کشیده و ازمهلکهٔ رزایل عادات ومساوی اخلاق نجات دهند .

حضرت بنی‌اعظم ورسول‌اکرم وپیغمبر خاتم‌صلی‌الله‌علیه‌و آله‌وسلم میفرماید :

بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و اگر بتاریخ عرب مراجعه نمائیم و عادات زمان جاهلیت را در پیش نظر آوریم می بینیم که این پیغمبر بزرگ و دخشور بزرگوار این مأموریت الهی را چه خوب انجام داده و این خدمت بزرگ را چگونه بپایان برده است . زیرا یك چنان‌قوم وحشی و ملت فاسد را که در اقصا درجه بربریت بودند با یك نفس رحمانی و قوهٔ آسمانی از آن شراست خوی و رزالت نفس مستخلص ساخت و بزیور فضایل انسانیت و مزایای اسلامیت متجلی فرمود تا از آن خارستانها گلهای رنگارنگ بشگفت و از آن ویرانه گنجهای گوناگون آشکار گشت . کمالات نفسانی و ترقیات صوری و معنوی در سایه ارشاد وهدایت آن پیغمبر بزرگ و تحت تأثیر تعلیمات قرآن کریم طوری تجلی خود را ظاهر کرد که در عرض یك مدت قلیل‌شرق وغرب عالم را از آوازه حشمت اسلام پر کردند و اغلب ممالك بزرگ را تحت نفوذ و تصرف خود در آورند و نقشه‌های اخلاقی آنان یعنی قوانین مقدس اسلام سرمشق ملل دنیا گردید .

اگر ملت ایران و امت اسلام پس ازچندی اخلاق خود را تغییر نمیدادو بعادت رزیله و آداب خسیسه مبتلا نمیشد امـروز پشت وروی زمین بنور آفتاب اسلام منور بودی و سلطنت مسلمانان عرض وطـول اقالیم سبعه را در قبضه تملك داشتی . اما متاسفانـه از چندی باینطرف بعضی ازسلاطین جور وعلمای سوء که قوانین مقدس اسلام را باقتضای شهوات ریاست طلبانه‌تأویل می کردند وحقایق احکام این دیـن حنیف را برحسب میل ورضای یکدیگر تحریف مینمودند اخلاق مسلمانـان را فاسدکردند و مقام رفیع شریعت را تنزل و انحطاط دادند بحـدی که دوران بیخبر ونزدیکان‌بی بصر تصور کردندکه اصول اسلام مانـع تمدن است ومخالف ترقی و تربیت غافل از اینکه اگر مذهبی پیداشود که با اصول تمدن دنیا موافقت داشته باشد همین مذهب است و اگـر شریعتی موجود باشد که با حقوق‌اساسی کل عالـم مطابقت کند همین شریعت است تاوقتی که اطبای‌روحانی مزاج اسلام را بسموم جانگزای اغراض زهرآلود نکرده بودند لب تشنگان وادی حقیقت از این سر-چشمه توحید شربتهای گوارا مینوشیدند تا وقتی که پیشوایان اسلامی اختلاف شعبات را بالقاء شبهات تولید ننموده بودندسرگشتگان‌بوادی حیرت‌ازروشنائی این‌چراغ هدایت استرشادکامل میکردند اماهمینکه اخلاق بزرگان فاسدشد بازار حقایق کاسد گردید . همین که امراض عادات‌سخیفه درطبیعت‌مملکت‌راه‌یافت صحت‌طبیعی رو باختلال گذاشت همین‌که رؤسای ملت شهوات نفسانی را درملکات انسانی‌داخل‌کردند. امید سعادت و نیکبختی از میان برخاست . همین‌که زعمای دولت راه فساد وغرض‌رانی پیش گرفتند جیات مدنیت درمعرض فنا و زوال‌افتاد.

پس معلوم شد که افراد یك ملت بصفات جمیله متصف نخواهند شد تا رؤسای آن ملت دارای آن صفات نباشند و اجزای یك هیئت اعتدال واستقامت کامل نتوانند یافت تاارکان آن هیئت رااستقامت و اعتدال حاصل نشودو البته سزاوارتر بدانچه گفتیم وجود مبارك پادشاه است. زیرا چنانکه در مقدمه بیان شد پادشاه در مملکت بمنزله سراست و چون سر را صحت واعتدال نباشد سایر اعضاء و جوارح بالطبیعه نقیه وضعیف خواهند بود.



امروز همه امیدواری ملت ایران از این است کـه لوح خاطـر خسروانه بهیچ نقشی روی منقش نشده وآئینه ضمیر شاهانه بهیچ صورت نا زیبا انعکاس نیافته مستعد ظهور همه قسم تجلیات حقه است وقابـل قبول همه نوع نقوش جمیله اخلاقیه وساوس شیطانی دردل پاك پادشاه اثرنخواهدکرد . واباطیل نفس درمزاج مبارك ملك راه نخواهد یافت.

پس چه‌نیکو باشد اگرهمت والا را مقصورفرماید بکسب‌فضایل نفس وجمع‌محاسن خلق و اعتیاد بملکات مرضیه و انهماك در موجبات عدل واقتصاد وبپرهیزد از رذایل اخلاق ومساوی نیات و متابعت هوای نفس‌وتأئیداساس ظلم وشرك واعانت بستمکاران و اعتماد بربداندیشان تا مردم وی نیز بدو اقتفا و اقتدا کنند و بمسلك مستقیم نزدیك شوند که الناس علی دین ملوکهم.

و اکنون فزون گوئی باشد اگر من بنده یکایك آن اخلاق و آداب که حضرت ملك را بکارباشد تکرارکنم چه اصول ملکات حسنه نیك معلوم و مسلـم است و کتب اخلاقـی فراوان مانند کلیله و دمنه

بهرامشاهی واخلاق ناصری وقابوس نامه و مرزبان نامه و گلستان و وبوستان سعدی و دیگر کتابهای منظوم و منثور که هریك گنجی است پرازلآلی حکمت ومعرفت علی الخصوص که امروز در بارگاه خسروی تنی چند از علمای این فن وپیشوایان این ملك را اجازت رفته است که همه وقت حاضر بوده و آنچه از این قبیل شایسته پیشگاه مبارك باشد بعرض برسانند.

پس همان به که بنده ناچیز حد خود بداند و بهمین قدر که دراین باب معروض افتاد قناعت ومابقی رابدان دانشمندان واگذارد ولاینبئك مثل خبیر.

فصل چهارم

درانتخاب وزیران و تفویض امور مملکت بخردمندان و اجتناب از مشورت باستمکاران و بداندیشان

حضرت مولی الموالی علی علیه السلام درطی فرمان خود بمالك اشتر میفرماید :

شروزرائك من كلان للاشرارقبلك وزیراً ومن شركهم فی ـ الاثام فلاتكونن لك بطانه فانهم اعوان الائمه و اخوان الظلمة وانت واجد منهم خیرالخلف ممن له مثل آرائهم و نفاذهم ولیس علیه مثل آصار هم و اوزارهم ممن لایعاون ظالماً علی ظلمه ولاآثماً علی اثمه . فاتخذ اولئك خاصه لخلواتك وحفلاتك ثم لیكن آثرهم عندك اقولهم لمر الحق و اقلهم مساعدة مماكره اله لاولیائه .

بدترین وزیر برای تو آنكسی است كه پیش از تو یار بدكاران و جفا پیشگان بوده و با ناكسان و فتنه جویان شركت و معاونت داشته است .

پس چنین كسی نشاید كه ناصح مشفق ومؤتمن اسرار تو گردد

کنه ایگونه مردم انبار گناهکارانند و برادران ستم پیشگان.

تو باید برای خود بهترین وزیر را انتخاب کنی که دارای رای صواب وعقل سلیم و امر باشد. حامل درزو گناهی نشده و با ظالمان دوستی ومشارکت نداشته است.

پس اینچنین مردم را محرم خلوات ومعتمد جلسات خود قرارده و درشمار خواص خود درآور و باید آنکس نزد تو موثق تر و نفوذ کلمه اش بیشتر باشد که در گفتن سخن حق نزد تو اگرچه در مذاق تو تلخ نماید دلیرو بی پروا باشد و با تو در آنچه نزد خدای تعالی مکروه بود مساعدت نکند.

خداوند دام بقائه را باستماع این نصیحت واصطناع این موعظت که ازمصدر عظیم ولایت صادر گردیده است توجه والتفات بیشتر باید کردن وحوزه قدس سلطنت را بدین آرایش وپیرایش احق وانسب باید دانستن که هرچه بد آید ازمردم بد آید وهرچه نیکی خیزد ازمردم نیکوخیزد.

حضرت ملك ایده اله باید که مقربان درگاه خویش را ازمردمی برگزیند که دارای نژاد پاك باشند وصاحب ذیل عفیف ورای متین وخرد کامل و ذکر سایر و سابقه ممدوح و سجیت مرضی و خلق مهذب. و درحضرت اعلی آنانرا راه دهد که ملك را ناصح مشفق توانند بود و خدمتگذار امین وخیرخواه دولت و جانباز رعیت و دوست خردمندان وخصم بداندیشان. تا در بارعالی را از ناشایست ها منزه دارند وصلاح ملك درهمه احوال بگویند وجانب نصح و خیر اندیشی فرو نگذارند و بطمع حطام دنیوی حواشی مقام سلطنت را از فساد اعمال خویش

آلوده نسازند ودرحوزه قدس پادشاهی خیانت جایز نشمارند . که این عادت سفلگان است وسفلگان را درامور ملک نشاید داخل کردن و به پیشگاه همایون راه دادن که آنان همه نفع خویش خواهند وصلاح خود اندیشند وپروا ندارند که برای یک آرزوی نفسانی سلطنتی را زایل کنند و مملکتی را بباد دهند زنهار که شاهنشاه بچاپلوسی اینگونه مردم شیفته نشود وبچربک ووسوسه آنان گوش فرا ندهد که زبانی چرب دارند و بیانی شیرین وصورتی زیبا وظاهری آراسته و تملقی بکمال و صاحب آن قوه باشند که توانند زشت رازیبا کنند وظلم را بصورت عدل بازنمایند ودروغ را بوجهی راست گویند و خطا را بجامه صواب درآورند تاکارخویش بسازند ومقصود خود حاصل کنند و مال فراوان بیندوزند اگرچه ذکرپادشاه در افواه حامل گردد و کارملک پریشان و خانه رعیت خراب من بنده را چه خوش آمداین حکایت از تاریخ استاد ابوالفضل بیهقی و نیک مناسب نمود که عین تقریروی در اینجا بیاورم و از پایه سریر اعلی بگذرانم تا چنانکه از معانی آن استفاده میفرمایند از الفاظ وعبارات وطرزانشاء و سخنگوئی وی نیز التقاط و انتقاد فرمایند .



استاد ابوالفضل درضمن این تاریخ درطی قصه ای که ذکر آن در اینجا موجب تطویل و تصدیع است مینویسد :

«مرا حکایتی نادر وبا فایده یاد آمده است واجب داشتم نبشتن آن تا خوانندگان را فایده حاصل شود هرچند سخن دراز گردد:

در اخبار خلفاء خوانده ام که چون کار آل برمك بالاگرفت و

امیرالمؤمنین هارون یحیی بن خالد برمکی راکه وزیر بود پدر خواندی وپسران وی فضل و جعفر را بر کشید و بدرجه های بزرگ رسانید. چنانکه معروف است و در کتب مثبت مردی علوی یحیی بن عبدالله بن حسن مثنی بن الامام حسن المجتبی بن امیرالمؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب علی بن ابیطالب خروج کرد و گرگان وطبرستان بگرفت وحمله کوهستان گیلان و کارش قوی شد.

هارون بی قرار و آرام گشت چه در کتب خوانده بود که نخست که خلافت عباسیانرا خلل آید آنست که درزمین طبرستان ناجمی پیدا آید از علویان پس یحیی بن خالد را بخواند وخالی کرد و گفت چنین حالی پیدا آمد واین شغل نه از آن است که بسالاری راست شود یا ما را باید رفت یا ترا یا پسری از آن تو فضل یا جعفر یحیی گفت روا نیست بهیچ حال که امیر المؤمنین بهر ناجمی که پیدا آمد حرکت کند ومن نیز پیش خداوند بمانم تا تدبیر مردومال کنم و بنده زادگان فضل وجعفر پیش فرمان عالیند تا چه فرماید گفت فضل را ببایدرفت وولایت خراسان وری و جبال و خوارزم وسیستان و ماوراء النهر وی را دادم تا بری بنشیند و نایبان فرستد بشهرها و شغل این ناجم پیش گیرد و کفایت کند و بجنگ یا صلح باز آرد وشغل وی ولشکر راست میباید کرد چنانکه فردا خلعت پوشد وپس فردا برود وبنهروان مقام کند تا لشکرها و مدد و آلت تمامی بدو رسد.

یحیی گفت فرمانبردارم وباز گشت وهرچه میبایست بساخت و پوشیده فضل راگفت‌ای پسر بزرگ کاری است که خلیفه ترا فرمود

و درجهٔ تمام ارزانی داشت اینجهانی ولیکن آنجهانی با عقوبت قوی
که فرزندی از آن پیغامبرص بر میباید انداخت .

فضل گفت دل مشغول مدار که من در ایستم اگر جانم بشود تا
اینکار بصلح راست شود .

دیگر روز یحیی فضل را پیش آورد . هرون الرشید نیزه ور آیت
خراسان بیست بنام فضل و منشور بدو دادند و خلعت بپوشید و باز گشت
با کوکبه‌ای سخت بزرگ و بخانه باز آمد همه بزرگان درگاه نزد
وی رفتند و وی را خدمت کردند و دیگر روز برفت و بنهروان آمدو
سه روز در آنجا مقام کرد تا پنجاه هزار سوار و سالاران و مقدمان نزدیک
وی رفتند . پس در کشید و بری فرود آمد پس رسولان فرستاد بیحیی
علوی و تلطف ها کرد تا بصلح اجابت کرد بدان شرط که هرون اورا
عهد نامه ای فرستد بخط خویش .

فضل حال باز نمود و هارون اجابت کرد و سخت شاد شد تا یحیی
نسختی فرستاد با رسولی از ثقات خویش و هرون آن خط را نبشت بدست
خود و قضات و عدول را گواه گرفت و یحیی بدان آرام گرفت و نزدیک فضل
آمد و بسیار کرامات دید و ببغداد رفت و هارون وی را بنواخت و بسیار
مال بخشید .

فضل بخراسان رفت و دو سال بود و پس استعفا خواست و بیافت
و ببغداد آمد و هرون براستای وی آن نیکوئی کرد کز حد بگذشت .

حال آن علوی باز نمودن که چون شد دراز است و غرض من چیزی
دیگر است نه حال آن علوی .

فضل رشید را هدیه‌ای آورد برسم و پس از آن اختیار چنین

کرد که بخراسان امیری فرستد. اختیارش بر علی بن عیسی بن شاهٔ
افتاد. یحیی گفت علی مردی جبار و ستمکار است و فرمان خداوندراست.
و خللی بحال برمکیان راه یافته بود. رشید برمغایظه یحیی. علی بن
عیسی را بخراسان فرستاد و علی دست برگشاد و مال بافراط ستدن گرفت
و کس رازهره نبودی که باز نمودی و منهیان سوی یحیی می نبشتند و
فرصت نگاه داشتی و حیلتی ساختی تا چیزی از آن بگوش رشید رساندی
و مظلومی پیش گرفتی تا ناگاه در راه پیش خلیفه آمدی و البته سود
نمیداشت تا کار بدان منزلت رسید که رشید سوگند خورد که هرکس
ازعلی تظلم کند آنکس را نزد وی فرستد. یحیی و همه مردمان
خاموش شدند.

علی خراسان و ماوراالنهر وری و جبال گرگان و طبرستان و
کرمان وسپاهان و خوارزم و نیمروز و سیستان بکندو بسوخت و آن
شد که ازحد شمار بگذشت.

پس از آن سالی هدیهائی ساخت رشید را که پیش از وی کسی
نساخته بود و نه پس ازوی بساختند و آن هدیه نزدیك بغداد رسید
ونسخت آن برشید عرضه کردند سخت شاد شد و متعجب ماند.

فضل ربیع که حاجب بزرگ بود میان بسته بود تعصب آل برمك را
وپایمردی علی بن عیسی کرده. رشید اورا گفت چه باید کرد در باب
هدیهای که ازخراسان رسیده است گفت خداوند را برمنتظر باید نشست
ویحیی وپسرانش ودیگر بندگان را بنشانند و بایستانند تا هدیه پیش
آرند ودلهای آل برمك بتوفد ومقرر گردد خاص وعام را که ایشان چه

خیانت کرده‌اند که فضل بن یحیی هدیه آنقدر آورد از خراسان که هاملی از یك شهر بیش از آن آرد وعلی چندین فرستد.

این رشید را سخت خوش آمد که دل گران کرده بود بر آل برمك ودولت ایشان بپایان آمده ودیگر روز بر خضرا بنشست برابر میدان ویحیی و دو پسرش را بنشاند و فضل ربیع وقومی دیگر بایستادند و آل هدیه ها را پیش آوردند بمیدان هزار غلام ترك بود بدست هریك و دوجامه ملون از ششتری وسپاهانی و سقلاطون و ملحم دیبای رومی و ترکی ودیگر اجناس و غلامان بایستادند با این جامعه‌ها وبر اثر ایشان هزار کنیزك ترك آمد و بدست هریك جامی زرین یاسیمین پر ازمشك و کافور وعنبر وانواع عطر وطرایف شهرها وصدغلام هندووصد کنیزك و آن صد غلام هندو بغایت نیکو روشارهای قیمتی پوشیده و غلامان با تیغهای هندی داشتند هرچه خیاره تر و کنیزگان شارهای باریك در سفط های نیکوتر از قصب وبا ایشان پنج پیل میاوردند سه نرو دو ماده برگستوانهای دیبا و آنه‌های زرین وسیمین ومادگان بامهد های زرو ساخته های مرصع بجواهر با خشتی و پیروزه و اسبان گیلی و دویست اسب خراسانی با جلهای دیبا وبیست بهله عقاب و بیست بهله شاهین وهزار شتر آوردند دویست پالان وافسارهای ابریشمین دیباها در کشیده بر پالان وجوال سخت آراسته وسیصد شتر داران با محمل وصدوبیست شتر با مهدهای زروپانصد هزاروسیصد پاره بلور ازهر دستی وصدجفت گاوو بیست عقد گوهر سخت قیمتی وسیصد هزار مروارید و دویست عدد چینی فغفوری ازصحن وکاسه ونیمکاسه وغیره که هریك از آن در

سر کار هیچ بادشاهی ندیده بودند و دوهزار چینی دیگر ازلنگری و کاسه‌های گران وخمره های چینی کلان و خرد و انواع دیگر وسیصد شادروان و دویست خانه قالی ودویست خانه فغفوری.

چون این اصناف نعمت بمجلس خلافت ومیدان رسید تکبیراز لشکر برآمد ودهل وبوق آنچنان که‌کس مانند آن یاد نداشت و نه خوانده ونه شنوده.

هرون الرشید رو سوی یحیی برمکی کرد وگفت این چیزها کجا بود درروزگارپسرت فضل.

یحیی گفت:

« زندگانی امیر المؤمنین دراز باد این چیزهادرروزگار امارت پسرم در خانه های خداوندان این چیز ها بودند بشهر های عراق و خراسان ».

هرون از این جواب سخت تیره شد چنانکه‌آن هدیه ها بروی منقص گردید ورویترش کرد وبرخاست‌از آن خضرا وبرفت وآنچیزها از مجلس ومیدان ببردند و خلیفه سخت دژم بنشست ازاین سخن یحیی که هارون الرشید عاقل بود و غورآن سخت دانست که چه بود.

یحیی چون بخانه باز آمد فضل و جعفر پسرانش گفتند که ما بندگانیم و ما را نرسد که برسخن ورای پدر اعتراض کنیم ماسخت ترسیدیم از آن سخن بی محاباکه خلیفه را گفتی بایستی که اندر آن گفتار نرمی و اندیشه ای بودی.

یحیی گفت ای فرزندان ما از شدگانیم وکارما بآخر آمده است تابرجایم‌سخن حق‌ناچار بگویم و بتملق وزرق مشغول نشوم.

آنچه من گفتم امشب در سر اینمرد جبار بگردد وفردا ناچار در اینباب رای خواهد وسخن گوید بشما رسانم آنچه گفته آید.

پس شبانگاه بخفت و پگاه برخاست و بخدمت رفت و چون باربگسست هرون با یحیی حالی کرد و گفت ای پدرچنان درشت دی درروی من بگفتی چه جای چنین حدیث بود؟

یحیی گفت زندگانی خداوند درازباد. سخن راست و حق درشت باشد وبود درروزگار پیشین که ستوده میامد واکنون دیگر شده است وچنین است کارروزگارودنیای فریبنده که حالها یکسان نگذارد وهرچند حاسدان رای خداوند درباره من بگردانیده‌اند وآثار تنکروتغییرمی بینم ناچارم تا درمیان کارم البته نصیحت باز نگیرم وکفران نعمت نورزم. هارون گفت ای پدر سخن بر این جمله مگوی و دل بد مکن که حال تووفرزندان تو نزدیك من همان است که بود ونصیحت بازمگیر که درشت و نادرشت همه ما راخوش است وپسندیده وآن حدیث که دی گفتی عظیم بردل ما اثر کرده است باید که شرحی تمام دهی یحیی برپای خاست وزمین بوسه داد وبنشست وگفت زندگانی خداوند دراز باد تفصیل سخن دی بعضی امروز توانم نمود وبعضی فردا نموده شود بشرح تر. گفت نیك آمد یحیی گفت خداوند دست علی گشاده کرده است تاهرچه خواهد میکند ومنهیان را زهره نیست که آنچه رود باز نمایند که دوتن را که من پوشیده گماشته بودم بکشت ورعایای خراسان را ناچیز کرد واقویا و محتشمان را برکند وضیاع املاك بستد ولشکر خداوند را درویش کرد خراسان ثغری بزرگ است و دشمنی چون ترك نزدیك. بدین هدیه که فرستاد نباید نگریست که از ده درم که گرفته دو یا سه

فرستاده است. بدان باید نگریست که ساعت بساعت خللی افتد که آنرا در نتوان یافت که مردمان خراسان چون از خداوند نومید شوند دست بایزد عزذکره زنند وفتنه‌ای بزرگ برپای کنند و از ترکان مددخواهند وبترسم که کار بدان منزلت رسد که خداوند را بتن خویش باید رفت تا آنرا درتوان یافت وبهر درمی که علی عیسی فرستاده است پنجاه درم نفقات باید کرد یا زیاده تا آن فتنه بنشیند. بنده آنچه دانست بگفت و از گردن خود بیرون کرد و نموداری و دلیلی روشن تر از این فردا بنمایم.

هارون گفت ای پدرجزاك الله خیرا: آنچه حاجت است در اینکار کرده آید بازگرد و آنچه گفتی باز نمای.

وی قویدل بازگشت و کس فرستاد وده تن از گوهر فروشان بغداد را بخواند که توانگر تر بودند و گفت خلیفه را بسی بارهزارهزار درم جواهر میباید هرچه نادر تر وقیمتی تر گفتند سخت نیك آمد بدولت خداوند وعدل وی اگر کسی بسی هزار هزار بار دینار خواهد در بغداد هست و ماده تن آنچه میخواهید داریم وبزیادت یحیی گفت بارك الله فیکم بازگردید تاشما را پیش خلیفه آرم تا آنچه رای عالی واجب کند کرده آید.

گوهرفروشان بازگشتند و دیگرروز باسفطهای جواهر بدرگاه آمدند ویحیی خلوت کرد با هارون الرشید و ایشان را پیش آوردند و عرصه کردند وخلیفه به پسندید و یحیی ایشان را خطی بداد بیست و هفت بارهزارهزار درم وهارون الرشید آنرا توقیع کرد و گفت بازگردید تارای چه واجب کند و فردا نزدیك یحیی آئید تا آنچه فرموده باشیم تمام کند.

گوهر فروشان باز گشتند و سفط ها قفل ومهر کردند و بخزانه ماندند.

هرون الرشید گفت این چیست که کردی ای پدر گفت زندگانی خداوند دراز باد جواهر نگاهدار تا فرداخط بستانم وپاره کنم وخداوندان گوهر را زهره نباشد که سخن گویند و اگر بتظلم پیش تو آیند حواله بمن باید کرد هارون گفت ما این توانیم کرد اما پیش ایزد عزذکره در عرصات قیامت چه حجت آریم ورعایا وغربا ازاین شهر بگریزند وزشت نام شویم درهمه جهان یحیی گفت بس حال علی عیسی بر این جمله است درخراسان که بنمودیم وچون خداوند روانمیدارد که ده تن ازوی تظلم کنند وبدرد باشند چرا روادارد که صد هزارهزار مسلمان از یك والی وی بیمناك باشند و دعای بد کنند.

هارون گفت احسنت ای پدر نیکو پیدا کردی بخانه برو ودرباب این ظالم علی بن عیسی من دانم که چه باید کرد. واین حدیث دردل رشید بماند تا آن هنگام که علی را برانداخت و جزای اعمال بداد.»



سزاوار است که خداوند ازاین قصه که معروض افتاد پند گیرد و نیك دریابد که ودایع خدای یعنیی افراد رعیت را نشاید بدست هرفاسد خیانت پیشه سپردن وزمام امور مملکت را بچنگ هرجابر ستمکار واگذاشتن که شر نفس و حرص جاه ومال درنهاد وی غالب باشد و وی را از حفظ این امانت غفلت دهد وپاس آسایش عباداله ندارد وبعلت حطام دنیوی ازظلم وبیداد بپرهیزد و ازعقوبت آنجهانی نیندیشد. زنهار زنهار تا ملك را از اینگونه معتمدان و مستشاران نباشد وچنین مردم

را بدر بار اعلی باز ندهد که فساد ملك از اینان آید و انقراض سلطنت ازایشان زاید . واز اینجاست که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جمله وصایای خود بمالك میفرمايد :

ولیکن احب الامور الیك اوسطها فی الحق واعمها فی العدل واجمعها لرضا الرعیة فان سخط العامة یجحف برضا الخاصة وان سخط الخاصة یغتفر مع رضا العامة .

و باید که محبوب ترین کار ها نزد تو میانه روی تو درحق و زیاده طلبی درعدل و گرد آوری ازرضای عموم رعیت که اگر عموم رعیت از تو آزرده و تنگدل باشند رضای تنی چند خاصه ترا فایدتی نبخشد و بالعکس اگر تنی چند خاصه از تو درسخط آیند چون رضای عامه حاصل کرده باشی از سخط خاصگان ترا زیانی نرسد .



منت خدایرا که امروز وزرای دربار همایون و معتمدان حضرت اعلی همه خدام این حضرتند و امنای این ملت و کلید سعادت این مملکت بدست ایشان باز نهاده شده است و نگاهداری این آب وخاك بمیامن همت وکفایت آنان واگذاشته آن خیانت ها را موقع نمانده وآن حیلت ها ونیرنگ ها راروزگار بسر آمده .

اذاجاء موسی و القی العصاء   فقدبطل السحر والساحر

فصل پنجم

در تتبع آثار بزرگان و تمتع از تجارب پیشینیان

تدبیر سیاست ملك و آداب مملکت داری از دو چیز حاصل آید. یکی اینکه پادشاه خود از رموز شهریاری و فنون ملك داری آگاه و با بصیرت بود و علم سیاست نیکو آموخته باشد. و دیگر اینکه تجارب دیگران را پیشوای مسلك خویش ساخته و از احوال پیشینیان و اعمال گذشتگان آزمایش حاصل کند تا اگر اسلاف وی نیکو کاری کرده‌اند ببیند که چه ثمرهای نیك از آن برداشته‌اند و اگر خوی و رفتار بد داشته‌اند ملتفت شود که چه نتایج و خیمه بدیشان عاید گردیده است.

هر پادشاه که این معنی دریابد و این شیوه را اسوهٔ خویش کند هر آینه بیند کـه این جهان گذرنده است و این ملك تا بر جا و این زندگانی ناپایدار.

این همان چشمه خورشید جهان افروز است

که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود

پس پادشاه خردمند آن بود که دل بر این ملك چند روزه نبندد

و بر خارف اینجهانی مغرور و شیفته نگردد و ببیند که از پادشاهان رفته و ملوك گذشته و آنهمه مکنت و مال و خدم و حشم چیزی که برجای مانده است همان ثنای جمیل است و یـا بـاز گفت قبیح ان خیرا فخیروان شرافشر . زنده است نام فرخ نوشیروان بعدل گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند .

پس حضرت ملك را شایسته چنان باشد که مقرر دارد تا همواره درمحضر مبارك وی از تواریخ اعصار ماضیه معروض دارند و سر گذشت ملوك پیشینه باز نمایند و سجایای ایشان از عدل و ظلم و نیك و بد و عطا و احسان و بخل و امساك و حسن خلق و زشتی خوی و علو همت و دنائت طبع و قوت و شجاعت و ضعف و بد دلی و دیگر اوصاف و اخلاق زیبا و زشت بر شمارند و آنچه برهریك از آنان رفته است از خیر و شر و اقبال و ادبار و بلندی و پستی و بست و گشاد و سختی و سستی تذکار و تکرار همی کنند. تا آگاه و بینا شود که قادر لایزال و حکیم علی‌الاطلاق کسی را ملك برایگان ندهد و بجاودان نگذارد و بهمه اعمال وافعال پادشاهان نگران باشد . از ظلم اگرچه خردلی باشد اغماض نفرماید و نیکو کاری را اگر چند اندکی بود فراموش نکند . و کتب تواریخ خـود بسیار و بیشمار است و در کتب خانه دولت موجود و مهیا و خاطر خطیر خسروانه را از مطالعهٔ آنها نیك معلوم افتد کـه وسیلت بقای ملك و سعادت جاودانی چیست و علت زوال سلطنت و خسران دوجهانی کدام .

اینك چاکر دولتخواه دراینباب سخن دراز نکند و بهمین اندازه قناعت ورزد کـه در خاتمه این رسالت قطعاتی چند از مواعظ و نصایح

چند تن از پادشاهان بزرگ ایران وهم ازسلاطین نامی غرب و نیز از سخنان حکمت آمیز بعضی دانشمندان و نویسندگان که برجای مانده است گرد آورده واین بضاعت مزجاة را بدان جواهر گرانبها قیمت وقابلیتی دهد مگردربارگاه شاه جهان پناه پسندیده آید واین بنده ناچیز و بی بضاعت را ابدالاباد فضیلت وافتخاری باشد.

از سخنان پادشاهان ایران

کیقباد گوید

بنای هر پادشاهی باندازه همت و بزرگی اوست. چون پادشاه عالی همت وقوی رأی بود افعال او محکم و آثار او مؤکد باشد و در صحایف ایام مخلد ماند.

کیکاوس گوید

کارها میوهٔ اندیشه‌هاست چه اگر نیت واندیشه برکارهای خیر و کردارهای ستوده مصروف شود موجب ملاح و رستگاری گردد و اگر باعمال نستوده وافعال نکوهیده مرعی گردد سبب حرمان وخذلان باشد.

کیخسرو گوید

الوهیت پادشاهی آسمانی است وملك پادشاهی زمینی و واجب باشد بر آنکه این نام یافت که پیوسته روزگاردرتدبیر کار رعیت گذارد تا هرچه بردست او رود برطریق عدل وانصاف باشد.

اردشیر بابکان گوید

ملك وسلطنت نتوان بدست آورد جز بلشکر ولشکر نتوان کشید جز بمال ومال گرد نتوان کرد جز بعمارت وعمارت نتوان نمود جز بعدل و سیاست بدترین شهریاران آن است که نیکو کاران وبیگناهان از او

ترسناك باشند و گناهكاران و بدكرداران از او ایمن وبلطف او نازان وبی باك .

پادشاه باید بچهارصفت آراسته باشد: اول آنکه در نهاد بزرك باشد دویم آنکه خوی او پسندیده افتد سیم آنکه برمتکبران مستوفی باشد چهارم آنکه عموم مردم درنفس ومال وعفت از اوبسلامت باشند.

پادشاه ناگزیر است از دانائی که ملازم حضرت او باشد تا در حال عزت وسلطنت خواری و مسکنت را بیاد او آورد و هنگام ایمنی وطرب، خوف وشعب را بدو عرضه دارد ووقت قوت واستیلا تذکار عجز وبلا کند. هرپادشاه که چنین زیستن کند ملکش پایدار ورعیتش برقرار خواهد بود .

برسلطان واجب است که آنچه بصلاح رعیت باز گردد شعار روزگار خود سازد .

انوشیروان بهرمز گوید

ای فرزند مال در خزانه انباشتن پسندیده نیست باید بلشکریان واجراخواران بخش کرد تا ازایشان بدست رعایا نقل شود وآن جماعت از آن منفعت برند و سبب آبادی ملك گردد همه روز بار عام ده تا همه کس ترا به بیند .

ای فرزند وزیری گزیده کن که ترا بکاری نیك بدارد .

شیخ سعدی شیرازی در این باره چه نیك گفته و گفتار انوشیروان را چه نیکو شرح داده است. دربوستان :

شنیدم که در وقت نزع روان　　　بهرمز چنین گفت نوشیروان

که خاطر نگهدار درویش باش　　　نه دربند آسایش خویش باش

نیاساید اندر دیار تو کس	چو آسایش خویش خواهی و بس
برو پاس درویش محتاج دار	که شاه از رعیت بود تاجدار
ملك سرفرو برده در عیش ونوش	چه دارد ببانك ستمدیده گوش
رعیت چو بیخ است وسلطان درخت	درخت ای پسر باشد از بیخ سخت
مکن تا توانی دل خلق ریش	وگر میکنی میکنی بیخ خویش
رعیت نشاید به بیداد کشت	که مر سلطنت را پناهند و پشت
خدا را بران بنده بخشایش است	که خلقی زدستش در آسایش است
خدا ترس را بر رعیت گمار	که معمار ملك است و پرهیز کار
ریاست بدست کسانی خطاست	که از دستشان دستها برخداست

مارگوس قیصر روم درپند نامه خود مینویسد.

معلم اول من (قانول سور) مرا نصیحت مینمود که ببازیهای میدانی ازقبیل جنگ حیوانی وکشتی گیری واسب دوانی میل مفرط نداشته باشم. خود را معتاد بزحمات بدن نمایم. بار خود را حمل بردیگران نکنم. آنچه خود میتوانم بدیگری نفرمایم. عمل فوتی رامهمل نگذارم وسخنان بدگو را بی تحقیق باور ننمایم.

ویر گنت مرا از بیهوده گیها منع مینمود. تفال و سحر و کهانت را قدغن میکرد وتحریص مینمود که علم فیلسوفی بیاموزم.

آپالون بمن تعلیم میداد که در حوادث چگونه حالت خود را بی تغییر حفظ نمایم و چطور از فواید آزادی منتفع شوم. او بمن تعلیم داد که دردنیا بهیچ چیز بیشتر ازمرجحات عقل معتقد ومطمئن نباشم.

فرنتول مرا معتقد نمود که خودسری تولید حسد و بیشرمی و تملق میکند از این جهت است درسلسله‌ای که خود را نجبا میشمارند

خواص ممدوحه آدمی کمتر از سایرین است .

اسکندر فلاطون مرا تنبیه نمود کـه در سرعت جواب عرایض شفاهی یـا قلمی مردم هیچوقت ضیق وقت را بهانه در نیاورم و زیادی مشغله را بی‌اهتمامی در انجاح مرام دوستان عذر نتراشم .

زهی سعادت که در تحت حمایت و تربیت پدری والاگهر واقع شدم که مرا خیلی زود ازعلوی طلبی مانع شد .

مرا پدرانه متنبه نمود که دربارگاه سلطنت بی قراول خاصه و تجملات‌وشکوه‌وخواجه وندیم‌وپیشخدمتهای قشنگ وحرم‌خانه‌مبسوط وشعشه البسه بی‌چراغانی و بی‌مجسمه بی‌تکلفات میتوان زیست .

میفرمود اقتدار سلطان دررعیت‌پرستی وپاك نفسی اوست هرگز از پوشیدن لباس ساده از وسادهٔ اعلا هابط نگردد و تنقیص نیابد .

حمد وثنا برتوای خداوند که درمن عقیده لزوم زندگی‌رابرطبق قانون خلقت راسخ فرمودی وهرنوع موفقیت وشهامت وبرکات را بمن ارزانی داشتی .

هرگاه مقام مقدس‌قلب خود را بالوث معاصی نیالائی وتقدیرات قسمت او را درنهایت رضایت استقبال‌نمائی ودر تحت فرمان خداباشی وخلاف درستی وعدل‌نکنی‌این است معنی زندگی ساده تمیز که صاحب آن بی‌مخالفت و بی‌زحمت و بی‌قیل و قال در پی تحصیل مآل حقیقی خود میشود .

اگر پیشکار تو عقل است پس چرا کارهای تو مخالف اوست و اگر مخالف نیست بهتر از این چه میخواهی .

بلاتشدید تعلیمات حکماء دقت بکن و سعی کن روح آنها را بدانی و

بفهمی که آنها ازچه میگریختند وچه میجستند .

بتصورات خود اختیار مده تفکر خود را مصروف برکات‌عمومی بکن ومشغول بیهودگیها مباش . هروقت در ایفای وظیفه خود مشغول هستی ازگرمی وسردی وبیخوابی ورأی مردم به نیکی وبدی مترس از مرگ وخطر میندیش که آخر دریک کار باید بمیری یعنی تا زنده‌ای از ایفای وظیفه خودداری ومضایقه مکن .

برحذرباش که مثل قیاصره واقعی نشوی در سادگی ونیکوئی و تمیری و راستی و خدا پرستی و عدالت و مردانگی و ترحم و ایفای سایر وظایف خود بی تغیر بمانی در همه اینها مطابق تعلیمات فیلسوفی رفتار کن .

ایام حیات کوتاه است حاصل گرانبهای آنراکـه نیکوئی برای سعادت دیگران است فوت مکن. هیچکس نمیتواند ترا ازپیروی‌قانون حقیقی طبیعی عمومی آدمیت منع نماید هرجا که توخلاف این قانون رفتار نمائی البته همیشه ازنیل و تحصیل نتیجه محروم خواهی بود. در دست تست‌که هروقت بخواهی میتوانی خود را خوشبخت نمائی. زهی تعجب‌که آدم از بدیهای خارجی کـه رفعش از حیطهٔ اقتدار او بیرون است متغیر میشود ولی نمیخواهد دراصلاح بدیهای خود کوشش نماید. سعی کن ازدل همه‌کس آگاه شوی ودل خود را بهمه‌کس آنشان ندهی. هرکس دروغ میگوید قبل از همه خود را ضرر میزند.

میخواستن یك عمل نیك را بهیگوی بطوریکه‌درمیان آنها هیچ فاصله نماند: من لذت حیات میگویم ...

فنلن معلم دوك دوبورگنی در نصیحت بوی نوشته است.

ای فرزند (سن لوئی) بپدر خود تاسی کن مانند وی ملایم با انسانیت خنده‌رو رحیم و کریم باش. خویشتن را دردسترس مردم بگذار. هرگز نباید عظمت و جلال مانع شود که با نظر ملاطفت بزیر دستان فرود آئی و بجای آنان قرار گیری و نیز نباید طوری باشد که مهربانی وملاطفت توموجب ضعف قدرت تو گردد واحترام آنها نسبت بتو کاسته شود. خوب و بد اشخاص را پیوسته با نظر دقت بسنج واز خدمت آنها استفاده ولی خویشتن را تسلیم آنان مکن. درجستجوی فضیلت ومعرفت حقیقی اگر تا آنسر دنیا هم لازم شود بشتاب.

معمولا فضایل و معارف در گوشه‌های انزوای خالی از هرگونه آلایش مسکن گزیده‌اند. فضیلت و تقوا هرگز بمردم ستم روا نمیدارد نه چشم طمع دارد ونه توقع خود را همیشه فراموش شده میخواهد.

هیچگاه فریب متملقین و چاپلوسان مخور و بمردم بفهمان که تکذیب و تعریف رادوست نداری. اعتماد مکن مگر بر کسانی که درموقع لزوم باکمال ادب واحترام براعمال ناصواب تو خرده گیری کنند. وخیر ونیکنامی ترا بر محبوبیت وتقرب خود درنزد تو ترجیح دهند.

ای فرزند اگر باکمال فروتنی بعجز وناتوانی خود اعتراف کنی هرآینه قوت و قدرت و عقل وتدبیر سن لوئی نصیب تو خواهد گشت. اینك وقت آنست که تومتانت وپختگی عقلی خود را به‌نسبت احتیاجات کنونی بهمه جهانیان نشان بدهی.

سن لوئی وقتی که بسن تو بود طرف تقدیر وستایش نیکوکاران وموجب وحشت وهراس بدکاران بود. از تفریحات دورهٔ کودکی دست

بشوی و بمردم بفهمان که دارای همان فکر و احساسات هستی که درخور یك شاهزاده است .

باید نیکان ترا دوست بدارند و بدسگالان از تو حساب ببرند وبالاخره همه نراگرامی داشته وتجلیل کنند تو در اصلاح خود بکوش تا سعی تو درتربیت واصلاح دیگران مفید افتد فضیلت وتقوا را ضعف واندوه نیست. قلب‌را توسعه میدهد. خیلی‌ساده ومطبوع است. هرگونه مساعی بکار میبرد تا قلوب راجذب نماید در درگاه خدارعایت‌پاره‌ای اصول و فروغ شرط دینداری نیست بلکه هر کس باید در حدود دانش و بینش خود آفریننده را پرستش نماید . یك شاهزاده عظیم الشان نباید مانند یك عابد گوشه نشین یا یك آدم عامی بخدمت و پرستش خدای پردازد .

سن لوئی آن پادشاه بزرگ هنگام جنگ شجاع و توانا بود و هنگام مشورت ثابت قدم وبسبب‌بلندی احساسات خود که‌از کبر ونخوت وقساوت وبیرحمی منزه بود بردیگران تفوق داشت .

سن‌لوئی پدربادشاه ملت درهمه احوال منافع حقیقی ملت‌خویش را در نظر داشت . تمام مسائل مهم وکارهای بزرگ تحت نظر مستقیم وی صورت میگرفت. در عهد و پیمان فوق‌العاده دقیق و درست وپایدار بود چنانکه خارجیان نیز بوی اعتماد کامل داشتند .

در راه خدمت بتمدن وتعالی ملت هیچ شاهزاده‌ای بعقل وتدبیر وی نرسد. او با اعتماد و محبت مخصوص تمام اشخاصی را که مستحق عنایت بودند دوست میداشت وکسانی را که بیشتر دوست میداشت در تصفیه اخلاق آنهاجدیت‌مینمود نجابت واحتشام وی متناسب بامقتضیات

زمان بود ولی هیچگاه تجمل وخودنمائی نداشت .

تو نیز پیش از آنکه وارث تخت و تاج شوی بکوش که وارث اخلاق حمیده وصفات پسندیده او گردی .

در مواقع احتیاج با کمال دلگرمی و اعتماد از روح وی کمک بطلب و پیوسته بخاطر بسپار که خون آن بزرگوار در اعصاب و عروق تو جریان دارد و آنروح ایمانی که موجب تقدیس وی گردید باید بقلب تو حیات بخشد .

روح او همواره از عرش اعلی ناظر اعمال تو میباشد و مترصد آن است که روزی تو نیز با او در آن عالم ملکوتی سلطنت نمائی. پس بر تو واجب است که دل بتولای او دهی .

تذئیلی است که متأسفانه پس از چند سال بر اثر تصاریف زمان بر رساله جان کلام نگاشته شده است

چه‌خوش روزگاری‌است روزگارجوانی و آنهمه نشاط وهوسناکی که برسر آدمی باشد و اورا باوضاع نیك بین وخوش دل سازد چندان که بهرچیز وهر کس‌اعتماد کند اما این نیك بینی‌وخوش پنداری چندان دیر نپاید وزود باشد، که مرد از خواب شیرین جوانی بیدار شده و از آنچه در خواب دیده است هیچ اثر ونشان برجای نبینند چه نیك باشد اگر آدمی هرچند یك بار بکارهای گذشته خود نظری بیفکند واگر در آنچه‌کرده است خبط وخطائی رفته یا سهو واشتباهی افتاده باشد از آن عبرت گیرد.

مرادوزندگانی از این خبطها و سهوها بسیار افتاده است و بسی درسهای عبرت که آموخته‌ام ازجمله یکی همین رساله جان کلام است که‌هم اکنون از نظر خوانندگان گرامی گذشته است. و آن در سال یکهزار وسیصد و بیست و هفت هجری قمری یعنی همانوقت که گروه آزادیخواهان تهران را فتح و تسخیر کردند و احمدشاه قاجار را بجای پدرش محمدعلیشاه مخلوع برنشاندند. تألیف‌شده‌است.

من که آنوقت در عنفوان جوانی بودم و در نتیجه فتوحات ملی

شوری و غروری برسر داشتم و آرزوهائی در دل میپروردم و با سران و پیشوایان آن نهضت ملی رفیق ودمساز بوده و توحید مساعی میکردم. بحکم همان احساسات جوانی آن تجدید اساس و تغییر اوضاع را بفال نیك میگرفتم و طلیعهٔ آرزوهای قلبی خود میشمردم همه‌چیز راخوب میدیدم همه کس‌را خوب میدانستم و برروی همین خوش‌بینی‌ها تصور کردم پادشاهی که در نتیجه انقلابات ملی‌بروی‌کار آمده‌و بدست‌زعمای ملت برتخت پادشاهی نشسته است میتواند مظهر احساسات و مرکز آرزوهای ملی باشد علی‌الخصوص که‌درمراحل اولیه زندگانی است. و البته از آنچه در نتیجه افکار ناستوده و اعمال جابرانه و مخالف با مقاصد آزادیخواهان بر پدرش گذشته است درس عبرت گرفته و دوره پادشاهی اویك‌دوره پرسعادت وافتخارخواهد بود.

براثر همین شور و شوق و پنداشت بود که بنوشتن این رساله پرداختم و چندین شب و روز وقت خودرا صرف نگارش آن کردم و نصایحی صادقانه ودولتخواهانه در آن‌بکاربردم مگر آن سخنان را در وجود پادشاه تأثیری باشد و در لوح ضمیر ساده‌اش نقش بندد و باشد که وی‌را در کار مملکت‌داری سودمند افتد. و من این سخنان بد از وی گفتم و نبشتم که خدای داند نیتی پاك‌و بی آلایش داشتم ومصلحت شاه و مردم‌و مملکت در آن میدیدم وچنان میپنداشتم که هر که هرچه بخیر جماعت داند ونگوید ووظیفه خود نگذارد هر آینه گناهی‌بزرك کرده‌باشد



این بدان‌ماند که در عهد سلطنت‌پدرهمین پادشاه جوان درهمان

هنگام که بامليون و آزاديخواهان در افتاد و مجلس شوراى ملى را بتوپ بست و سران آزادى راازميان برگرفت و هيچ آزاد مرد نماند جز اينكه در مسلخ باغشاه بخون غلطيده و يادر زندان قهر و استبداد گرفتاد باشد.

من باآنكه در شمار مستخدمين دولت بودم و بايستى كه احتياط كار خويش داشته و باصطلاح خودمانى نان را بنرخ روز بخورم بحكم همان احساسات چكامه‌اى پرداختم كه درديوان اشعارم محفوظ است و مطلع آن اين است:

شاه چو باشدخداپرست و مسلمان خلق در امنيتند و ملك بسامان

من در اين چكامه همه معايب كار آن پادشاه شوربخت بى هيچ پروا برشمردم و نتايج مفاسد اعمال وى چنانكه بايد باز نمودم و آنچه خير و مصلحت او در آن بود صادقانه بـاز گفتم.

هرچند دشمنان آزادى اين چكامه را در همانروزها شنيده و بگوش پادشاه خود رسانيده ودر كمين من همى بودند و دوستان من كه براين ماجرا واقف بودند برمن همى ترسيدندى كه مبادا بدست دژخيمان گرفتار شوم اما نگاهدار من خداى توانا بود وگذشت آنچه گذشت وآنان را مجال انتقام نماند.

مكروا ومكرالله والله خيرالماكرين

مع القصه نامه جان كلام را چون بپايان رسيد بربعضى از ياران مشفق و دوستان محرم عرضه كردم وپسنديدند ومرا تشويق ميفرمودند كه نسخت آن بى درنك بمقام پادشاهى اهدا كنم. اتفاقاً يكتن ازدوستان گرامى و محتشم من آنوقت در دربار سلطنت دستى و نفوذى داشت و

در اینگونه امورش اختصاص و مناسبتی بود آن نسخت بدو نمودم و درخواستم که آنرا درموقعی خاص بنظر شاه برساند.

سخت خوشوقت و بابهجت و منشی هرچه تمامتر پذیرفت . و پس از چند روز بمن خبر داد که نامه را بعرض رسانیدم و مورد توجهی بسزا گردید .



این بگذشت و سالها برآن برآمد و بسی حوادث در جهان پدیدار شد و آتش جنگ بین المللی ۱۹۱۴ شعله‌ور گردید و بالخاصه در ایران انقلاباتی پیش آمد ومن با جماعتی از دوستان بدیار غربت افتادم وسالی چند از میهن گرامی دور بودم واز اوضاع کشور واحوال پادشاه یکسره بی خبر ماندم. و ایکاش بدان بیخبری مانده بودمی و بوطن بازنیامدمی واز آنچه‌در آن چندسال براین مملکت گذشته‌بود آگاه نگشتمی وبچشم خویش ندیدمی که آن کودك ساده لوح‌راباچه اخلاق زشت پرورش داده واز آن تمثال لطیف ومقدس‌چه هیولای‌مهیب و موحشی ساخته‌اند چون بیامدم و اوضاع را بدیدم وبران ناهنجاریها که برروی کار آمده بود واقف گشتم بیاد آوردم از آن نامه خویش و آن خوش‌بینی‌ها و امیدواریها که در اول کار برمن مستولی شده بود. در اینوقت بود که‌از آن شور وشوق وخون‌گرمی روزگارجوانی عبرت گرفته و افسوس خوردم براوقات عزیز خود که صرف نبشتن و آراستن آن نامه کرده و آن گل‌های امید که در زمین شوره کاشته بودم‌غافل از اینکه زمین شوره سنبل برنیارد.

اتفاقاً از آن نسخت هم دیگر نام و نشان بجای نمانده بود و

ندانستم کجا و بدست که افتاد تا چند روز پیش که بحکم ضرورتی اوراق پراکنده‌ای که‌از دیرزمان‌دردفتر خصوصی من برروی هم‌انباشته شده بود تفحص وتصفحی میکرد. ناگاه چشمم بورق پاره‌هائی افتاد و چون نیك‌نظر کردم دیدم اوراق‌مسوده همان نسخت است که بیست‌سال تمام از من دور افتاده بود. پس آن اوراق‌را بهم پیوسته و اینك بدین صفحات نقل کردم و درست‌ندانم که با نسخه اصل مطابقت‌کامل دارد یانه والله اعلم بالصواب.

تهران شهریور ماه ۱۰۳۸

یادداشتهای من در زمان توقفم در استانبول

بسال ۱۳۳۶ هجری قمری

(مقدمه)

جنك بین‌المللی اول که از سال ۱۹۱٤ دراروپا آغاز شدواندك اندك شعله های سوزان و فروزان خودرا بآسیا و خاورمیانه کشانید. چنانکه همه میدانیم کشور ایران را هم که میخواست در آن غائله بزرك و جنك عالمگیر جنبهٔ بیطرفی خود را حفظ کرده و از تأثیرات جنك بر کنار بماند خواهی نخواهی وارد معرکه کردو طرفین متخاصم هریك ازطرفی دامنه تبلیغات و تحریکات خود رادر ایران وسعت‌دادند و بالاخره کار را بجائی کشانیدند که نمایندگان مجلس شورای ملی نیز نتوانستند بفراغت خاطر در مجلس نشسته و وظایف قانونی خود را انجام بدهند و ناچار شدند که تهران را ترك گفته واز این آتش‌شعله ور دور شوندو منتظر عواقب کار باشند. عده‌ای‌هم از سران و پیشوایان آزادی چون روزگار برابر این احوال دیدند بپیروی از نمایندگان پیوستند و در این نهضت‌ملی شرکت جستند اما بدبختانه فشار حوادث پی‌درپی و روزافزون آنهارا بحال خود نگذاشت و درنتیجه تهدیداتی که از هرطرف میشد نتوانستند در یك نقطه معین زیست کنند. لاجرم

از بیم تعقیب دشمنان بکوه‌ها و صحراها پراکنده و بناهنده شدند و بالاخره سیل حوادث آنانرا بخاك خارج و بلاد غربت افکند و تا پایان جنگ عمر خودرا بسختی و بدبختی گذراندند.

از اشخاصی که آنروز در مجلس شورای ملی سمت نمایندگی داشت یکی من بودم که بحکم همان سرنوشت شوم باقافله رفقا و همکاران خوداز تهران رهسپار گردیده و آن مراحل پرخطر را پیموده و آخرالامر بدیار غربت افتادم وباتنی چند از دوستان عزیز باستانبول رفته و قریب سه‌سال در آنجا بحکم اجبار اقامت داشتم چه‌راه عبور و مرور از هرطرف بسته بود و تامدتی پس‌از خاتمه جنك وسیله‌ای برای بازگشت بایران بدست نیامد البته در چنان موقع که من از هرگونه فعالیت بازمانده بودم چیزی که همواره باروح من تماس داشت وافکارم را مشوش و آشفته میکرد همان فکر وطن و اندیشه عاقبت کار کشور عزیزم ایران بود و هیچ چیز نمیتوانست مرا از آن نگرانی و پریشانی منصرف و مشغول کند پس بیاردیرین وهمزبان خود متوسل شدم و نای قلم را بترنم در آوردم تااز آن جدائیها حکایت کند و شرح آن اشتیاق باز گوید و بیاد ایران نغمه‌هائی ساز کند ورشحاتی گلگون برصفحات دلکش بیفشاند و آن همین یادداشتهاست که‌هم اکنون بنظر خوانندگان گرامی خواهدرسید.

من دراین یادداشت‌ها نخواسته‌ام از علل و موجبات حقیقی آن نهضت و سیاستهای مختلفی که آن پیش آمدهای ناگوار را برای ایران پیش آورد ذکری کرده واز اینکه در آن مسافرت ومهاجرت وفرارها و عقب نشینی‌ها برما چه گذشت و باچه خطرهای بزرك روبرو شدیم

شرحی بدهم که آن خود مبحثی جداگانه است. بلکه این یادداشتها همه مربوط باوضاع آنروزه ایران و خرابیها وفساد کارهائی است که آنوقت در تمام شئون ملی و اداری واجتماعی ما حکمفرما بود و مارابچنان روزهای سیاه نشانید.

اینك یادداشتها

اطبای حاذق میگویند ایران در حال نزع است و سبب پیدایش این حالت را نه یك مرض بلکه امراض مختلفه تشخیص داده‌اند.

تشریح این امراض هریك درجای خود محتاج به بیانی طولانی و جداگانه است اما بالاخره باید گفت که این حالت موحش عاقبت ایران را هلاك خواهد کرد.

این مرض مهلك و بحران مدهش را چاره وعلاجی هست یاخیر؟

عقیده اطباء دراین باب مختلف است: بعضی بکلی مایوسند و کار ایران راتمام میدانند بعضی دیگر ازاین حشاشه که دربدن ایران باقی است صرف نظر و قطع امید نکرده و هنوز امیدوارند که اگر از حالا جلوگیری شود وپرستاران این بیماردر نگاهداری و پرستاری او شرط مراقبت را بکار ببرند ممکن است دوباره صحت وعافیت نصیب وی گردیده واز این بیماری خطرناك وحال احتضار جانی بدربرد.

میگویند ظهوراین حالت وحشتناك درمزاج ایران بیشتر مربوط بخبط وخطای پرستاران وی بوده است یك دوای نافع که بدست میاوردند بواسطه شدت علاقه بمریض یابسبب بی اطلاعی ازطرز استعمال دوارویه اقتصاد واحتیاط را از دست داده ومقدار استعمال دوا و ترتیب معالجه

رادر نظر نمیگرفتند و آن دوای نافع را بی محابا در هر موقع مقتضی یا نامقتضی بمقدار کثیر یا قلیل بمریض میخورانیدند والبته مزاج علیل و بنیه ضعیف تاب تحمل تأثیرات آنرا نداشت و دوا بجای آنکه سودمند واقع شود اثر معکوس میبخشید تارفته رفته مریض را بچنین حالتی افکند

نه تنها بی احتیاطی و زیاده روی پرستاران سبب حوادث و طغیان امراض مختلفه گردید بلکه اختلاف ومناقشه اطبای بی تجربه نیز بر شدت مرض افزوده خصوصاً که ازعیادت و معالجه مریض هم جز گرفتن حق القدم منظور دیگری نداشتند.

هرچه کردند ازعلاج واز دوا   گشت رنج افزون وحاجت ناروا

پس امروز چه باید کرد؟

امروز باید طریق معالجه را تغییر داد در دستور های گذشته تجدید نظر کرد دواهای تازه و غذاهای معتدل که مناسب حالت مرض و ملایم مزاج مریض باشد اختیار نمود

مشروطیت سودمندترین دوائی بود که برای دفع مرض و اصلاح حال ایران تهیه شد اما چنانکه ملاحظه کردیم بجای اینکه مایه بهبود شود علت اشتداد و بحران گردید. چرا برای اینکه قائدین مملکت و اولیای ایران که طبیبان و پرستاران این مریض ناتوان بودند راه استعمال این دوای برءالساعه رانمیدانستند.

فشار استبداد و مفاسد هرج و مرج طوری آنهارا بجان آورده بود که رایحهٔ آزادی یکباره دماغ ضعیف آنهارا از حال بردو شربت حیات بخش مشروطیت را زیاده ازاستعداد و گنجایش مزاج بکام مریض ناتوان ریختند.

لازمه وجود مشروطیت در مملکت البته تشکیل یك هیئت مقننه بود که بایستی قوانین مفیده و قواعد نافعه که ملایم مزاج مملکت و موافق سیاست امروزه دنیا و متضمن فواید کثیره برای حال و آینده ایران باشد وضع نماید.

اما متأسفانه در مدت چهار سال که از عمر مشروطیت ایران میگذرد نه مجلس توانست بوظیفه خود قیام نماید و کار سودمندی انجام بدهد و نه دولت توانست از وجود مجلس استفاده بکند.

زیرا وقت دربار ایران و مجلس شورای ملی همه در نزاع وجدال میگذشت و یکروز اتفاق نیفتاد که این دو برادرانه باهم بنشینند و فکری برای روز سیاه ایران بکنند.

دولت چرا نمیتوانست ازوجود مجلس استفاده کند برای اینکه مجلس در کارهای دولت کمتر روی مساعدت نشان میداد و غالب وقت مجلس بمناقشه و کشمکش صرف میشد.

مجلس چرا وقت خود را صرف این کشاکش و مجادله میکرد برای اینکه وزراء و متصدیان امور دولت غالباً طرف اعتماد واطمینان مجلس نبودند

یکی از مولدات مشروطیت ظهور احزاب سیاسی بود که البته لازمه وجود حکومت ملی است اما متأسفانه وجود احزاب سیاسی در ایران نتوانست نمایش درخشانی بدهد واثر خوبی ازخود ظاهر کند. بیشتر از کشمکشهای دربار و مجلس ناشی از اختلافات فرق و احزاب سیاسی بود.

چنانکه در دوره اول که هنوز احزاب سیاسی وجود خارجی و

تمایز نوعی پیدا نکرده بودند و مجلس مبتلا بمجادلات حزبی نشده بود تایك‌اندازه توانست کاری از پیش ببرد ویك رشته قوانین(هرچند که ناقص واز روی تقلید و بی‌تجربگی بود) برای مملکت حاضر کند.



یك مطالعه و امعان نظر در تجارب سابقه مارا مجبور میسازد که اعتراف کنیم دیگر باحوال گذشته زیست‌کردن برای ما مشکل است و بقای بررویه وطریقه‌ای که تاحال اختیار کرده بودیم‌زندگانی مارا بمخاطره خواهدانداخت .

تجدید اوضاع و تغییر شکل برای ما از همه چیز لازم‌تر است، حتی تجدید وتغییرشکلی که بنام‌نسخ اوضاع قدیمه اتخاذ کرده‌بودیم. زیرا بحکم انصاف و حقیقت‌گوئی زیان تجدید اوضاع برای ما بیشتر از بقای اوضاع برحالت اولیه خود بود و بجای چیزهائی که از میان برداشتیم هیچ چیز امیدبخش که بتواند مقدرات آینده مارا تأمین‌کند نگذاشتیم. بنابراین باهزار دلیل نه‌زیر بار اوضاع قدیمه میتوان رفت و نداز اوضاع حاضره میتوان‌استفاده‌کرد .

پس چه‌باید‌کرد؟

بعقیده بنده‌باید یك‌قدم بالاتر گذاشت. اگر اولیای ایران‌وآنان که جگرشان‌برای اصلاحات لك‌زده‌است قدری‌راست‌تر بگویندانکه جدی‌تر و صمیمی‌تر بشوند. کمی‌هم همت و جرئت داشته باشند تا یك اندازه‌هم فداکاری‌واز خودگذشتگی بخرج بدهند. تصور نمیکنم‌اصلاح کار ایران آنقدرها که خیال کرده‌اند مشکل باشد.

زیرا اگر باحوال روحیه این مملکت نظری بیندازیم تصدیق

خواهیم کرد که از هرحیث استعداد ترقی و قابلیت اصلاح دارد. بااین آب وخاك زرخیز بااین نعمتهای خداداد بااین ملت یك نژاد وهوشمند و تربیت پذیر، چه‌جای تامل وتردیداست

مشروطیت ایران را باید خیلی محترم و مغتنم شمرد و اصول اساسی آنرا بیش از آنچه هست بایك نظر دقیق عاقلانه و فکر متین حکیمانه محکم ومضبوط ساخت بعبارة اخری اگر در قوانین اساسی بعضی مواد ملاحظه شود که مناسب سیاست امروزه نباشد آنمواد را باید ترمیم کرد. یااگر بعضی چیزهای نافع ترك و حذف‌شده باشدباید بر آن افزود وبالاخره یك‌قانون نافع مناسب جامع الاطراف که بتواند ضامن سعادت ایران واقع‌شود وضع نمود.

دولت ایران مجبور است برای سیاست خارجی خود یك طریقه ثابت و تکلیف قاطعی معین کند. با حال تردید و تذبذب و شترگاو پلنگی هیچوقت مارا در جامعه سیاست دنیاراه‌نخواهند داد.

بهترین مثل و شاهد برای اینکه مافاقد سیاست خارجی هستیم همین حالت بی‌تکلیفی ما در جنگ عمومی است که الآن در آتش آن میسوزیم.

در آغاز پیدایش‌جنك نه‌قدرت آنرا داشتیم که بایکطرف بسازیم و باطرف دیگر بجنگیم وبرای آخرین لحظه‌زندگانی خود یك‌مبارزه حیاتی و مماتی بکنیم ، نه قابل آن بودیم که بیطرف بمانیم و بیطرفی خودرا از دستبرد تعرضات وتحریکات اجانب حفظ نمائیم ونه‌توانستیم در این مدت که دیگران بخود مشغولند مابخودپرداخته و خودآرائی بکنیم لاالی‌هولاء ولاالی‌هولاء .

یکوقت خبردار میشویم که جنگ دنیا تمام شده وبما در مجمع صلح عمومی نه‌تنها حق ورودو اجازه نشستن نمیدهند نام ماراهم کسی در میان‌ملل حیه برزبان نخواهد آورداگر سیاست گردانهای مابرای این روز سیاه فکری کرده بودند ممکن بود که‌در جمع و خرج‌حساب دنیا ازاین نمد کلاهی هم برسر ما بگذارند اما بدبختانه هیچ نداشته‌ایم. وبااین حال هیچ‌چیزهم نخواهیم داشت .

بنابراین شبهه و تردیدی نیست در اینکه تغییر سیاست خارجی و اتخاذ یك پلتیك ثابت و قطعی برای دولت ایران از ضروریات اولیه است، حالااین تغییر سیاست خارجی بچه‌وجه باید صورت عملی بگیرد محتاج‌فکرو نظر است .

شاید بهترین شقوق این باشد که دولت ایران یکسره از عهود گذشته‌ومعاهدات‌سابقه‌چشم‌بپوشد، ویك‌طرح‌تازه وصمیمانه‌تری با همه دول دنیابریزد، عهدنامه‌هاعوض کند قراردادهای نافعی‌بادولی که امروز دوستی آنها برای ایران مفید ولازم‌است منعقد سازد .

یك‌مسئلهٔ‌مهم که‌درضمن‌این‌تجدیدعهدواتحادلازم‌است‌این‌است که‌دولت ایران‌خودرابصفت‌بیطرفی‌معرفی کرده‌واین‌بیطرفی‌خودرابهمه‌دنیا بقبولاند ورسمیت‌بدهد. شایدبتواند درسایه این بیطرفی رسمی چندصباحی بحال خود مانده وخود آرائی‌بکند ومفاسداوضاع داخلی‌خودرا اصلاح‌نماید.

این‌نکته هم البته معلوم است که کیفیت معاهده باهر دولت‌نسبت بمناسبات مختلفه‌ای که فیمابین هست باید فرق داشته باشد و با هریك یك رابطه واتحادی که مناسب مقام واحتیاج طرفین باشد برقرار گردد . ولی بطور کلی‌احترام‌استقلال کامل وحفظ اساس بیطرفی حقیقی ایران

سر لوحهٔ تمام معاهدات و بر رأس کلیهٔ مسائل متعاهدفیه استقرار یابد.

این مهم بزرگ باید بتوسط یکنفر دیپلومات عظیم‌الشأن وسیاست شناس عالیمقام که یك هیئت صالحه همراه خود داشته باشد انجام پذیر گردد.

این دیپلومات محترم با هیئت مأموریت خود بعنوان سفارت کبرای فوق‌العاده از جانب سنی الجوانب اعلیحضرت شاهنشاهی بدربارهای دول روانه‌خواهد شد و بادربارها داخل مذاکره تجدیدعهد خواهد گردید. و این مأموریت خود را در مدت مسافرت دو سه ساله انجام خواهد داد.

این انحصار سفیر فوق‌العاده بیك نفر بسبب قلت اشخاص لایق است والا بدیهی است که اگر دو یا سه سفیر بنحویکه شرح داده شد منتخب وروانه شوند زودتر بانجام مقصود موفقیت حاصل خواهد شد.

دولت ایران در مقدمه شروع باین مقصود باید بدول دنیا صاف وصریح بگوید که (اگر ایران یك دولت ضعیفی است که متأسفانه ازدیگران عقب افتاده است اهل انصاف وحقیقت خوب میدانند که علت این ضعف وانحطاط او تا حال چه بوده وکدام فشارهای سیاسی اورا اینطورخفه ودرمانده کرده است.

اگر حقوق بین‌الملل راست است اگر برای هرملتی خواه بزرگ باشدوخواه کوچك حق حیاتی منظور ومحفوظ است اگریك بیمار ناتوان حق دارد که باصلاح مزاج ومعالجه مرض خود بپردازد و تغییر آب و هوا بدهد پس بنام انسان دوستی وحقوق پروری بیائید و در راه خدا اجازه‌بدهید که دولت ایران هم دست وپای خود را جمع کرده ووسایل

حیات وموجودیت خود را فراهم نماید و از حقوق و مزایائی که برای سایر ملل ودول دنیا مقرر است بهره‌مند شود .

اگر ایران بخواهد در جامعهٔ بشریت برای خود مقامی احراز کند شاید درشریعت تمدن دنیا کفرو غیرقابل تحمل نباشد

پیشرفت اینکار اول قدمی است که دولت ایران برای اصلاح حال خود برمیدارد و همینکه باین مقصود موفق شد آنوقت باید با فراغت خاطر باصلاحات داخلی خود بپردازد .

اصلاحات داخلی کدام است ؟

میتوان چند چیز مهم را اصول اولیه اصلاحات قرارداد.

آن اصول اولیه کدامند ؟

ترتیب و تکثیر مالیه ، تشکیل وتکمیل قوای نظامی ، تنظیم و تأمین داخله، بسط و تعمیم معارف و اجرای تعلیمات اجباری عمومی ، حفظ وحمایت حقوق اجتماعی وتوسعهٔ محاکم قضائی و مخصوصاً وضع واجرای قانون مجازات، ایجاد منابع ثروت وبکارانداختن ذخائرطبیعی، جمع آوری وسایل تجارت و صناعت و فلاحت ، ایجاد راههای شوسه و راه آهن و راه انداختن وسایل سریع السیر در تمام اطراف و اقطار مملکت

این چنداصل اساسی که گفته‌شدهریك درجای خود باندازه‌ای مهم وفوری‌است که‌نمیتوان گفت اول‌از کدام‌یك بایدشروع کرد . باعتقاد من همه را یکدفعه باید شروع کرد .

درضمن ان چند اصل هزارچیز دیگر هست که فروغ این‌اصولند وشرح وتفصیل آنها دراینجا موجب اطناب کلام خواهد شد.

اگر یکوقتی دولت ایران موفق بشود که این اصول اساسی را چنانکه باید بکار بیندازد سایر چیزها بالطبع و بالتبع یکی پس ازدیگری بر آن متفرع خواهد گردید و خودبخود بمعرض بروز وظهور واجرا وعمل خواهد آمد.

ایجاد جمعیتهای صالح وفعال، تأسیس شرکتهای سودمند، تشکیل مجامع علمی وادبی برای تألیف وترجمه کتب مفیده علمی و اخلاقی و تربیتی، طبع و نشر اوراق نافعه، تکثیر واشاعه روزنامه‌ها ومجالات ومقالات عام‌المنفعه، ساختن مریضخانه‌ها و برپا کردن اقسام دارالایتام ودارالعجزه وامثال آن، و خیلی چیزهای دیگر از این قبیل همه از متفرعات آن اصول اولیه‌اند و همین که جداً وحقیقة نه برسبیل تفریح و تفنن شروع باصلاحات شد لازمهٔ وجود آن اصلاحات خواهند بود.

شاید گفته شود که در ایران تاکنون گفتگوی این مسائل خیلی بمیان آمده ودرروزنامه‌ها خیلی ازاین چیزها مینوشته‌اند چراهیچ اصلاح جزئی هم بعمل نیامد؟

این اعتراض وارد است اما اعتراف هم باید کرد که آنچه بود سر زبان بود وبروی کاغذ وهیچیك از آنچه گفته یانوشته میشد صورت خارجی پیدا نمیکرد.

وقت لاف عزو مستان کف کنند   لیك وقت عزو چون کف بی‌فتند

اگر هزار یك از آنچه میگفتیم میکردیم لااقل بهزار یك این اصلاحات کامیاب میشدیم. افسوس که آنچه هم میگفتیم از روی فهم و ادراك و با یك عقیدهٔ خالص ونیت پاك نبود بلکه صرف تقلید وخودنمائی ومحض تفنن وتفریح ویا آلوده بهزارگونه اغراض بود.

برای تشریح بعضی معایب که در دستگاه‌های دولت ایران موجود است ضرر ندارد از هریك بنحو خلاصه اشاره‌ای بشود واز چند وزارتخانه که مرکز ومحور کارهای مهم مملکت هستند ذکری بعمل آید تا علل این فساد و آشفتگی که در تمام مظاهر اجتماعی ما پیداشده است اندکی معلوم وروشن گردد.

وزارت داخله

وزارت داخله که مسئول امنیت و انتظام مملکت است در تمام مدت تشکیل وموجودیت قانونی خود هنوز نتوانسته است یك دستورالعمل کافی وعمومی که منطبق برمصالح ومقتضیات و احتیاجات مملکت باشد حاضر کند تا مأمورین و حکام او آنرا سرمشق عملیات خود قرارداده ودرهمه جا بیك شکل حکومت کنند وروش حکومت در هر نقطه باقتضای سلیقه و دماغ حکام و هوس مأمورین صورت علیحده پیدا نکند

این خودسری و بی تکلیفی نه تنها درحکومتها حکم فرماست بلکه مرکزوزارتخانه نیزیك قوانین ونظامات معینی ندارد که کارکنان مرکزی لااقل تابع یك پروگرام و دستورثابتی باشند وهر روز بمیل فلان وزیر ناسخ ومنسوخ صادر نکنند وهرساعت بساز یکنفر نرقصند.

حکام و مأمورین وزارت داخله دارای یك کاریرو مراتب ارتقای اداری نیستند سهل است روح وزارت داخله نیز از کیفیت تکوین اغلب آنها اطلاع ندارد.

حشرات خلق الساعه اتصالا در هوای فرح بخش این وزارتخانه در پرواز و اهتزازند واز در و دیوار وزارتخانه بالا میروند و عزیزان بیجهة ازخوان بیدریغ وزرای سخی الطبع که ناموس مملکت را بثمن

بخس ودراهم معدود میفروشند متنعم و متمتع میشوند. یکنفر هروقت
دلش از توقف درمرکز تنگ شد وهوای غارتگری بر سرش افتاد بایك ملاقات
دوستانه ومذاکرات محرمانه هرحکومت درجهٔ اول‌را هم که بخواهد
میتواند بدست بیاورد، اعم از اینکه وزارت داخله سابقهٔ معرفتی بحال او
داشته باشد یاخیر و لیاقت مباشری یك بلوك یاکدخدائی یك‌ده در او
باشد یانه.

یك وسیلهٔ بهتری که برای جلب حکومتها و مأموریتها دردست
طراران و شیادان است افساد و انتریك است، بمحض اینکه اولیای
امور وجود یك نفررا درمرکز برای منافع خود مضر ببینند فوراً حکم
حکومت یك ولایت یافرمانروائی یك ایالت برای او شرف صدور مییابد

بیچاره مدیران این وزارتخانه باین آرزو مردندکه یکنفر
مأمور از وزارت داخله بمیل و مشورت آنها و بایك ترتیب اداری
انتخاب شود ونشد

خرابی ولایات، اغتشاش طرق و شوارع، طغیان و نافرمانی ایلات
وعشایر، از دست رفتن رعایا و دهاقین، لاوصول ماندن مالیات دیوان،
برباد رفتن عرض وناموس مملکت همه نتیجهٔ وجود اینگونه حکام ستمکار
و عوامل جور وظلم واعتساف است. در دوره استبداد هروقت حاکمی
برای ولایتی معین میشد یك مبلغ متعدبه بدولت تقدیم میکرد بدون
اینکه برای او بنام حقوق ومقرری یامدد معاش و خرج سفره دیناری مقرر
و پرداخته شود. والبته چنین حاکمی آزاد و مطلق العنان بود و حق
داشت که در قلمرو مأموریت و حوزهٔ فرمانروائی خود فعال مایشاء
گردیده ونسبت بجمعیتی که بازرخریده است هرطور که میخواهدرفتار

کرده و هر گونه جور و ستم روا داشته و چندین برابر آنچه در مرکز داده است از محل وصول و جیب خود و کسانی راکه باخود از تهران بنامهای مختلف و برای مشاغل گوناگون برده است پر کندو پس ازمدتی که‌بار خودرا بار کرد بسلامتی مراجعت و خودرا برای مسافرت بهتر ومأموریت بزرگتری آماده نماید.

ببرکت تجدد اوضاع این عادت زشت برافتاد و مقرر گردید که بولات وحکام و کلیهٔ مأمورین دولت مقرری قانونی داده شود. البته در این‌صورت بایستی آن رویه ظالمانه منسوخ گردد و یك ترتیب‌صحیح قانونی بجای آن بنشیند اما متاسفانه تبدیل باحسن نشد، حکام همان اعمال نامطبوع و دخلهای نامشروع راکه‌در حکومت، استبدادی داشتند ازدست نداده وهمچنان مداومت دارند مبالغی هم از دولت نازشست میگیرند که بسلامتی و مبارکی حاکم مشروطه‌اند

مجلس شورای‌ملی دردورهٔ اول‌تأسیس خود قانون مبسوطی برای وزارت داخله تهیه و تصویب کرد اما آن قانون وجهاً من‌الوجوه مورد استفاده و عمل واقع نشد برای اینکه فقط ترجمه و ترکیبی از قوانین خارجه بود وهیچ تناسب وتطابق بااوضاع داخلی و مناسبات مملکتی ما نداشت و تجربیات بعد ثابت کرد که آن قانون محتاج به تجدیدنظر واصلاح وتغییر کلی ست.

مجلس دردوره‌دویم فرض کرد که‌شاید بوسیلهٔ‌مستشاران‌خارجی میتواند دراصلاحات وتنظیمات وزارتخانه‌ها پیشرفت و موفقیتی حاصل کند وباستخدام مستشاران‌خارجی رأی‌داد. از جمله یك‌مستشارهم برای وزارت داخله استخدام شد. این مستشار بیچاره بی‌اطلاع دوسال عمر

خودرا در تهران صرف کرد و مبالغ گزاف بنام حقوق و خرج سفر و غیرها از خزانه فقیر مملکت گرفت ولی بقدر یك پول سیاه از وجوداو برای وزارت داخله کار ساخته نشد. حالا معلومات او برای وزارت داخله کافی نبود ، یا وزارت داخله نخواست از معلومات او استفاده کند ، العلم عندالله . .

چون من خود آنوقت مدیر کل وزارت داخله بودم وبکارهای این مرد نظر داشتم اورا یك مرد بی اطلاع ز ابن الوقت ومادی صرف تشخیص دادم که جز گذراندن وقت ودریافت حقوق منظوری نداشت ودرعین حال خیلی مایل بود وانتهاز فرصت میکرد که رفته رفته دراجزای وزارتخانه یك نفوذ و آمریتی پیدا کند و باینوسیله از اسرار وزارتخانه اطلاعاتی بدست بیاورد. اگر برراس وزارتخانه اتفاقاً یك وزیر فعال و هوشمند قرار داشت او خود مطیع صرف وتابع امرونهی آنوزیر میشد وهرچه وزیر میخواست و میگفت بی چون وچرا آنرا بصورت قانون درمیاورد ولی همینکه وزارتخانه را فاقد چنین وزیری میدید میدانی پیدا میکرد ومیخواست یابوی لکنته خودرا بجولان درآورد.

بخاطر دارم که وزیر داخله وقت که مردی با قدرت بود و با وزارت داخله سوابق آشنائی کامل داشت، چندروزی بعلتی کناره گیری کرده بود ومستشار ماخواست ازاینموقع استفاده کند یك روز مستقیماً وبی اطلاع همه بخانه رئیس الوزراء وقت که مردی عامی و عادی از کار بود رفت وبقول خودرا پرتی از کارهای وزارتخانه برئیس الوزراء دادوضمناً از او اختیاراتی گرفت که تمام تلگرافها ونوشتجات وزارتخانه قبلا از نظراو بگذردواو دستوراقدام بدهد، حتی تلگرافهای رمزراکه همه مربوط

باسرار و امور محرمانه وزارتخانه بود صبح روز بعد که بوزارتخانه آمده بود امر رئیس‌الوزراء واختیارات تازه خود را بکابینه وزارت داخله ابلاغ کرد واجرای آنرا خواستار شد. رئیس کابینه نزد من آمد که اینمرد اینطور ابلاغ کرده است تکلیف چیست گفتم ابداً گوش باین حرفها ندهید وکارها را بعادت همیشه بجریان بیندازید تا دستور ثانوی بدهم وخودم فوراً نزد رئیس‌الوزراء رفتم و گفتم اینمرد امروز چنین ابلاغی از طرف شما کرده است شما بچه مناسبت بیك مرد اجنبی چنین اختیاراتی داده‌اید، او مستشاری بیش نیست وحق ندارد جز وظایفی که قانون استخدام او برای او معین کرده است کار دیگری بکند هیچ میدانید که اطلاع یك مرد بیگانه براسرار یك وزارتخانه چه مفاسد ونتایج بدی‌را در بر دارد؟ رئیس‌الوزراء گفت من که ازجریان کارها اطلاعی نداشتم او آمد واختیاراتی خواست من هم پذیرفتم حالا اگر شما صلاح نمیدانید البته بنظر خودتان است هرطور صلاح است همانطور بکنید. من هم فوراً بوزارت داخله برگشتم ورئیس کابینه وسایر مدیران را خواستم و اکیداً قدغن کردم که بهیچیك از مراجعات مستشار ترتیب اثر ندهند اگر او مطلبی دارد بخود من مراجعه کند جوابش را خودم خواهم داد.

این بود نتیجه استخدام یك مستشار خارجی برای وزارت داخله ومیتوان گفت تفاوتی که از آمدن این مستشار در وزارتخانه حاصل شد این بود که این مرد فاضل و متخصص یك صورت ناقصی را هم که در ظرف چندسال اخیر دروزارت داخله برقرار شده بود برهم زد واساس تازه‌ای هم که متضمن بهبود واصلاحی باشد بجای آن نگذاشت.

بیچاره خر آرزوی دم کرد نایافته دم دو گوش گم کرد

درضمن قانون استخدام اومقرر شده بود که بیك عده از اجزای جوان وبا استعداد وزارت داخله بعضی تعلیمات بدهد ودرمدرسه‌حقوق سیاسی درسهائی بگوید و چندتن عضو لایق و آشنا باصول اروپائی و حقوق بین‌الملل برای وزارت داخله تهیه کند. بیچاره گویا از آنچه در کنترات او شرط شده بود و باو تکلیف میشد چندان وقوف نداشت و نمیتوانست در مدرسه سیاسی تدریس بسزا کند. در این میانه رندی کرد والبته با راهنمائی وخر رنگ کنی رنود خودمانی شاهکاری بکار برد، و آن این بود که با گرفتن چند مترجم ونویسنده وصرف مبلغی‌پول ترجمه فرمان حضرت امیرالمؤمنین‌علی‌علیه‌السلام راکه درموقع‌تفویض حکومت مصر بمالك اشتر نخعی صادر فرموده بود معلوم‌نشداز کجا و بتوسط کی بدست آورده و از فارسی بفرانسه ترجمه کرد و بعد عین همان را بصورت قطعات کلاسیك در آورده باعضاء و اجزای وزارت داخله که شاید غالب آنها متن و مفهوم فرمان مبارك را خیلی بهتر از معلم میدانستند درس میداد و در حقیقت از ما میگرفت و بخود ما باز میگردانید وبالاخره معلوم نشد این تحصیل حاصل وتضییع وقت برای کارکنان وزارت داخله چه ضرورت داشت جز اینکه فقیر مـولا چون هیچ چیز درچنته نداشت وپول مفتی میگرفت و اولیای امور ما را در خواب‌غفلت میدید کلمات بزرگان‌ما را با اندك آمیختگی باصطلاحات حقوقی‌بصورت جزوه‌های درس در آورده وبوزارت داخله وانمودمیکرد که وقت خود را صرف تعلیم و تربیت اجزای وزارت داخله میکند.

بیچاره اجزای وزارت داخله هم یا هیچ متوجه نیرنگ وشیادی او نبودند یا اگر بودند یارای دم زدن نداشتند تا بالاخره کنترات یارو

بسر آمد ودولت نیز ملتفت شد که دراینمدت پول مفتی باین رندار وپائی داده است ودیگر کنترات او تجدید نشد .

وزارت مالیه

وزارت مالیه ما هنوز نتوانسته است جمع و خرج مملکت را معلوم کرده ویك بودجه صحیح وثابتی برای دولت تهیه نماید .

اخذ مالیات نه از روی اصول قانونی است ونه درتحت یك ترتیب معین وقاعده منظم. درهر دهی یکنوع معامله میشود وباهر مالیات بدهی یك طرز رفتار میکنند بعضی معتقدند که فرنگیها تازه رفته بودند سر وصورتی بمالیه ایران بدهند وامر جمع وخرج را از این هرج ومرج بیرون بیاورند اما اگردرست ملاحظه شود جز اینکه یك عده بلژیکی و بلژیکی پرست از این میان بهره مند میشدند و مواجب های گزاف میگرفتند دیگر هیچ اصلاحی درامر مالیه نشد وتفاوت نمایانی حاصل نگردید واگر هم از عملیات آنها چیزی بدست میآمد باز بمصرف خوشگذرانی خود آنها میرسید .

اصول درازنویسی ومحاسبات دفتری ازمنهٔ سالفه محل طعن ودق متمدنین ومتندوقین دوره جدید واقع شده بود که سررشته جمع وخرج مملکت درکیف فلان مستوفی وجیب فلان سررشته دار ودستمال بسته فلان عزب دفتر ضبط شده است .

محاسب فلان ولایت ومستوفی فلان ایالت هروقت دلش خواست که از مالیه ابوابجمعی خود صورتی بدهد میدهد والا از افراد پیچ در پیچ و صیغ هیچ درهیچ ابداً نمیتوان مجهولی کشف کرد و سررشته‌ای بدست آورد .

البته این انتقادات را باید کاملا تصدیق کرد چه رسوم محاسبات قدیم با اصول امروزه دنیا هیچ طرف مقایسه و مشابهت نیست و دیگر نمیتوان مالیه مملکت را با آن اصول کهنه اصلاح واداره کرد. اما این معترضین ومنتقدین بایدبما بگویند که در مقابل برانداختن آن اصول کهنه چه چیز تازه‌ای آورده‌اند وچه خدمت برجسته‌ای بعایدات دولت وبودجه مملکت کرده‌اند؟

اگر یك مستوفی کهنه‌پرست و یك محاسب درازنویس در ظرف پنجاه سال وصد سال خدمت خود وجدش دارای یك ثروت وزندگانی شده بودولو اینکه از راه دزدی و حساب سازی بود، چه شد که یك پیشکار مالیه قانونی درظرف شش‌ماه یا یکسال مأموریت خودسی‌هزار تومان و پنجاه هزار تومان بدست میآورد و کیسهٔ خود را پر می‌کرد وبرمیگشت.

گویا بین این دو نفر فقط فرق همین بود که این یك ستون اعداد را افقی رسم میکرد و آن یك عمودی والا نتیجه عمل هردوخوردن مال دولت بود وبرداشتن کلاه ملت.

وزارت جنگ

در تمام ممالك دنیا وزارت جنگ مرکز قوای نظامی مملکت وروح توانائی وقدرت وقاهریت دولت است که بدون آلات و عوامل این وزارت‌خانه نمیتوان یك مملکت را زنده و یك ملت را قادر و توانا دانست.

چنانکه امروز قدرت وشوکت و نفوذ و قهاریت دول عالم بقوت سرنیزه ودرسایه قوای‌نظامی است.

نه علم نه تمدن نه ثروت و نه هیچ چیز دیگر جای این قوه را نمیتواند بگیرد.

وزارت جنگ ما درچه حال است درحال مرگ. اگر درسوابق ایام چهار نفر سرباز لخت گرسنه داشتیم که لااقل بردر خانهٔ اعیان و اشراف قراولی میدادند، امروز آنهم از میان رفته وجز اسم چیزی ازقوای نظامی باقی نیست.

در ممالك دنیا سرباز شریفترین عنصری است که جان خود را برکف دست گرفته وبرای حفظ شرافت وناموس واستقلال مملکت خود جانبازی وفداکاری میکنند. اما در مملکت ما اگرسربازی پیدا میشود افتخارش این است که در خانه آقا را جاروب میکند یا بقچه خانم را سرحمام میبرد.

با اینکه در سنوات اخیره و تقریباً از ابتدای مشروطیت غالباً متصدیان ومسئولین وزارت جنگ اشخاص نامی ورجال درجه‌اول بودند این وزارتخانه ازحیث عمل واثر پست‌تر وبیکاره‌تراز همه وزارتخانه‌ها بود. آنهمه تفنگ و فشنگ که در سنوات اخیر، برای دولت بدبخت خریداری شد هیچ معلوم نشد کجا رفت و بدست کی افتاد

سلطان، یاور، سرهنگ، سرتیپ، میرپنج، امیر تومان، امیر نوبان، سردار، سالار، درمملکت‌ما الی‌ماشاءالله‌موجود وهم ترازوی هندنبورگ ومکنزن آلمان دژفر فرانسه و گیچنر انگلیس ومحمود پاشا وانور پاشای عثمانی وغیرهم بس‌فراوان است اما غالب این سرداران وسرکردگان ما نه یك صف قشون دیده‌اند نه یك روز پا درمیدان‌جنگ گذاشته‌اند. نه هیچوقت یك شجاعت وبهادری از آنها ظاهر شده است.

جملگی شیران ولی شیر علم حمله شان از باد باشد دمبدم

پس بچه‌خدمت و لیاقت دارای این‌مناصب عالی و درجات سامی شده‌اند ؟

وسائل ارتقای باین مقامات شامخه درایران بسیار است :

رشوه ، تعارف ، تملق ، توسط ، بستگی ، خویشاوندی ، خاطر خواهی ؛ شیکی‌وزیبائی ، از همه بالاتر استعداد ولیاقت خداداد که‌طفل درشکم مادرقابلیت ژنرالی دارد ودر گاهواره شایستگی‌مارشالی.

برای‌تحصیل مناصب نظامی درایران نه دیدن مدرسه لازم‌است نه آموختن تعلیمات نظامی و نه دانستن فنون جنگی.

ما هر چه توانسته‌ایم برعده صاحب‌منصب افزوده‌ایم بدون اینکه بتکثیر و تکمیل عده افراد قشون متوجه باشیم واهمیت بدهیم وشاید اگر برای هر فرد سرباز یك صاحب‌منصب تخصیص کنیم باز یك عده صاحب‌منصب بی تابین باقی بماند . همانا تصور کرده‌ایم که فزونی صاحب منصب با آن سینه های براق ولباسهای پر یراق باعث رونق و آبرومندی وزارت جنگ میشود . مسئول این هرج و مرج کیست ؟ وزیر جنگ نوعی که بیچاره خودش هم از فنون نظامی بی‌بهره است وتصدی واشغال مقام‌وزارت را فقط بهمان ملاحظات که درایران‌معمول است مستحق شده است

یك فلسفه میتواند تمام این مشکلات راحل کند و آن این‌است که بگوئیم ایران دولتی است بیطرف وصلح‌طلب ومسالمت‌جو . باکسی سرجنگ وجدال ندارد . از دردسر وقیل وقال خوشش نمیاید،هر چه بخواهند تسلیم محض‌است ، هرچه بگویند تصدیق صرف است ، باطراف

مملکت تجاوز کنند ارض‌الله واسعه ، بحقوق ملت تعرض نمایند خدا بزرك است . با چنین دولتی کسی جنگ نمیکنند تا حاجت بسرباز و توپ وتفنگ داشته باشد .

سعدی افتاده‌ایست آزاده
کس نیاید بجنگ افتاده

در این صورت طریقه عمل همین است که وزرای جنگ ایران پیش گرفته‌اند .

چه ضرورت دارد که اوقات شریف را بیهوده صرف تشکیلات نظامی و تجهیزات قشونی بکنند و عمر عزیز را بـه مصرف تدارکات عسگری و مهمات لشکری برسانند همین صفوف نظامی و لشگرهای مجهز که ما از دردمندان وبینوایان و یتیمان وپیرزنان درست کرده‌ایم وهمین تیر و تفنگهای دعا ونفرین که از هر طرف شلیك میشود برای حفظ ما کافی است .

وزارت عدلیه

وزارت عدلیه یگانه مرکز حفظ حقوق عمومی و واسطهٔ تمیز حق وباطل وديوان عدل وحقگذاری مملکت است یك چنین وزارتخانه مهم معلوم است که تا چه اندازه باید از شوائب سوء اداره منزه و مبرا وحسن جریان وصحت عمل را دارا باشد .

صدور احکام ناسخ ومنسوخ در سایر وزارتخانها اگر چندان محل اعتنا و اعتراض نبود لااقل بایستی در این وزارتخانه که ناموس عبادالله بدان سپرده شده است کاملا مورد توجه و مراقبت و جلوگیری باشد . اما در این وزارتخانه هیچ رعایت صحت عمل نمیشود و صدور احکام غالباً منطبق برمیل وارادهٔ قاضی محکمه ومتناسب با طرز آداب

دانی وتکلیف شناسی طرفین دعوی است هر که خر کریم را زودتر نعل کرد زودتر برتوسن مراد خود سوار میشود.

وقتی یك وزیر جدی و فعال در این وزارتخانه پیدا شد که در مدت وزارت خود با هزار خون دل موفق گردید که یك سلسله قوانین برای این وزارتخانه تهیه کند آن قوانین را از تصویب مجلس شورای ملی هم گذرانید و بموقع اجرا گذاشت، اما طرفداران هرج ومرج و خریداران بازار آشفته مگر مایل وراضی بودند که آن قوانین جریان طبیعی خودرا طی کرده وبی مانع واشکال درمملکت بسط وپیشرفت یابد هر روز یك حقه بازی میکردند هرساعت یك گربه میرقصاندند.

بدبخت بیچاره‌ای که سر وکارش بمحاکم عدلیه میافتاد دیگر روی آسایش نمیدید و دستش هیچوقت بحق خود نمیرسید و اگر در خارج از حوزه قضائی میتوانست باطرف خود طوری کنار بیاید، رجوع بوزارت عدلیه این حق را هم ازاو سلب میکرد وشکارچیان قرق‌قضائی ودلالان بازار عدالت پروری ووکلای چیردست دعاوی که زمام حل و عقد امور درمحاکم بدست توانای آنهاست محال بود که بگذارند یك کار بسلامت وبی‌سروصدا بگذرد، وبیچاره کسی که باین دام افتاده بود بایستی یکباره ازحقوق خودصرف نظر کرده وضیت من‌الغنیمة بالایاب بخواند ودست از پا درازتر برود آنجاکه عرب نی‌انداخته است.

برای این وزارتخانه هم همانوقت که برای وزارت داخله ازاروپا مستشارمیآوردندیکنفر مستشار حقوق دان‌فرانسوی استخدام کردند و آنمرد برخلاف رفیق‌هموطن‌خود در این‌وزارتخانه خیلی‌مطالعات عمیق کرد وبتدریج قوانین خوب ومفیدی تهیه‌نمود که بتصویب مجلس‌شورای

ملی نیز رسیده است. اما باید از اولیای امور این وزارتخانه و محاکم عریض و طویل قضائی پرسید که این قوانین تا چه اندازه مورد عنایت ورعایت آنهاست، وهم بایداز مدعی ومدعی علیه و آنانکه با این محاکم واین قضات واین قوانین سر و کار پیدا میکنند سئوال کرد که بر سر شان چه میاید.

وزارت معارف

وزارت معارف ما چه میگوید و چه میکند؟

وزارت معارف یك خطیب آسمانی ویك منادی حقیقت است که بر منبر ارشاد ایستاده وبا صدای بلند بجامعه خطاب میکند ومیگوید ای مردم روح معارف است که یك ملت رااحیاء میکند، نوردانش ومعرفت است که فضای یك مملکت را روشن ومنور میسازد، آموختن علم برای افراد مردم ضروری است، تعلیم وتعلم ازضروریات زندگانی بشر بشمار میرود، ملتی که معارف ندارد جزو ملل حیه محسوب نمیشود، اهل یك مملکت که از تعلیمات بی‌نصیب باشند ازهر گونه ترقی محروم وازحقوق بشریت تهیدستند.

آیا وزارت معارف ما با این افادات صداقت آمیز وار شادات حقیقت پرورخودش هیچ باین فکرافتاده است که برای ملت ایران معارفی ایجاد کند واین روح را که بدست او سپرده شده است بکالبد بی‌رمق ایران بدمد؟

آیا موضوع تعلیمات اجباری عمومی درمملکت ماجریانی دارد؟

آیا مدارس بقدر کفایت برای تعلیم و تعلم تهیه شده است؟

آیا صد یك جمعیت ایران از عهدهٔ خواندن ونوشتن زبان ملی

خود برمیآیند؟ آیا وزارت معارف بعلاوه‌مدارس عمومی مکاتبی‌هم برای تعلیم و تربیت اطفال یتیم و بی‌بضاعت و کودکان بی‌صاحب و سرپرست ایجاد کرده است؟ آیا دارالفنونها ودارالمعلمین‌ها ودارالصنایع‌هابا ندازه احتیاج مملکت مهیا نموده است ؟

آیا یك شورای معارف که بتواند اساس معارف ایران را اصلاح واصول امروز را برای تعلیمات عمومی برقرار کند برپا شده است؟ آیا وزارت معارف هیچ در صدد برآمده است که زبان فارسی را بسط و وسعت داده مندرسات این زبان ملی را که‌دانستن آن برای افرادایرانی ضروری است تازه کرده وادبیات فارسی رالااقل بصورت روز اول‌خود درآورد ؟ متأسفانه جواب ده این سئوالات یك وزارتخانه‌ایست که با این همه وظایف سنگین سالا سال وزیر ندارد هنوز دولت ایران‌اهمیت یك چنین وزارتخانه را حس نکرده است ، هنوز اولیای ایران معارف را ببازیچه میگیرند وصرف وقت را در آن حرام میدانند، هنوز یکنفر وزیر معارف‌پرور که حقیقة خواسته باشد معارف ایران را ترقی بدهد برای این وزارتخانه انتخاب نشده است اگر هم گاهی پیدا شده اتفاقی بوده وچندان عمر ودوام نداشته است .

در تغییر کابینه‌های ایران که وزرای مسئول معین ومعرفی میشدند برای معارف ما هیچکس معین نمیشد یا اگر میشد برحسب تکلیف و تکلف و صورت سازی بود که نام وزیر معارف در میان وزراء از قلم نیفتاده باشد .

وزارت معارف هنوز موفق نشده است که در پای تخت مملکت یك عده مکاتب ومدارس ابتدائی بقدر کفایت احتیاجات اهالی پایتخت

تأسیس کند، هنوز نتوانسته است بمکتب‌های سر گذر سر وصورتی بدهد و اصول تعلیمات جدید را در آنجاها اجرا نماید، هنوز نتوانسته است یك پروگرام متحد تنظیم کند که همه مدارس پایه اصول تعلیمات خود را بر آن بگذارند و هر مدیر یـا معلم مدرسه نتواند پروگرام مدرسهٔ خود را بشکلی که دماغ اوحکم میکند در آورد.

مدرسه‌ٔ مهم وبانامی که‌درایران هست فقط دارالفنون است که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه مرحوم بدست میرزا تقی خان امیرکبیر ایجاد شده وبیادگار مانده است ایکاش آنرا هم بهمان اساس و صورتی که روز اول بنیاد نهاده بودند نگاه میداشتند و لااقل نمیگذاشتند این یك اثر هم که از دوره منحوسه استبداد باقی مانده است ازمیان برود.

چنانکه دیده میشود امروز سیاست هر دولتی اقتضا میکند که زبان خود را در ممالك دنیا بسط و عمومیت بدهد و باین وسیله نفوذ سیاست خود را در اقطار جهان داخل نماید. اما بدبختانه ما با کمال احتیاجی که بزبان‌ملی خودداریم صرف نظر از آنکه بخواهیم آنرا در جاهای دیگر ترویج نمائیم بفکر آنهم نیفتاده‌ایم که لااقل صرف و نحو زبان پارسی را تکمیل نموده وجزو پروگرام مدارس قرار بدهیم وده یك آنچه در ترویج السنه خارجه زحمت میکشیم در تعلیم زبـان ملی خود بکوشیم.

وزارت امور خارجه

وزارت امور خارجه ما درچه کار است؟

همه چیز گفتیم و همه چیز را نوشتیم اما قلم اینجا رسید و سر بشکست اینجا عالم اسرار است، اینجا جای پاکان ونیکان است. اینجا

مخزن سیاست وصندوق امانت ومرکز پلتیك دولت است. هرچه هست ونیست اینجاست، هر چه میشود در اینجا و از اینجا میشود، اینجا جای چون وچرا نیست، اینجا آئین درویشی گفتگوی ماجرا رااجازه نمیدهد، اینجامقام قاب قوسین اوادنی است، اینجا یك قدم جلوتر نباید گذاشت که لودنوت انملة لااحترقت، اینجا فراموشخانه است، اینجا باید خورد، اینجا باید دید وهیچ نگفت.

هرکه را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

کارکنان این وزارتخانه ازمقربان ملکوت اعلی وکروبیان عالم بالا بشمار میروند وهریك بیك گوشه عرش خدا آویخته‌اند.

دیپلومات‌های این وزارتخانه دست هزار سازانوف را از پشت بسته‌اند و چرخ هزاران چمبرلین را چنبر کرده‌اند. دست بتر کیبشان نمیتوان زد مرده شوی هم نمیتواند تر کیبشان را ببرد.

سیاست، مملکت داری، حفظ وطن، رعایت حقوق ملت، تأمین استقلال دولت، و هر چه از این قبیل آرزو داشته باشی، همه دراینجا بحداکمل ووجه احسن موجود است.

دولت ایران اگر این یك وزارتخانه راهم نمیداشت که آنجاکار دولت را تمام کند پس دیگر چه داشت.

نتیجه

از این تشریح جزئی که از امراض ایران بعمل آمد علل انحطاط و استهلاك دولت ایران خوب معلوم میشود. شاید بعضی تعجب کنند از اینکه در این چند سال اخیر که وزرای ایران هر روز عوض میشدند وهر روزیك پروگرام تازه و پیشنهاد مشعشع بمجلس شورای ملی میبردند چه کردند که مملکت رابا این روز انداختند وبااینکه مجلس ملی وجود داشت و در کار دولت‌ها نظر میکرد و وزراء را بسئوالها و استیضاح‌ها میکشید، چرا تغییری در اوضاع واصلاحی دراحوال پیدا نشد؟

بلی راست است امـا اشتباه در همین جاست. راست است کـه کابینه‌ها روز بروز عوض میشدند، مجلس هـم از آنها پروگرام عمل میخواست آنها هم بعداللتیاوالتی پروگرامی حاضر و بمجلس عـرضه میکردند اما همه اینها بازی و ظاهر سازی بود و صرف تقلید و برای دفع‌الوقت، پروگرام وزراء همه اصول فوق‌الذکر را دربرداشت:

اصلاح مالیه، تنظیم داخله، تشکیل قوای نظامی، تعمیم معارف، ترتیب وتهیه قوانین‌لازمه، وخیلی چیزهای دیگر جزومواداین پروگرام‌ها بود، اما هم خود وزراء میدانستند که دروغ میگویند وبسر مجلس شیره میمالندوهم‌مجلس میدانست که این وزراء مرداین کارها نیستند ومجلس را فریب میدهند یقولون بافواههم مالیس فی‌قلوبهم فقط مصلحت طرفین

اقتضا میکرد که چند روزی با هم راه بروند ومقید هم نباشند که آنچه رامیخواهند ومیگویند بکنند، وزراء بادی بآستین وکلا میکردند وکلا هم آن باد را زیر سبیلی درمیکردند، اگرهم یکوقتی یك مجلس جدی پیدا میشد که وزراء را تعقیب میکرد هزار جور گربه رقصانی وآهو- گردانی میکردند تا مجلس را خسته کرده برزمین میزدند.

پس باید تصدیق کرد که دولت امروزهٔ ایران هرچه زودتر بفکر اصلاح مزاج خود بیفتد دیر است.

امروز که این جنگ عمومی یك شکل وحالت تازه‌ای بدنیاداده است ودر همه‌جا یك جوش وجنبشی بوجود آورده، دولت ایران نباید همچنان دربستر ناتوانی افتاده و انتظار ساعات مرگ را داشته باشد. دولت ایران مجبور است که اوضاع خود را تغییر بدهد و حیات خود را تجدید کند.

الم یان للذین آمنو ان تخشع قلوبهم لذکرالله

آیا مطالعهٔ احوال دیگران ومشاهده بدبختی‌های خود برای ما کافی نیست که‌اعتراف کنیم‌ماهم بیش‌از این نباید درخواب غفلت بمانیم؟

بخدا اگر یك جو غیرت داشته باشیم اگر یك خردل حس‌وادراك دروجود ما پیدا شود باید خواب وآرام را برخود حرام ساخته و شب وروز خود را وقف وصرف اصلاح خود بکنیم.

این حس غیرت درکجا باید پیدا شود در اولیای امور ایران در آنهاکه‌زمام اموررا بدست گرفته‌اند،در آنهاکه تاحال هرچه‌خواسته‌اند بسر این مملکت آورده‌اند. نه نه اینهااگر آدم بودند، اگر جوی غیرت داشتند، اگر دلشان بحال ایران میسوخت، اگر میخواستند خاکی بسر

خود ومملکتشان بریزند درمقابل آنهمه نعمت که از پرتواین ملت و مملکت بردند و خوردند لااقل یك نمونه کوچك از عرضه و لیاقت و عقل و کفایت و غیرت وصداقت خود بیادگارمیگذاشتند وفقط همخود را مصروف جلب منافع شخصی نمیکردند.

پس راه چاره چیست و درمان این دردهابدست کیست ؟

عقیده من این‌است که امروز دیگر کارماز تفریح وتفنن ودفع‌الوقت گذشته‌است هیچ فرصت نداریم هیچکس‌هم دراین بحبوحه جنگ دلش بحال ما نمیسوزد بعد از جنگ نیز کسی بفکر ما نخواهد بود. پس ما خود باید چاره کار خود را بدست آورده وبرای روز سیاه‌خود فکری بکنیم. امروز روز خودخواهی ونفع‌پرستی‌وریاست طلبی وعوام فریبی نیست، با سیاست‌های دروغ و محافظه کاریهای بیمعنی نمیتوان مملکت‌داری کرد، امروز روز فداکاری و از خودگذشتگی‌است منافع شخصی را باید کنار گذاشت وهواهای نفسانی واغراض خصوصی را باید بکلی دورریخت و برای مملکت آدم پیدا کرد.

آدم را چه طور واز کجا باید پیدا کرد ؟

آنچه بنظر من میرسد این است که عقلای قوم و زعمای بیغرض وسران آزادی وعلاقه‌مندان بمملکت از هرطبقه و هرصنف که هستند اعم از رجال دولت ووجوه ملت باید همه‌دورهم بنشینند وعقول‌وافکار خودرا جمع کنند واین دردها وبدبختی‌ها راکه امروز گریبان‌گیر ما شده است یکایك از روی دقت به‌بینند وبدون شائبه‌غرض ازمیان‌جامعه چند نفراشخاص صالح وعاقل ووطن‌پرست وبیغرض ودانشمند وکاردان ویاکدامن که ازهرحیث شایستگی اداره کردن امور مملکت را داشته

باشند انتخاب کرده و از میان آنها یکنفر راکه بکفایت و شهامت و صراحت لهجه وحسن تدبیر وکمال تجربه موصوف واز دیگران ممتاز ودر قبول عامه متفق علیه باشد برگزینند واین آدم را برای زمامداری مملکت بشخص اعلیحضرت همایونی معرفی وپیشنهاد کرده و با کمال جدیت وپافشاری از حضور شاهانه بخواهند که زمام کارها را بدست او بسپارد تا اوهم باکمال اطمینان همکاران خود رابرای کارهای مختلف از میان همان عده ممتازه انتخاب کرده و بر سر کارها بگذارد و آن جماعت تحت ریاست و قیادت آن رئیس و پیشوا یکدل و یك جهة کارها را بدست گرفته و با کمال جرأت و شهامت دست باصلاحات اساسی بزنند.

اعلیحضرت همایونی‌هم باید این‌راهنمائی وصلاح اندیشی صلحا وزعمای ملت را باکمال حسن قبول استقبال واز چنین موقعی‌اغتنام واز وجود چنین شخص و اشخاصی که برگزیدهٔ تمام مملکت هستنداستفاده فرماید واز هیچگونه تقویت و پشتیبانی در پیشرفت کار آنها کوتاهی ومضایقه نکند تا آنهانیز بتوانند وظایف‌خود را با قوت قلب وامیدواری کامل انجام بدهند.

شاه را از وزیر نیست گزیر	لیك باید وزیر دانشمند
که بدانه خرد زاوج سپهر	مرغ دولت بیارد اندر بند
نه که دربند آن بود که کند	خانه رنگین وفرش‌خانه پرند
خرد اندر کلاه کوته نیست	یا نباشد میان ریش بلند
خرداندرمیان‌جان‌ودل است	همچو ماهی نهفته دراروند

البته این پیشنهاد که عقلا وزعمای مملکت‌از هرطبقه جمع‌شوند

وچند تن از میان خود انتخاب کنند واز میان آن چند تن یکنفر راکه واجد شرایط لازمه باشد برای زمامداری برگزینند و باعلیحضرت همایونی پیشنهاد نمایند واعلیحضرت نیز کارها را باوواگذارد دره‌وقعی است که‌مجلس شورای‌ملی منعقد نباشد چنانکه‌امروز نیست‌ومعلوم نیست با این امتداد جنگ وغوغائی که در عالم برپاست روزگار فترت مجلس ایران چه قدر طول خواهد کشید و مجلس آینده کی و بچه صورت تشکیل خواهد یافت . وگرنه انتخاب رئیس الوزراء و تشکیل کابینه با وجود مجلس‌شورای ملی وحضور نمایندگان مطابق تشریفات ومقدمات مخصوص‌صورت میگیرد و باپیشنهادی که شدصورة‌مباینتی خواهدداشت. امااین‌راهم‌بایداعتراف کرد ودرنظر گرفت که درمواقع‌فوق‌العاده‌عملهای فوق‌العاده‌باید کرد وقتی که کار مملکت بجاهای سخت کشید ومخاطرات از هرطرف نزدیك شد تنها بتشریفات عادی نباید وقت را تضییع کرد بلکه ناگزیر بتدبیرات وعملیات بزرگتر ومؤثرتری باید دست زد .

وانگهی چه‌مانع‌دارد که‌همان نمایندگان ملت که مجلس‌شورای ملی را تشکیل میدهند خودشان گوی سبقت ربوده و پیشنهاد فوق را بدست خود عملی کنند یعنی آنها با سمت نمایندگی که از طرف ملت دارند یك عده از زعمای قوم و سران ملك و عقلای جامعه را چنانکه نوشتیم از هر طبقه و صنف دعوت و جمع و در انتخاب یکنفر زمامدار بطریقی که‌شرح داده شد با آنها شرکت ومشورت‌وتوحید مساعی بکنند، که اگراینطور بشود هم آن‌تشریفات مخصوصه رعایت شده وهم نتیجه‌ای که بدست میآید جامع‌تر ورضایت‌بخش‌تر خواهد بود .

منتها چیزی که درچنین موقع‌لازم است این است که وکلای‌ملت

نظرهای شخصی وخصوصی را بکلی کنار گذاشته و یك فداکاری و از خودگذشتگی جوانمردانه نشان بدهند وهمه بالاتفاق در آنچه که گفتیم هم آهنگ گردیده و این سهم بزرگ را باشرکت دیگران انجام بدهند.

اعلیحضرت البته متوجه این نکته خواهند بود که همیشه دراطراف وحواشی حوزهٔ سلطنت یکدسته اشخاص مغرض وحسود و بدخواه و مفتخوار وجود دارند که جز منافع شخصی خود هیچ چیز را در نظر نمیگیرند وهیچگونه علاقه بمصلحت شاه و سعادت مملکت ندارند، ولی درشیطنت وشیادی چنان چیره وچابك هستند که میتوانند هزار گونه لباس خیرخواهی وصلاح اندیشی باغراض شخصی خود بپوسانند وباانواع حیله وچاپلوسی واشتباه کاری رأی شاهانه را از آنچه خیروصلاح است منصرف ومنحرف سازند، والبته درچنین موقعی که چنان پیشنهادی ازطرف زعما و قائدین قوم و نمایندگان ملت به پیشگاه همایون میشود همان حشرات موذی که هوای محیط ایران را بسموم اغراض خود آلوده و مسموم ساخته‌اند تا جان دارند اسبابی فراهم خواهند آورد واشکالاتی درپیش پای شاه خواهند گذاشت که انتخاب و انتصاب چنین اشخاصی که نـام بردیم و شرح دادیم صورت خارجی پیدا نکند و منافع مشئومه دیرین آنها از دست نرود.

اعلیحضرت همایونی البته مطلع شده است که در زمان سلطنت جد بزرگوارش ناصرالدین شاه دو سه تن اشخاص بزرگ و با کفایت بروی کار آمدند وایران درسایه عقل وتدبیر وکیاست آنها میرفت که دوره سعادت و عظمت تاریخی خود را تجدید کند و اگر برای جولان فکر وعمل آنها میدان وفرصتی میگذاشتند خوب میتوانستند از عهده

اصلاحات بر آیند، اما همان معاندین منفعت پرست و دشمنان اصلاح و انتظام که حواشی سلطنت را بوجود کثیف خود آلوده بودند بالاخره نگذاشتند که آن مردان نامی چهار روز برسر کار بمانند، آنقدر از همان گربه رقصانی‌ها که معمول‌دربار ایران‌است کردند تا آنها رابرزمین زدند وایران را بخاك سیاه نشاندند.

اما اعلیحضرت همایونی باید باین جانوران خبیث که زواید عالم وجود و فضولات زندگانی نوع بشرند وقع واهمیتی نگذارد و باسباب چینی خائنان‌ترتیب‌اثر ندهد وهر که یك قدم برخلاف مصلحت‌برداشت یا یك کلمه حرف برضداصلاحات زد جزای اورا بدار عقوبت ومجازات حوالت فرماید.

اعلیحضرت این‌نکته‌را بخوبی میداند که رحم وبخشایش درمقابل زوال‌وهلاك‌یك مملکت‌خلاف شریعت وسیاست ملکداری‌است، واسباب چینی‌برای بربادادن حقوق‌یك ملت‌گناهی عفو ناپذیراست، همه چیزرا میتوان فدای مملکت‌کرد اما مملکت را نمیتوان فدیه و قربانی هیچ چیز قرار داد.

شاید وجوه ملت ایران هم بعد از این همه بلاها که روزگاری دراز براثر ریاست وزمامداری مشتی شیاد وطن فروش بسر آنها آمده است اینقدر بهوش آمده وملتفت شده باشند که باید زندگانی خود را عوض کرده وزیربار اصلاحات بروند واگر در این میانه چند تن‌مغرض خودپرست پیدا شوند که‌بهمان زندگانی کثیف کهنه راضی باشند وبلاشه خوری قدیم قناعت نمایند وبرای ادامه اوضاع ناگوار گذشته سنگهائی درجلو راه اصلاحات بیندازند پیش همت مردان بزرگ مقداروحیثیتی

ندارند و قابل ملاحظه و اندیشه‌ای نیستند و فشار پیشرفت اصلاحات بالاخره آنها را مانند سنگهائی که درجلو سیل بنیان کن افتاده باشند از پیش پای آنها برخواهد داشت.

ما اگر درضمن تشریحی که ازمفاسد احوال میشد نسبت‌باولیای ایران اطالهٔ لسانی کردیم براثر سوزدل و احساسات درونی بود والا انکار نمیتوان کرد که همه زمامداران بد ونالایق نبودند، بلکه درمیان اولیای ایران اشخاصی هم وجود داشتند ودارند که مزایای علمی‌وعملی آنها مسلم ومساعی جمیلهٔ آنان‌درمهمات مملکت شایان‌کمال‌قدردانی و حقگذاری است. منتها چون این ذوات محترم کمیاب و نادرالوجود بودند وغالباً با عناصر خبیثه ترکیب می‌یافتند ودر جذب اکثریت فاسد مستهلك گردیده و در حقیقت برخلاف میل و عقیده خود وارد کار میشدند مملکت نیز نمیتوانست از وجود آنان استفاده‌ای راکه انتظار داشت بکند.

یك نقص هم درکار این اشخاص بود و آن این بود که همه آنها باتمام فضائل و مزایائی که داشتند درکار سیاست و زمامداری جامع جمیع شرایط نبودند وگاهی فرقهائی در میان آنها پیدا میشد که مانع پیشرفت کارمیگردید.

این معنی را یکی از دیپلومات‌های هوشمند اروپا که سالها در ایران مأموریت‌داشت ؛احوال روحیهٔ رجال‌ایران راخوب بدست‌آورده بود نیك توضیح کرده است‌که وقتی درحق دو نفر از زمامداران‌ایران اینطور اظهار نظر کرده بود وگفته بود:

«یکی از این دو جرأت دارد و تصمیم ندارد و آن دیگر تصمیم

دارد وجرأت ندارد» منکه امروز در گوشه غربت نشسته واین لختهای جگر را براین صفحات ریخته و بیادگار میگذارم قریب دو سال است که در نتیجه تأثیرات جنگ عمومی وپیش آمدهای ناگوار از وطن مألوف دورافتاده‌ام وبا این اشتعال واشتداد نائره جنگ طرق ارتباطات پستی وتلگرافی با ایران از هرسو مقطوع و مسدود است و از احوال ایران هیچ اطلاع ندارم ونمیدانم اوضاع کنونی مملکت برچه‌منوال‌است وپادشاه جوان ما فی‌الحقیقة درچه حال است وچه‌کار میکند. آیا آن امیدواریهاکه در اوایل امر وآغاز سلطنت بوجود معصوم او بود باقی مانده است و چنانکه انتظار میرفت دست باصلاحاتی زده است یا نه وآنچه من در اینجا کورکورانه می‌اندیشم و به اصطلاح سر بی‌صاحب میتراشم مورد ومصداقی دارد یا خیر؟

بهرحال‌همه امیدواری من‌در این پیش بینی‌ها وصلاح اندیشی‌ها بوجود یك عده از بزرگان قوم و سران آزادی و عناصر صالحی است که در خدمات مملکتی ودر شئون و احوال اجتماعی همیشه نظرهای خوب داشته و امتحانهای خوب داده‌اند و از شائبه هر گونه غرض منزه ومبرا هستند واگر آنان دامن همت بر کمر زنند و درصدد اصلاحات بر آیند میتوان بآینده مملکت امیدوار شد .

در اینجا یك مشکل بزرگ بنظر میرسد که ممکن است چرخ اصلاحات رامعطل بگذارد وآن‌موضوع اختلافات احزاب سیاسی‌است، چنانکه از ابتدای مشروطیت تاکنون بزرگترین‌اشکال همین‌بوده‌است و با همه قسم استفاده که از وجود احزاب سیاسی میتوانستیم بکنیم‌جز زیان وپشیمانی هیچ نتیجه نگرفتیم. زیرا آنچه تا حال در ایران وجود

یافته بود بصورت حزب سیاسی بود اما معنی وحقیقت یك حزب سیاسی را نداشت. تعارض اغراض گوناگون اشخاص و تزاحم دسته جات مختلف یك نزاع و کشمکش وزدوخوردی درمیان ملت ایجاد کرده بود که رفته رفته بمبادی عالیه ومصادر امور هم سرایت کرده وهمه قوای مملکت را عقیم گذاشته بود.

این تجربیات تلخ فی الحقیقة ما را در قضاوت این مسئله حیران ومردد گذاشته است ازیکطرف لزوم وجود احزاب سیاسی را برای مملکت نمیتوان منکر شد از طرف دیگر ضرر یك چنین حال دهشتناکی را در احزاب سیاسی نمیتوان مکتوم داشت.

آنچه بنظر من میرسد واز زعمای قوم وقائدین ملت انتظار میرود این است که این احزاب وفرق سیاسی بالاخره کلاه خود را قاضی کرده وترحمی باین ملت ومملکت بدبخت و ناتوان بفرمایند وچهار روز بیایند از این اختلاف کلمه ودسته بندیهای تقلیدی دست بردارند، همه احزاب را روی هم ریخته واز میانه یك ترکیب مطلوب ومناسبی اختیار نموده و یك حزب بزرگ وطنی که جامعه آرای ملت و نماینده حقیقی افکار عمومی باشد تشکیل بدهند و همه یکدل و یکزبان یك چیز بگویند ویك چیز بخواهند با یك قدم جلو بروند وبا یك نظر بکارها واشخاص نگاه بکنند راضی بشوند که کارها باهل کار واگذار شود هر که میخواهد باشد، سعی کنند که پایه اصلاحات براساس صحیح گذاشته شود هرچه میشود بشود، اجازه بدهند که ایران وایرانی تحت لوای مشروطیت حقیقی و سایه حمایت اعلیحضرت همایونی باقی بماند، بمنافع هر کس که برمیخورد بخورد، زیرا شخص، حزب، ملت، عقیده، دین، ریاست،

بزرگی ، دولت ، شاه ، و هر چه هست و هر چه میگویند و میخواهند
وقتی باقی میماند که مملکتی باقی باشد والا دنیا پس مرگ ما چه
دریاچه سراب .

اصول مسلکی وتأسیسات فرق سیاسی همه در جای خود البته
مقدس و برای سعادت یك ملت و مملکت لازم و از چون و چرا بیرون
است اما قائدین قوم وسلسله جنبانان فرق سیاسی اگرمیخواهند اصول
مسلکی را روپوش و وسیله اعمال نظریات شخصی واختلافات خصوصی
قرار بدهند و یکمشت مردم بیچاره ساده لوح را که با یك صداقت و
صمیمیت پیرو یك مسلك وتابع یك عقیده سیاسی ومرام اساسی شده‌اند
واله وسر گردان گذاشتهٔ آلت اجرای مقاصد خود سازند برای جولان
نظریات وجریان عملیات شخصی آنها وقت بسیار ودامنه روزگار خیلی
دراز است چه ضرر دارد محض رضای خدا وبنام حفظ ناموس ایرانیت
و بپاس حرمت اساس حزب و سیاست چند صباحی از شخصیات دست
بکشند وبگذارند ملت در سایه پیروی آنها بیك نهج مستقیم و طریق
واحد مشی کرده وبواسطه انشعاب طرق وافتراق عقاید اشخاص در این
راه پرخطر گمراه و درمانده نشوند و همگی مسیر خود را بیك نقطه
اصلی و منزل مقصود منتهی نمایند،تابا یاری خدا وتوجه پادشاه وهمت
نیکمردان مملکت ازاین بدبختی نجات یافته سروسامانی بگیرد وکارها
قوام ونظامی حاصل کند.

وقتی که اساس کار متقن واستوار گردید واطمینانی ازبقای مملکت
وحیات ملت پیدا شد این آقایان میتوانند هرگونه نزاع وجدال شخصی
راکه با هم دارند بمیان بیاورند وهراسبی که میخواهند دراین میدان

بتازند و بر خر آرزوی خود سوار شوند والا باعتقاد من دموکرات، اعتدالی،انقلابی، بیطرف،باطرف ووو. همه عناصرواجرای ترکیبیه ملت ایران وهمه سهیم وشریك دراین آب وخاك ونسبت بحقوق ایرانیت مساوی وبی تفاوتند، و هیچ جنگ و جدالی از این حیثیات با هم ندارند و اگر اختلافی هست ناشی از همان مبادی عالیه و اشخاص اولیه است.

کل مولود یولد علی الفطرة ثم ابواه یهودانه او ینصرانه اویمحبانه

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد　　موسئی باموسئی در جنگ شد

چونکه این رنگ ازمیان برداشتی　　موسی و فرعون دارند آشتی

نقاشان این صفحه ساده و مشاطگان این صورت زیبا چه خوب است که این رنگها راکه حقیقت ایرانیت راباشکال مختلف در میاورد درآب صلح وصفا بشویند ورنگ آمیزیهای خود را منحصر بیکرنگی کنند واین پرده های بوقلمونی را ازروی شاهد مقصود برگیرند وآنوقت به نشینند وتماشا کنند که این عروس زیبا ونگار دلارا ازپس این پرده چه جلوه گریها خواهد کرد وچه جمال درخشانی بعالمیان نشان خواهد داد.

نامه‌ایست که پس از بازگشت خود از استانبول

بمرحوم حسن پیرنیا (مشیرالدوله) درموقعی که ریاست

هیئت دولت را برعهده داشت نوشته‌ام ۱۳۳۹ قمری

احساسات صادقـانه و علاقه مفرطی که من بنده همیشه بحضرت اشرف عالی داشته و هنوز دارم اجازه نمیدهد که در قضایای مملکت خاموش نشسته و آنچه بنظرم میرسد عرض نکنم وحقایق رامستور بگذارم.

امتیاز و رجحانی که مردم برای حضرت اشرف از سایر اشخاص قائل هستند از این راه است که آنحضرت یك وجهه ملی واصلاح طلبی و یك جنبه علمی وعملی دارید که شاید دردیگران کمتر جمع شده باشد. بحکم همین عقیده وقتی که زمام امور بدست حضرت اشرف عالی میافتد همه امیدوار میشوند همه انتظار دارند که یك قدمهای بزرگ بسوی اصلاحات برداشته شود و مملکت با اصول بهتر وتازه‌تری اداره شود.

آنحضرت بهتر ازهمه میدانید که اوضاع عالم تغییر کرده وسیاست امروز دنیا غیر از سیاست ده سال و بیست سال پیش است.

موقع ایران اگر برای دیگران درعالم سیاست اهمیتی نداشته باشد برای ایرانیها خیلی اهمیت دارد و زمامداران این مملکت باید یك رل تازه اختیار نمایند که بتواند در صحنه سیاست دنیا جلوه و خودنمائی داشته وباصطلاح سرش درمیان سرها داخل باشد.

شاید تصدیق فرمائید رویه‌ای که تـا حال این مملکت را اداره میکرده است اولا یك رویه مطبوع و دلپذیری نبوده وثانیاً خیلی کهنه ومندرس شده است وامروز نمیتوان باهمان رویه کار کرد ورل سیاست وا در مقابل آکتورهای زبردست دنیا بازی نمود .

ملاحظه فرمائید کـه امروز ایران در چنگال چه سیاست های موحشی افتاده وچه روزگار خطرناکی را در پی دارد اگر تا چندی پیش درمیان دو رقیب شمال وجنوب واقع بود امروز هم آن دو رقیب رنگ سیاست خود را عوض کرده‌اند و هم یك رقبا ومدعیان تازه پیدا شده‌اند وهرروز ازتنبور یك نغمه دیگر بیرون میآید .

عثمانی‌ها که از جهة جامع اسلامیت بایران نزدیك هستند تازه کمر راست کرده وبانفسی تازه از کنفرانس لوزان برگشته‌اند والبتة در صحنهٔ سیاست بازیهای تازه‌ای خواهندکرد وبیکار نخواهند نشست، از طرف دیگر قفقازیه را بـا تمایل ترکهای آنجا بعثمانی‌ها بی‌اهمیت نمیتوان دانست، قضایای عراق یك رل تازه‌ایست که روی صحنهٔ سیاست گذاشته شده ودرسیاست ایران مدخلیت کامل دارد .

همچنین است حال ترکستان و افغانستان و هندوستان که جهة جامعه اسلامیت در نتیجه تبلیغات و تدبیرات پهلوانـان سیاسی سلسله جنبان سیاست آنها شده است هر یك از این قسمت‌ها که عرض شدبیك جوش‌وجنبش‌تازه افتاده وبالاخره داخل آدم شده یامیشوند مگر ایران که بخواب غفلت فرورفته وازهمه این‌قضایا وسیاست‌ها بی خبر ونسبت بهمه چیز بی‌علاقه مانده است .

رویه‌ای که تاکنون دولتهای ایران برای مشی سیاسی خوداتخاد

میکردند هیچ مناسبت با این سیاست‌های پیچ درپیچ ونوظهور نداشته وبقدر خردلی نمیتوانسته است منشاء اثر درمقابل دیگران واقع شود.

دولتهای ما تا امروز تصور میکرده‌اند که وظیفه هیئت دولت فقط این است که هفته‌ای چند روز دریك نقطه بنشینند و در مسائل جاریه یومیه صحبت کنند و با منتظرین خدمت و هوچیهای بی‌عاطفه سروکله بزنند و اوقات عزیز خود را در میـان این همه جریانات و سیاستهای گوناگون دنیـا بمکررات روزمره و خواندن و جواب دادن کاغذهای بی‌سروته صرف نمایند وبالاخره موفق بشوند یا نشوند که چهار نفر را صحیح یا غلط از سر واکنند و باینطرف و آنطرف بفرستند یا بر روی صندلیهای وزارتخانه بنشانند وبقدر یکشاهی هم از وجود آنها و اینها استفاده نکنند.

هر که بهتر میتوانست این پرده‌ها را نشان بدهد و از عهده این بند وبست‌ها بر آید لایقتر بنظر میرسید وشاید عمر ریاست وزمامداریش هم درازتر میشد.

اما باید اعتراف کرد که این رویه کار کردن بدرد امروز نمیخورد ودربرابر سیاست دنیا با این اصول کهنه نمیتوان عرض وجود نمود.

هر کس امروز مسئولیت امور این مملکت را قبول میکند باید سع نماید که افراد دولتش یك‌عده اشخاص متجانس وصمیمی وعلاقه‌مند بمملکت وصاحب یك نظر ودارای یك فکر وعقیده باشند. دولت باید طرز کار کردن خود را عوض کند ونقشه‌های تازه دیگر برای اداره کردن مملکت بکشد وتنها بهمان اصول کهنه و عادی اکتفا نکند.

دولت بـاید یك اداره تفتیش کل در مملکت ایجـاد نمایـد که

بوسیله آن ازتمام جریانات مملکت اطلاع یافته و حقایق احوال عمومی را بدست بیاورد و از رفتار مأمورین خود در مرکز و ولایات استحضار حاصل کند و باین وسیله همیشه نبض سیاست داخلی را دردست داشته باشد.

برای دولت یك اداره تبلیغات عمومی (پروپاگاند) لازم است که عقاید ونظریات دولت را درافکار عمومی داخل وجایگزین کرده عموم طبقات را بجانب رشد و صلاح سوق نماید و مردم را بجاده حقیقت و صواب بیندازد ودر حقیقت افکار عمومی را اداره کند وهمچنین دامنه تبلیغات خود را بسط داده ودرممالك خارج نیز وسائلی برای پیشرفت مقاصد دولت و تنفیذ روح سیاست برانگیزد.

دولت باید جامعه مطبوعات را که مؤثرترین عامل رشد اخلاقی و اجتماعی هستند محترم شمرده و آنرا بهترین وسیله جلب و هدایت افکارعمومی قراردهد وازروزنامه‌ها ومجلات برای بیدار کردن احساسات ملی وگوشزد ساختن مصالح عالیه مملکت استفاده کند واز اوراق مضره و انتشارات فاسده که مخرب اخلاق و منافی عفت و دیانت و مخل سیاست ومصلحت ومایه توهین بمقدسات ملی و شعائر مذهبی میشوند جلوگیری نماید.

دولت باید از مقام عالی روحانیت برای ارشاد عوام‌الناس واصلاح مفاسد اجتماعی و تنفیذ حقایق اسلامی وجلوگیری از خرافات و عقاید سخیفه استمداد واستفاده کامل کند و قائدین بزرگ و پیشوایان حقیقی ملت‌را تشویق وتقویت نماید که بوظایف اصلیه خود باکمال‌عقل‌ومتانت قیام کرده وبك مرکز اصلی وکنگرهٔ بزرگ مذهبی ایجاد نموده و هم

خود را باعلای کلمه حق وتعظیم شعائر دین و بسط واشاعه آثار عظمت اسلام در اقطار و اکناف جهان مصروف داشته واز مداخله در سیاسیات که خارج از وظایف ایشان است اجتناب ورزند.

دولت باید در تمام مراکز خارجه مأمورین و نمایندگان صالح وهوشمند وزبردست داشته باشد که از رموز سیاست عالم با خبرباشند و اتصالا دولت را از جریان پلتیك دول و اوضاع سیاسی و اقتصادی واجتماعی ممالك عالم مطلع سازند وتعلیمات لازمه از دولت اخذکرده وبموقع اجرا بگذارند.

حضرت اشرف عالی تصدیق میفرمائید که درظرف چند سال اخیر بواسطه غفلت و مسامحه اولیای امور ایران چه مواقع فرصت از دولت ایران فوت شده وچه نتایج گرانبهائی راکه میتوانست بتوسط مأمورین بیدار وکارآگاه بدست بیاورد ازچنگ داده است، حقیقة میتوان گفت که سیاست دولت ایران درهمه دنیا عموماً ودرقسمتهای نزدیك خصوصاً حکم صفر را دارد ودراغلب نقاط مأموری که بتواند این نیات و نظریات را تأمین کند نداریم بلکه شاید وجود غالب مأمورین بنفع دیگران وضرر خود دولت تمام میشود.

مسائلی که عرض شد کارهائی است که یك دولت صالح و یك رئیس الوزرای محبوب ملی مانند حضرت اشرف باید نصب العین همت خود قرار بدهد و برای تهیه وسائل اصلاحات خواب و آرام را برخود حرام کند.

دولت برای نگاهداری مملکت و اجرای اصلاحات اساسی از هیچگونه خرج نباید امساك و مضایقه کند چنانکه دولتهای دنیا هم

نمیکنند، چه برای کار آدم لازم است و برای پیدا کردن آدم پول.

این بود یك جمله از عقاید خیرخواهانه که بطور خلاصه عرض کردم وخیلی چیزهای دیگر هست که عرض آن موجب تصدیع میشود. و برای اینکه از عقاید بنده بیشتر اطلاع حاصل فرمائید سوادی از مجموعه یادداشت‌هائی که درموقع توقف خود دراسلامبول کرده‌بودم لفاً تقدیم میکنم.

تصور میکنم اگر دولت ببقای مملکت علاقه‌مند باشد باید این کارها را بدون فوت وقت بکند و این قدم‌ها را بردارد والا تا باصول کهنه پیروی میشود تا بنای کارها بامرار وقت است، تا مأموریتهای دولتی برای راضی کردن اشخاص باین و آن واگذار میگردد، تامأمورین بمناسبت صلاحیت کار و احتیاجات موقع انتخاب نمیشوند، تا توسط و شفاعت وفشار وتهدید وهو در مملکت حکم فرمائی میکند محال است که یکذره ازمشکلات ومفاسد کم شود. یامملکت یك قدم بطرف سعادت بردارد بلکه رفته‌رفته‌همه‌درغرقاب عظیم هرج ومرج فرومانده ومحکوم بزوال وفنا خواهیم شد.

بخش اول

سیاسیات واجتماعیات

در اوایل مشروطیت برحسب تقاضای یکی از روزنامه‌نگاران یادداشت شد

بعد از این‌همه رنجها ومشقت‌ها که درراه سعادت وطن کشیدیم، بعد از اینهمه جانها که درپای استقلال مملکت نثار کردیم، بعد ازاینهمه فداکاریها، برای آزادی ملت برعهده گرفتیم، وجدها داشتیم ووعده‌ها بخود میدادیم که بحمدالله بآرزوی خود نایل گردیده وآنچه میخواستیم ودرطلبش میدویدیم بچنگ آورده‌ایم، بعد از این باید کار کرد واین بار راکه بردوش گرفته‌ایم بمنزل رسانید.

بلی با آن مقدمات که فراهم کرده بودیم حق داشتیم که این امیدواریها را داشته باشیم اما افسوس وهزار افسوس.

حالا که بیمن اتفاق وبرکت اتحاد وهمت بزرگان وغیرت جوانمردان موانع را ازمیان برداشته‌ایم وآمده‌ایم کار بکنیم می‌بینیم همه اراده‌ها لنگ است همه چرخها شکسته است همه بارها افتاده است همه راهها مسدود است چرا برای اینکه پول نداریم، هرجا میرویم میشنویم پول نیست، از هرکس میپرسیم میگوید تا پول فراهم نکنید محال است یك

قدم بسوی نیك بختی بردارید ، بمجلس وزراء وارد میشویم همین حرف را میزنند ، بکمیسیون عالی میرویم همین مبحث را مطرح مذاکره می‌بینیم، در کمیسیون مالیه همین صحبت نقل مجلس است . در مجامع ملی همین مبحث را موضوع سخن قرارداده‌اند، درجراید همین مقاله‌را میخوانیم، درمحافل‌عمومی همین قیل وقال را میشنویم .

همه هم حق دارند چه از آفتاب روشن‌تر است که بی‌پول امکان ندارد بجائی برسیم بی‌پول محال است یك خرابی خیلی کوچك را هم بتوانم ترمیم بکنیم، بی‌پول ممتنع است ماشینهای امور مملکت رابحرکت درآوریم تا پول نداریم وزارتخانه‌های ما همه خوابیده است ، تا پول نداشته باشیم منتظر هیچ بهبود هیچ اصلاح هیچ رستگاری نباید بود.

حالا آمدیم بر سر اینکه با احراز ضرورت پول را از کجا میتوان بدست آورد در این موضوع عقاید مختلف است و افکار زیاد وسخن بسیار .

بعضی را عقیده این است که باید ازدول خارج قرض کرد و کارها رابـراه انداخت، بعض دیگر میگویند اینکار موقوف به تصویب پارلمان است وچون هنوز مجلسی نداریم انجام کار بزودی میسر نخواهد بود ، بعضی هم بکلی تحاشی دارند واجازه نمیدهند که ازدول خارج اعم از اینکه بیطرف باشند یا نباشند استقراض شود، بعضی میگویند باید از خود مملکت تحصیل پول کرد واز مردم اعانه گرفت و بمصارف لازمه رسانید، بعضی هم تدبیرات دیگر بنظرشان میرسد که حالا من نمیخواهم دراینجا آن شقوق را یکایك بیان کنم وراه پول پیدا کردن رانشان بدهم

که کدام یك عملی‌تر واسهل واقرب بمقصوداست .

ولی بنده میخواهم عرض کنم که ما از هرراه وبهروسیله پول‌پیدا کنیم برای ما هیچ نتیجه و فایده نخواهد داشت و در همان وهله اولی هرچه پیدا کرده باشیم آتش خواهیم زد ، چرا برای اینکه علم اقتصاد وصرفه‌جوئی نداریم وراه خرج کردن را نمیدانیم .

پول پیدا کردن‌شاید آسان‌باشد اما آنرا بمصرف صحیح رسانیدن واز آن استفاده خوب کردن خیلی دشوار است .

مال را هر کسی بدست آرد رنجش اندر نگاه داشتن است

اگر ما بتوانیم پولی تهیه‌کنیم وقتی از آن پول استفاده میتوانیم کرد که آدم هم برای صرف آن پیدا کرده باشیم .

اگر ما ادعا کنیم که علم پول خرج کردن را داریم بنده عرض میکنم که این ادعا پوچ است مگر چند سال قبل چندین کرور پول‌باین مملکت وارد نشد . ما با اینکه میتوانستیم از همان پول هزار خدمت بزرگ باصلاح و آبادی بکنیم چه‌کردیم جزاینکه در گوشه فلان پارك يك عمارت تازه‌ساخته شد، جزاینکه دسته‌های بروات‌چندین ساله فلان وزیر که دربازار بتومانی یکی دو قران خریداری و جمع آوری شده بود تا دینار آخر ازقرار تومانی يك تومان از این پول پرداخته شد ، جز اینکه چند پارچه بر املاك فلان آدم اضافه شد ، جزاینکه بر مبلغ عمارت فلان وبهمان چندین برابر افزوده گردید، جزاینکه يك قسمت عمده آن پول دوباره بفرنگستان بر گشت و بمصرف خواتین محترمه آنجا رسید یا بقیمت آلات وادوات بازی پرداخته شد .

بلی یك چیز میتوانید بگوئید که آنوقت ملت ایران از خواب غفلت بیدار نشده بود و اختیارات بکلی در دست جمعی قطاع‌الطریق بود که‌هر چه خواستند وتوانستند کردند وبردندوخوردند، امروز دیگر آنروز نیست ، امروز ملت بحقوق خود واقف شده است.امروز وکلای ملت در مجلس نشسته‌اند، امروز اولیای امور ما اولیای سابق نیستند و خیانت نمیکنند ، در اینصورت اگر پولی پیدا شود بمصرف صحیح خواهد رسید .

بسیار خوب بنده هم همه اینها را خواهی نخواهی تصدیق میکنم وقبول دارم اما باز از این صغری و کبری نمیتوان نتیجه گرفت که راه پول خرج کردن را بلدیم .

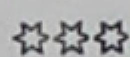
باری ازاین‌مبحث میگذریم مقصودمن‌ازاین مقدمات این بود که بیائید بنشینیم وکلاه خود را قاضی کنیم وبه‌ببنیم که آیا ما را با اینهمه مسکنت وفقروفلاکت هیچ شایسته‌هست که برای‌خود تکلفات وتجملات فوق‌العاده ایجاد کنیم ؟

دراینجا خوب است مثلی بزنم :

فرض کنیم شخصی بواسطه ثروت زیادکه از پدر بمیراث یافته یا بواسطه‌مواجبهای گزاف ودخلهای سرشار که از دستگاه دولت برده یا فوایدی‌که ازخارج باوعاید میشده چندین سال درناز ونعمت غرق‌بوده وبکمال وسعت وراحت زندگی کرده وانواع واقسام‌اسباب‌تجمل وتعیش برای خود فراهم ساخت ودردنیا کامرانیها کرد. ناگهان‌اقبال‌اوسرنگون گشت ثروت تمام شد مواجب مقطوع گردید عواید دیگر بدست نیامد؛

اگر این شخص بازهمان بوالهوسی‌ها را درسر داشته باشد ودرزندگانی خود تغییری ندهد و تکلیفات خود را باقتضای وسع و استطاعت سبک نکند وبالاخره حساب بقیه‌عمرخود را نگاه ندارد اینچنین کس محکوم بسفاهت وجنون نخواهد بود؟

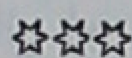
ملت ایران‌شبیه است بیك چنین آدمی که‌بسبب نادانی وبیمبالاتی از چنان سعه وسعادت بیك چنین بدبختی وابتذال افتاده است. آیاهنوز هم باید درخواب غفلت بماند هنوز باید تکلفات و تعینات زندگی خود را محدود نکند هنوز باید امور زندگانی خود را تحت یك اعتدال وانضباط اقتصادی درنیاورد؟



خدا خراب کند خانه آنها راکه اخلاق یك ملت را اینطور فاسد کردند وتخم‌فقروفاقه رادراین سرزمین کاشتند. خدا برباد دهددستگاه نفوذ وقدرت بیگانگان را که با حیله و نیرنگ سیاسی ما را بدست عوامل مرموز ونوکرهای مخصوص خود باچنین اخلاق‌وعادات پرورش دادند وزمینه را برای بسط نفوذ وسیاست خود مهیا ساختند.

همینکه فلان وزیر بمسند صدارت یا وزارت می‌نشست هر چیز خوب که درمملکت پیدا میشد مال او بود هرمتاع نفیس و گرانبها که هر جا وجود داشت تعلق بـاو پیدا میکرد هفته‌ای نبود که از ولایات بارگیری مفصل بـرای حضرت صدارت و مرکـز وزارت نشود ماهی نمیگذشت که سرمایه ودسترنج اهالی مملکت بدستیاری جور وتطاول حکام ذوی الاحتشام و نهب و غارت مأمورین غلاظ وشداد جمع نشده

وبصندوقخانه مبارکه انتقال نیابد، سالی نمیرفت که از تغییر و تبدیل حکومتها وجرح وتعدیل وزارتها یك مبلغ گزاف بسرمایه آقا نیفزاید. آنوقت آقاکه پریروز بنان شب محتاج بود همینکه چشمش باین همه ثروت خداداد میافتاد خود را نمیباخت؟ چرا دیوانه نمیشد؟ چرا یك دینار ازاین اموال راکه با هزارگونه جبر وتعدی از یتیمان وبیوه زنان ایران اخذ شده بودصرف آسایش آنها میکرد؟ نه‌یکشاهی آنرا بمصرف آبادی مملکت میرسانید؟ خیر. پس آن مال‌ومکنت چه میشد؟ خرج لهوولعب‌میشد، بمصرف خانم‌های قشنگ میرسید، بکیسه شاهدان شوخ وشنگ‌میرفت، عمارات‌عالی برپامیشد، پارکهای باشکوه مهیامیگردید، هرچه مملکت‌روبویرانی‌میگذاشت خانه حضرت‌اشرف آبادتر میگشت، هرچه رعیت گداتر و گرسنه‌تر میشدند خوان نعمت بیدریغ صدارت پناهی گسترده‌ترمیشد، هرچه‌پرده‌های ناموس‌بیگناهان دریده‌ترمیگردید پرده‌های پارك تازه‌تر ورنگین‌تر مینمود، هرچه خانه بیوگان و یتیمان تاریکتر میشد جلوه وروشنائی چراغهای دارالصدارة افزایش‌میگرفت، هرچه فریاد تظلم رعایا از اطراف واکناف بلندتر میگشت نغمه چنگ ورباب و آهنگ ارگ وپیانو دلنوازتر میگردید.



از مقصود باز نمانیم همین که دستگاه فلان وزیر یا صدراعظم باین درجه رسید عرق رقابت و هم چشمی یکی دیگر جنبش میکرد او نیز بوسیله هرنهب و غارت که توانست همان مکنت را تحصیل کرد و همان اوضاع را فراهم ساخت

رفته رفته امثال و اقران طاقت نیاوردند و هر کس برای خود دستگاهی چید تا این ناخوشی از اعالی باواسط واز اواسط بادانی سرایت کرد. همه بلندپروازی کردند همه‌دلشان درشکه و کالسکه خواست همه خواستند عمارات عالی برپا نمایند یا لااقل چند اطاق مبله شده فراهم سازند تا از دیگران وا نمانند و کهر کم از کبود نباشد.

همه اینها چه بود نتیجه مسافرتهای فرنگ که بجای آنکه عادات و اخلاق جمیله فرنگیها را اخذ کرده وبرای وطن خود ارمغان بیاورند هرعادت زشت وخصلت نکوهیده راکه آنجا دیدند خاطرنشان کردند و همانرا در این مملکت نشر و رواج دادند و مردم را باین روز نشاندند.

یکنفر فراشخلوت که درسویت‌همایونی باروپا رفته بود بحکم همان مقدمات میخواست تمام تجملات و تزئینات عمارات با شکوه اروپا را در تهران برای خود تهیه کند، یك پیشخدمت که در ملازمت رکاب‌ظفرانتساب بود میخواست دستگاه زندگانی خود را بعین مثل زندگانی وزرای بزرگ فرنگ قراربدهد وحال آنکه شاید یك وزیر یا صدراعظم درفرنگستان این همه تجمل و اثاث البیت که درخانه‌ادنی نوکر دربار ایران پیدا نمیشود نداشته باشد.

وضع معیشت دراروپاچنانکه‌همه دیده اند خیلی ساده ومحدود و بر طبق قواعد اقتصاد است ومحال است که یك اروپائی هرگز یك خرج زیادی‌وبیهوده بکند یا اساس زندگانی خود راطوری قراربدهد که خرجش بر دخل اضافه شود بمحض اینکه دیدکار دخل رو بنقصان

گذاشته فوراً ازخرج میکاهد .

یك خانواده محترم درسه چهاراطاق خیلی محدود وساده باکمال راحت زندگی میکنند اما ماایرانیهای بدبخت و پرمدعـا برای خـود هزاران تکلیف خانه خراب کن درست کرده ایم .

اولا اگرخیلی عاقل وقانع باشیم وزیاده‌روی نکنیم ناچاریم یك بیرونی داشته باشیم ویك اندرونی .

ثانیاً درهر یك ازاین دودستگاه یك ترتیب علیحده باید فراهـم کنیم هم اروپائی وهم ایرانی ، یك اطاق باید ایرانی مآب باشد که توشك وپشتی و سجاده وقالی و قالیچه وغیره باندازه کفایت داشته بـاشد ، یك اطاق دیگرفرنگی مآب که نیمکت وصندلی ومیز ومجسمه وتابلو وساعت وشمعدان وگلدان وآینه وجارو وچهل چراغ و ارگ و پیانو وغیره وغیره داشته باشد .

ایکاش وقتی که میز وصندلی در اطاق میگذاریم دیگر چیز های زیادی را ترك کنیم اول باید قالی انداخت روی قـالی قـالیچه وروی قالیچه نیمکت وصندلی وحال اینکه اینها بکلی زاید و برخلاف رویه عقل و اقتصاد است . اینکه باصطلاح سالون و اطاق پذیرائی است، بعلاوهٔ اینهاخوابگاه میخواهیم اطاق دفتر لازم داریم سفره خانه ایرانی وفرنگی باید داشته باشیم .

این ترتیب که شرح داده شد درصورتی است که مقتصد و میانه روباشیم مرجع کاری هم نباشیم ؛ ولی پناه برخدا اگر عقل معاش نداشته باشیم ونعوذبالله اگر مصدر شغلی هم بشویم ودم خری بدست بگیریـم

آنوقت اینها هم که عرض شد کفایت نمیکند بیکی دو سه نفر نوکر قناعت نداریم پیشخدمت متعدد آبدار قهوه‌چی - فراش - میر آخور جلودار درشکه کالسکه اسب الاغ شتر قاطر وهکذا فعلل و تفعلل که حد یقف ندارد و معلوم نیست برای چه یکنفر آدم این همه تفصیلات و تجملات را میخواهد چه کند؟

عجب تر از این این است که بعضی عزیزان بیجهة دیده‌میشوند که درموقع معزولی وخانه‌نشینی هم دست از خودفروشی نکشیده و درمعابر ومسالك بیادعهد بربریت وباعتبارزمان وزارت یا حکومت یاریاست یا جمعیت حرکت میکنند وفراش جلومیاندازند.

آن عارف کوهستانی میگوید:

اگر دستت رسد یك پوست ازتن   بیفکن تا که بارت کمترك بی

اما مابدبختانه بااینکه ازفشارسیاست اجانب روزی هزارپوست عوض‌میکنیم ساعت بساعت برپوستهای خود میافزائیم و هر روز بجلدی درمیائیم و آنقدر باصطلاح پوست کلفت شده‌ایم که بکلی بی‌مغز مانده‌ایم وحساس هیچ بدوخوب والم وراحت نیستیم، حالا یکی از من‌نمیپرسد خوب عموجان اینها که تو گفتی بالفرض که همه در جای خود صحیح باشد اما حالا از ذکر ماسبق و بر شمردن معایب چه نتیجه مترتب خواهد شد؟

تو در ابتداء از مسئله بی‌پولی شروع کردی و حالا بمعترضات پرداخته‌ای معایب را همه میدانند، راه اصلاح معایب کدام است؟

بلی این‌سئوال ایرادی‌است وارد وحرفی‌است‌حسابی ولی‌بنده هم

از این عرایض مقصودی در نظر گرفته بودم و بی‌سبب نمیخواستم ستونهای جریدهٔ شریفه را با اباطیل خود پر کنم و در مقابل تقاضائی که فرموده‌اید لاطایل تحویل بدهم.

آن مقصود که شاید در آینده هم برای افزایش ثروت مملکت نافع باشد این است که میخواهم از عموم هموطنان عزیز خود یك استدعا بکنم که گذشته‌ها گذشت هرچه پیشینیان ما کردند و ما کردیم خبط بود وخطا و بر گذشته افسوس نباید خورد.

بیائید از امروز وضع خودمان را تغییر بدهیم و در تکالیف معاشیه باندکی تخفیف قائل شویم اگر طالب بقای مملکت هستیم اگر استقلال وطن را میخواهیم اگر بسعادت آینده خود علاقه‌مندیم بیائید این بازیهای کودکانه را کنار بگذاریم این بساط های عریض وطویل را برچینیم و دست از این خرابکاریها و گشاد بازیهای سابق برداریم.

والله پارك بزرگ وعمارت عالی چاردیوار حفظ مملکت نمیشود، مبل فراوان وجور بجور جز اینکه ثروت مملکت را بجیب سرمایه‌داران اروپا بریزد ثمری ندارد، صدای ارك وپیانو هرگز غریو شیپور دشمن را ساکت نمیکند.

شلیك چوب پنبه لیموناد قازان و آب‌جو آلمان جواب توپ کروپ را نمیدهد، درشکه و کالسکه هرچه مزین‌تر و سواران اطراف آن هر بیشتر و چابکتر باشند ما رایك قدم بطرف اصلاحات نزدیك نخواهند کرد.

تجملات وخودآرائی های صوری جز اینکه چندتن عوام ظاهر بین ما را گول بزنند یا خانم‌های صورت پرست را بفریبد در انظار رقیبان

ما بقدر پر کاهی ارزش و نمایش نخواهد داشت .

چه باشد اگر ببزرگان مذهب خود وپیشوایان صدرالاسلام تاسی کنیم که بانان جو وسرکه ونمك میساختند و به نعلین خود چندین وصله میزدند وبرای یك قاشق عسل که بی اجازه از بیت المال مسلمانان خارج شده بود جگرگوشه خود را با آن تلخیها زجر میفرمودند .

چه شود اگراساس زندگانی خود رابیك وضع ساده ترتیب بدهیم و بجای اینکه دسترنج رعایای بیچاره‌را بتوسط دلالهای ایرانی ببازار فرنگ بفرستیم قدری از این مخارج بیهوده بکاهیم و تفاوت خرج را روی هم گذاشته تشکیل یك کمپانی بزرگ بدهیم و باصلاحات داخلی بپردازیم .

ملاحظه فرمائید که اگرهمه اهل این‌مملکت یعنی آنها که ثروتی دارند این عقیده را پیداکنند واین رویه را نصب‌العین خود قرار بدهند درعرض سال چه‌قدرتفاوت ازهمین یك راه حاصل خواهد شد وبر ثروت مملکت چه قدرها خواهد افزود .



راهی که برای پیشرفت‌این‌مقصود بنظرمن‌رسیده‌این‌است که‌چون این خرابی‌ها دراین مملکت اول ازرؤسای‌مملکت شروع شده وسرمشق سایرین گردیده است اصلاحات هم باید اول از رؤسا شروع شود .

حسن‌ایرانی‌ها هم این‌است که زود هرچیزخوب‌را پیروی‌میکنند علی‌الخصوص اگر از مصادر بزرگ و مبادی عالیه صادر شده باشد . همین که فلان وزیر تجملات خود را کم کرد بالطبع سایرین باو اقتدا خواهند جست .

همین که فلان حاکم تنها با کیف خود بمحل حکومت روانه‌شد و پانصد قاطر زیر بنه خود حرکت‌نداد مسلماً اجزای او جرأت‌غارتگری نخواهند داشت. همین که فلان امیر و سر کرده جیره و مواجب فوج ابوابجمعی را بلع و صرف مشتهیات خود نکرد سرباز هم بجان و مال رعیت‌نخواهد افتاد، همین که فلان رئیس‌رفتارخود را ساده کرد وپاره‌ای پیرایه‌ها بر خود نبست البته دیگران هم آن رویه را اتخاذخواهند کرد.

این بود‌عرایض من که‌بی‌پرده وباکمال سادگی بشرح آن‌پرداختم. والسلام علی من‌اتبع الهدی.

در مجمعی که با چند تن از آزادیخواهان

سخن از تشکیل یك حزب صالح میرفت بنحو بیانیه یادداشت شد

قرنهای متمادی میگذرد که دوره تجرد و تفرد از حوزه انسانیت سپری گشته و جامعه بشر صورةً داخل در زندگانی مدنی شده است اصول اجتماعی دیگر اجازه نمیدهد که افراد بشر طریق تنهائی و رهبانیت سپرده و مراحل عمر را در کوهها و بیابانها بگذرانند.

اما این تمدن و ترك تجرد تنها عبارت از آن نیست که مردم از عادات قرون اولی دست کشیده و بشهرنشینی و اختلاط با یکدیگر مأنوس شوند بلکه مقصود ما از تمدن طی مراتب انسانیت و خوی گرفتن باخلاق ستوده و ملکات فاضله و پرداختن بحسن اداره و حفظ انتظام جامعه بشریت است. چه اگر غرض همان انصراف از زندگانی بدوی و اقامت در بلاد و امصار باشد باید تصدیق کرد که تقریباً تمام ملل عالم دارای تمدن گردیده و دیگر عیب و نقصی در امور جامعه وجود ندارد، در حالتی که چنین نیست و می بینیم که هنوز قسمتی عمده از بشر داخل در حوزه قدس ترقی و سعادت نگردیده و تمدن را بتمام معنی حقیقی خود در نیافته اند بلکه عده کثیری از اقوام دنیا هنوز در مراتب دانیه و مراحل سافله تمدن سیر میکنند. از یك رجوع بتاریخ ملل و مقایسه قرون مختلفه دور و نزدیك با یکدیگر میتوان این حقیقت را باین عبارت تعبیر کرد که مقدمات

یك ملت نتایج ملت دیگر است پس در دائره نشو وارتقاء وطریقه سیر تکاملی همه در حکم واحد نیستند و هر یك از قسمتهای جامعه بشر باندازه سعی ولیاقت خود از فواید تمدن بهره‌ور وکامیاب‌شده‌اند. در دوره معاصر که ما در آن واقع شده‌ایم میتوان گفت که مزارع غربی‌دنیا ازابر تمدن سیراب گشته ومحصولات گوناگون خود را بحد کامل بیرون داده است.

تنوع علوم وترقی صنایع و قدرت سیاست ورواج تجارت وظهور اختراعات‌وصنوف اکتشافات همه نتیجه محصولات آن سرزمین است.

ابر تمدن بقسمتهای دیگر عالم نیز سایه انداخته است ولی‌هنوز این قسمتها تمتعی که باید از آن برنداشته‌اند.

شاید ملاحظه فرموده باشید که دراراضی قسمتهائی پیدامیشوند که خیلی شاداب و سرسبز و خرم بنظر میآیند و برریاحین گوناگون و گلهای رنگارنگ ودرختهای بارور مزین گردیده و منظره‌های زیبا و دلکش تشکیل داده‌اند ودرقسمت دیگر جز خارهای خشک وعلفهای هرزه وگیاه‌های خودرو چیزدیگردیده نمیشود، درصورتیکه ابربهاری همه را سیراب کرده وتابش آفتاب برهمه جایش پرتو افکن شده است.

پس این اختلاف و تفاوت از کجاست؟

بعضی میگویند استعداد و قابلیت محل شرط تأثیر عوامل طبیعت است.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خس

عقیده بعضی دیگر این است که تربیت ومراقبت دهقان وباغبان

درپرورش اراضی‌واستخراج مکنونات آن اهمیت ومدخلیت تامه دارد.

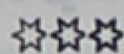
من همچو خاك وخارم وتو آفتاب وابر

گل‌ها و لاله‌ها و هـم ار تـربیت کنی

اما برخی‌دیگر براین عقیده‌اند که‌باید هردوعامل‌را مؤثردانست وشرط استنتاج قرارداد.

همچنین است نسبت قسمت دنیای متمدن بقسمتهای‌دیگر . مبدء فیاض فیض‌خودرا ازهیچ ملت دریغ نداشته و آفتاب حقیقت اشعه‌انوار خودرا ازهیچ بروبومی بازنگرفته است ، بلکه هرکس بقدر احساس و لیاقت خود توانسته است از این خرمن خوشه برگیرد . و از این مبدء فیض متمتع وکامیاب شود .

اروپائی ها چرا ترقی کردند برای اینکه هـم لیاقت و استعداد داشتند وهم کوشش‌ومراقبت کردند . دیگران چرا درحضیض ذلت فرو مانده‌اند بعلت اینکه لیاقت و استعداد خداداده رادروجود خود عاطل وراکد گذاشته درصدد تمرین‌وپرورش آن نیستند .



متجاوزازده سال است که ما نام آزادی برخود نهاده ایم و دارای اصول وقوانین مشروطیت شده وبقول خودمان پا بدائرهٔ تمدن و ترقی گذاشته ایم ، اما درظرف اینمدت چه کردیم و از این مشروطیت و آزادی اسمی وصوری چه بدست آورده‌ایم ؟ هیچ !!!

فرق‌ما‌با فرنگیها این است که ما حرف میزنیم و آنها کارمیکنند ماهرچه میگوئیم از روی‌هوا و هوس میگوئیم وشاید باآنچه هم که‌می

گوئیم ایمان وعقیدهٔ راسخ نداریم ولی آنها هرچه میگویند ازروی فکرو عقیده میگویند و برطبق آنهم عمل میکنند بنیان اعمال ما برروی موهومات و تفننات بوالهوسانه است ولی پایهٔ عملیات آنها بر اساس عقل و دانش واصول فکر و اندیشه است.

آنها بهرچه دست میزنند تا به نتیجه نرسند محال است که دست بردارند اما ما درهر کار که داخل میشویم همین که با یك مشکل مواجه شدیم یکباره دست و دلمان از کار سرد میشود.

آنها درهر اقدامی یك مصلحت کلی ونفع عمومی در نظر میگیرند و ما هرچه میکنیم برای منفعت شخصی ونتیجهٔ خصوصی است.

آنها زحمت امروز را برای نتیجه صدسال ودویست سال بعد متحمل میشوند و ما اگر زحمتی میکشیم برای نفع ونتیجهٔ آنی وموقتی است.

بزرگترین فرق ما با فرنگیان این است که آنها همه چیز را برروی یك تشکیلات منظم اساسی و اجتماعی قرارداده اند و ما فاقد هرگونه تشکیلات ومحروم ازهرقسم اصول اجتماعی هستیم. راست است که ماهم دراوایل امرو آغاز مشروطیت خواستیم از فرنگیها تقلید کرده و تشکیلات حزبی وفراکسیونهای پارلمانی داشته باشیم و شاید تا یك اندازه هم توانستیم یك صورت سازی بکنیم وبواسطهٔ سادگی وصمیمتی که آنوقت درمیان بعضی افراد وجود داشت نظامات و مقررات حزبی با یك روح دیسیپلین محترم شمرده میشد، لیکن بالاخره اینکار هم مثل همهٔ مؤسسات ومقدسات ما بشوخی کشید و بازیچهٔ دست رنود گردید ورفته رفته حوزه‌های حزبی بواسطهٔ سوء نیات بعضی از رؤسا ولیدرهای خودپرست تبدیل بکانونهای فساد شد و در نتیجه احزاب رنگ برنگ

وجور بجور بااسامی گوناگون ومرامهای پیچ در پیچ بعرصهٔ وجود در آمدند وهر رند چالاکی توانست بنام حزب سیاسی جمعی ساده لوح را دور خود جمع کرده و آلت اجرای مقاصد خود قرار بدهد وهمینکه برخر خود سوار شد همه را با یك لگد از پیش براند.

البته منکر نمیتوان شد که در گوشه و کنار جمعیت های کوچکی هم از افراد صالح وعناصر بی آلایش بهم می پیوست ولی درمقابل نیرنگ وشیادی این پهلوانان میدان سیاست کجا تاب مقاومت داشتند و کی میتوانستند در قضایای اجتماعی موفقیتی حاصل نمایند.

درنتیجهٔ همین هرج ومرجها بود که زمام کار بدست یك مردم بی‌عاطفه ومنفعت پرست افتاد وهر کس با ده نفر و پنج نفر جمعیتی درست کرد ونامی بر آن نهاد، حتی درمجلس شورایملی فراکسیونهای عجیب وغریب که بکلی از اصول تحزب و نظامات اجتماعی خارج و بیگانه بود بوسیلهٔ دو نفر وسه نفر عرض وجود نموده وخود را باسامی وعناوین مضحکی معرفی میکرد.

بخاطر دارم در موقع مهمی که بنا بود نمایندگانی از طرف فراکسیونهای پارلمانی منتخب شده و برای مذاکره درموضوع خطیری مجتمع گردند، دوسه نفر که درهیچ یك از دسته‌ها روی وراهی نداشتند وکسی آنها را ببازی نمیگرفت نتوانستند تحمل کنند که از قافله عقب و دخالتی در کار نداشته و اظهار وجودی نکنند؛ فوراً در سر پله های مجلس یك فراکسیون دو نفری مرتجلا بهم بستند ونامی بر خود گذاشتند ویکی از آن دو نفر بنمایندگی از طرف آن فراکسیون معین ومعرفی شد.

پس باید اعتراف کرد که تشکیلات اجتماعی همانطور که دردنیای

متمدن سرمایهٔ سعادات و ترقیات روز افزون گردیده ، در مملکت ما
بواسطهٔ جهل جامعه و فساد غالب پیشوایان توده نتایج معکوس داده و
نزدیك شده است که پیوند حیات سیاسی و اجتماعی ما از هم درگسلد
ر تمام شئون وحیثیات ملی ما را رسوا و مفتضح کند .

یك نظر به ادارات ووزارت خانه‌ها بیندازید و ببینید چه فضاحتها
و جنایتها روی کار آمده است ، اصول هوچیگیری در سرتاسر ادارات
چطور حکمفرمائی میکنند ، اسرار دولت و نوامیس مملکت چگونه
بدست أجرای نالایق و دلالان نادرست در بازار های خارجی و
مخصوصاً در تیمچه های مجاور خرید و فروش میشود ، حقوق جامعه
چطور در زیرپای متصدیان شیاد و چابك دست لگدکوب میگردد ،
و بالاخره چه‌عناصر فاسد وخطا کاری برراس مؤسسات ملی قرار گرفته‌و
چگونه‌بامقدرات مملکت بلکه باقدرت و سیاست دولت بازی میکنند .
اسرار دولت ونوامیس مملکت چگونه بدست چگونه‌بامقدرات‌مملکت
بلکه با قدرت وسیاست دولت بازی میکنند .

اگرهم عده‌قایلی عناصر پاك ووطن پرست‌در میان ادارات باشند
در مقابل این فضیحت و جنجال چه میتوانند کرد جز اینکه دست‌روی
دست گذاشته تماشاچی بشوند و خون دل بخورند .

آیا مشاهده این اوضاع اسفناك حق نمیدهد که اشخاص صالح
و حساس و آنانکه بشئون ملی و مؤسسات اجتماعی علاقه و اعتقادی
دارند یکباره ازچنین محیط فاسد وجامعه مسموم رمیده و درزوایای
خمول وخموشی فرورروند و از اجتماعات گریزان شوند ؟

اما من گروهی میشناسم از اولیاء که‌از آغاز مشروطیت ایران

با یك نیت پاك و روح لطیف وقلب بر عاطفه داخل در اجتماعات بوده و درهمه قضایای سیاسی و مخاطرات انقلابی ایران وارد گردیده و مانند تخته سنگهائی که در امواج سیل های عظیم و طوفانهای شدید ازاین پهلو بآن پهلو میغلتند، با همه جریانات مقاومت. و بردباری کرده ودرخلال همه این احوال و اوضاع وحشت آمیز انتهاز فرصت میکردند که شاید یك روز بتوانند بعقاید و نیات خود بروز وظهوری بدهندو موافق آمال خود قدمی برای اصلاح مملکت بردارند.

شاید امروز همان روز باشد که چند تن از همان بزرگان گرد هم آمده ومیخواهند هم فکرهای خود را دور یکدیگر جمع کرده و بنام سعادت مملکت جمعیتی تشکیل بدهند.

این اشخاص چند نفری بیش نیستند که داماز همت بر کمرزده و میل دارند با عناصر همفکر و متجانس خود توحید مساعی بکنند.

این آقایان در پیش بردن مقاصد خود چندان عجله ندارند و بتکثیر عده با یك شتاب و بیقراری معتقدنیستند میخواهند با یك روح متانت وتأمل وثبات واستقامت کاربکنند، میخواهند جمعیت راازافراد مؤمن و متین ومتقی و فداکار وعناصرصحیح وصلاحیت دار و آبرومند تشکیل بدهند، میخواهند راست بگویند وراست بروند. میخواهند حیثیات اجتماعی را عزیز و محترم بشمارند، میخواهند مرام ومقصد خود را با یك شهامت وفداکاری پیشرفت بدهند، میخواهند مؤسسات خود را برروی حقایق برقرار واستوارسازند، میخواهند پارلمان خوب داشته باشند، میخواهند وکلای صالح وباشهامت داشته باشند، میخواهند امور ملی ومصالح مملکت را بدست اشخاص خیر خواه ووطن پرست

حقیقی بسپارند ،

میخواهند جـوانان حساس و دانشمند و با عاطفه را کـه هنوز بآلایش اغراض وفساد اخلاق آلوده نشده اند تشویق و ترویج نمایند ، میخواهند درباغ ایران نهالهای نورسی بنشانند کـه در آینده نزدیک درختهای تنومند و بـار ورشده وجامعه را درسایه عواطف خودپرورش بدهند ، میخواهند از منافع خود ورفقای خود درضمن منافع عمومـی دفاع نمایند و میخواهند همه چیز برای مملکت باقی بماند و مملکت برای آنها و ذالك هوالفوز العظیم .

بیانیه‌ایست که در آغاز تشکیلات کانون هدایت افکار یادداشت شده است

چنانکه میدانیم در دستگاه آفرینش موجوداتی هستند که در فضای عالم وجود نشو ونمائی دارند و کمابیش ازفواید ولذایذ طبیعت بانواع مختلف متمتع میشوند.

درمیان این موجودات گوناگون طبقه های بزرگی وجود دارند که ازحیث مشهیات طبیعی و احتیاجات زندگانی دارای یك جنبهٔ مشترك ومتشابهند واین طبقات عبارتند از جنس حیوان که متنوع بانواع بسیار است و آن انواع نیز درخواص و کیفیات صوری زندگی بیکدیگر شبیهند. همه افراد آن میخورند و میخوابند وراه میروند ونشو ونما میکنند و ازنعمتهای طبیعت فراخور حال و احتیاج خود برخوردارمیشوند.

ولی درمیان این طبقات متنوع یك طبقه مخصوص وجوددارد که از سایر طبقات بعقل وفهم و ادراك ممتاز و بنطق و بیان ازدیگران متمایز است واین طبقه عبارت از نوع انسان است که جامعهٔ بشریت را تشکیل میدهد و سایر طبقات را بحکم همان مزایاکه در اوهست زیر فرمان خود مسخرساخته است.



نوع بشر اگرچنانکه گفتیم از حیث نیازمندیهای مبانی زندگانی

با سایر انواع خود انباز و همانند است ولی چون دارای قوه عاقله و مدبره است بهتر از دیگر طبقات میتواند راه تحصیل آرزوها وتأمین احتیاجات خود را پیدا کند و نیروی خود را در مبارزه با موانع طبیعی بکاربرد. واز آنجاکه تمام هواها وهوسها و آزهاو آرزوهادرنهاد بشر وجود دارد بشر بالطبیعه مقهور دو قوه شهوت وغضب است وتا وقتی که بسببی ازاسباب درقوای اوتعدیل وترمیمی حاصل نگردد برای دریافت آرزوهای خود ازهیچ اقدام و تشبث خـودداری نمیکند و تمام نیروی قاهرانه را برای جلب مشهیات بکار میبرد وباهرگونه مانعی که در راه پیشرفت مقصود او پیش آید مبارزه و مقاومت مینماید و از هیچ ظلمو ستم درراه نیل بمطلوب پرهیز ندارد.

الظلم من شیم النفوس وان تجد ذاعفه فلعلة لایظلم

پس بناچار تمام مدت زندگانی چنین موجودات صرف اجرای فرمان شهوت‌وغضب میشود وهیچ کار ووظیفه دیگری را نمیتواندبرای خود فرض کند.

اماوقتی که‌درتاریخ‌زندگانی‌بشرمطالعه میکنیم‌وازاحوال‌واوضاع امم‌وملل مختلف جهان‌مطلع میشویم می‌بینیم که بمرورزمان درجوامع بشری از حیث افکار واخلاق وعادات تباین و تفاوتی بسیار پیدا شده است و در طی مراحل انسانیت همه یکسان و دریك مرتبه نیستند.

پس نظر باین تفاوت و تباین میتوانیم دسته های بشری را بسه قسمت تقسیم کنیم:

قسمت‌اول - گروهی هستند که هنوزدر مراحل نخستین زندگانی سیر میکنندوکاملا پیرو فرمان نفس ومقهور نیروی شهوت وغضبند ودر

دریای اوهام وخرافات غوطه میخورند و ازهرعلم و اطلاعی بی بهره‌اند وهیچ چیز جز خورد وخواب و شهوت رانی و دیگر آرزوهای پست نفسانی درمدنظر ندارند و بنابراین نمیخواهند و نمیتوانند از تنگنای طبیعت قدمی فراتر گذارند وعوالم وسیعتری را ادراك نمایند.

اولئك کالانعام بل هم اضل.

قسمت دویم - جماعتی باشند که ازمراحل اولیه سفر کرده و بمقامات بالاتری رسیده‌و بواسطهٔ تحصیل دانش وفرهنگ وتکمیل ادراك و ابتکار توانسته اند تدابیر بیشتری برای اصلاح احوال بشر بکار ببرند و وسایل بهتری برای تسهیل و بهبود زندگانی اجتماعی فراهم بیاورند و جامعه بشری را از حیث علم و هنر بترقیات گوگونان رسانند.

قسمت سیم - کسانی هستند که از این مراحل و مراتب نیز در گذشته و بحقایق بیشتری واقف گردیده و درپی آموختن و فراگرفتن اصول اخلاقی وادراك معانی روحانی رفته ودرصدد تهذیب خلق وتزکیه نفس وتصفیه روح بر آمده‌اندورفته‌رفته دارای اخلاق ستوده وملکات فاضله گردیده‌اندوقوای شهوانی وافکارشیطانی رامقهورقدرت واراده خودساخته‌اند وآنانکه در این راه بیشتر بذل جهد وهمت کرده اند و بسبب ترك هوا وتکمیل نفس دارای روح قوی شده وبجاهائی بلند رسیده اند، توانسته‌اند دروجود دیگران نیز تصرف و تأثیر کرده بشر را بشاهراه اصلاح و سعادت راهنمائی کنند وبسر منزل حقیقت برسانند.

ازمیان همین استادان ومربیان عالیمقام است که نوابغی ازحکماء و فلاسفه برخاسته و برای تربیت خلق قد مردانگی علم کرده و آدمیان

را بجانب رشد وصلاح و سرمنزل فوز و فلاح حقیقی سوق داده‌اند. و گاهگاهی نیز که کار گمراهی و فساد اخلاق دراقوام وملل بالامیگرفت پیمبرانی درجامعه بظهور میآمدند که با آیات آسمانی خلق را بسوی حق وحقیقت دعوت کرده و بتکمیل نفوس وتعلیم حقایق میپرداخته‌اند وسعی داشته‌اند که دلهای تیره و افسرده را بنور حکمت روشن ساخته و جوهر حقیقت را که در جان آدمی نهفته است با ترویض و تمرین بحد کمال برسانند.

بهر اظهار است این خلق جهان — تا نماند گنج حکمت‌ها نهان
جوهر صدقت نهان شد دردروغ — همچو طعم روغن اندر طعم دوغ
آن دروغت این تن فانی بود — راستت این جان ربانی بود
سالها این دوغ تن پیدا و فاش — روغن جان اندر آن فانی و لاش
تا فرستد حق رسولی بنده‌ای — دوغ را در خمره جنباننده‌ای

وما دراحوال حکماوسیر انبیاء دیده‌ایم که اینگونه مردان بزرگ درراه تربیت وارشاد خلق از هیچ کوشش و فداکاری مضایقه نداشته و یکتنه بر سپاه‌جهل وتاریکی وگمراهی تاخته وندای قل‌تعالوااالی کلمة سواء بعالمیان درداده‌اند وبرای اجرای وظیفه وانجام مأموریت آسمانی خود از هیچ چیز نیندیشیده‌اند وهرچه از ناپاکان وديوسيرتان واوهام پرستان رنج و آزار بیشتر دیده‌اند برفعالیت خود در ارشاد و اصلاح جامعه بیشتر افزوده‌اند چنانکه مولانا جلال‌الدین فرماید:

هر پیمبر سخت روبد در جهان — یك سواره کوفت بر خیل شهان
رو نگردانید از ترس و غمی — یك تن تنها بزد بر عالمی
گوسفندان گر برونند از حساب — زانبهیشان کی بترسد آن قصاب

کلم راع بنی چون داعی است خلق مانند رمه او راعی است
از رمه چوپان نترسد در نبرد لیکشان حافظ بود از گرم وسرد

هم مولانا درجای دیگر فرماید :

میر آخور بود حق را مصطفی بهر استوران نفس پر جفا
قل تعالوا گفت از جذب کرم تا ریاضت تان دهم رایض منم
نفسها را تا مروض کرده‌ام زین ستوران بس لگدها خورده‌ام
هر کجا باشد ریاضت باره‌ای از لگدهایش نباشد چاره‌ای
لاجرم اغلب بلا بر انبیاست که ریاضت دادن خامان بلاست
تو ز گفتار تعالوا کم مکن کیمیائی بس شگرف است این سخن
گرمسی گردد ز گفتارت نفیر کیمیا را هیچ از وی وامگیر
قل تعالوا قل تعالوا ای غلام هین که ان‌الله یدعو بالسلام



دراینجا یك ناموس کلی طبیعت بکار است که باید متوجه آن نیز بود و آن این‌است که ظهوراین نوابغ وپیشوایان بشری درمواقعی بیشتر اتفاق میافتاد که کار هرج ومرج وبی‌ایمانی و نافرمانی در جوامع امم بالا گرفته و رشته انتظامات اجتماعی از هم گسیخته میگردید. لاجرم بزرگانی پیدا میشدند و بصورتها و عنوانهای مختلف زمام اجتماع را بدست میگرفتند و مردم را بجانب خیر و صلاح میخواندند و از وادی ضلالت بشاهراه سعادت میراندند.



ما خوب می‌بینیم و میدانیم که دست حوادث روزگار و تأثیر سیاستهای غلط در جامعه ما چه تغییرات بزرگ داده ومبانی اخلاقی ما

را که بنیاد آن بدست بزرگان واستادان ماهر نهاده شده بود چگونه خراب ومتزلزل ساخته‌است، روح فساد وخلاف وشیطنت سراپای جامعه ما را فرا گرفته و بیماری خطرناك هرج ومرج در تمام شئون اداری و مظاهر اجتماعی ما طاری گردیده ومارا بهزاران دردهای بیدرمان مبتلا ساخته است چندانکه پزشکان حاذق درحال ما متحیر مانده و ازعلاج این بیماری مهلك اظهارعجز ونومیدی میکنند.

من بنـده از چندی باینطرف هر وقت در گوشه‌ای نشسته و این صحنه وحشت‌زا راازدور در مد نظر میگرفتم واین همه نقشهای نازیبا راکه از دست وزبان وقلم وقدم بازیگران اجتماعی بعرصه ظهورمیآمد از پیش چشم میگذرانیدم.

خدای توانا شاهد است که رعشه براندامم افتاده وازعاقبت‌وخیم این همه فجایع و شنایع که بر محیط مـا احاطه دارد برخود سخت میلرزیدم وبا خود میاندیشیدم که چه باشد اگر افرادی صالح وفداکار پیداشوند وبرای تغییر این اوضاع شرم‌آور تدبیری کنند وجامعه را از این مهلکه نجات بدهند

این احساسات روز بروز درمن شدیدتر میشد واین آتش‌ساعت بساعت در کانون وجودم شعله‌ورتر میگردید چندانکه گاهی نیز درد خود را با بعضی از خواص دوستان در میان مینهادم و از افکار آنان استمداد میکردم. لیکن آن رادمردان که البته از من بحقایق امور و عواقب احوال‌واقف تربودندجوابی‌جزعجز ونومیدی‌نداشتند و گردچنین ماجرا گشتن‌را سعیی‌باطل ورنجی بیهوده میدانستند.

قضا را پس از چندی یك سائقهٔ غیبی مرا بکانون هـدایت افکار

راهنمون گشت و برمن ثابت شد که (من طلب شیئا وجد وجد)

شنیدن این نام و آشناشدن با این افکار احساسات امیدبخشی درمن تولید کرد و امروز دراینجا میتوانم اظهار خرسندی و امیدواری کنم که در مجمعی وارد وبشرف مصاحبت اشخاصی نایل شده ام که حائز مراتب فضل وهنر ودارای افکار متین و اخلاق مهذبند و باکمال ایمان و عقیده همان ندای آسمانی راکه میفرماید تعالوا الی کلمةسواء اجابت کرده وبرای یك مقصود مقدس گردهم بر آمده‌اند وبس خوشوقتم که با چنین مردم دانشورروشنفکر برسر مقصود مهمی که دارند انبازی وهمکاری میکنم علی الخصوص که در میان این ذوات گرامی چندتن وجود دارند که من از دیر زمان بدیشان ارادت وعقیدت داشته‌ام و از الفت ومصاحبت ایشان کامیاب بوده ام .

وخوشبخانه می بینم که‌همن روابط دیرین و مناسبات روحی و فکری باز ما را دریك جا و برسریك مطلوب جمع کرده است، و امیدوارشدم که‌بیاری خدای وبهمت این جمعیت میتوان درراه پیشرفت مقصود و برای سعادت جامعه خود قدمهای مؤثر و سودمندی برداشت.

پس حالا که منظور ما یکی است و این حسن تجمع و انفاق برای ما میسر گردیده است .

بیاسوته دلان گرد هم آئیم سخن واهم کریم غم وانمائیم

وبه بینیم که ما برای اجرای مرامی که در نظر گرفته ایم چه میخواهیم بکنیم وچه میتوانیم بکنیم ؟



ما در اینجا بنام هدایت افکار عمومی جمع شده ایم .

ما میخواهیم مضار فساد اخلاق را بمردم گوشزد نمائیم.

ما میخواهیم عواقب وخیم این بی نظمی وهرج ومرج اجتماعی را بمردم حالی کنیم.

ماميخواهيم تخم نیکی ونیکوکاری رادرمزارع اجتماعی بیفشانیم.

ما میخواهیم ریشه بدی و نابکاری را از سرزمین ایران براندازیم.

مامیخواهیم بمردم بگوئیم که دروغ گفتن بد است تذبذب ودو-روئی و چاپلوسی زشت است، جاسوسی وسخن چینی شوم است، کبر و نخوت وحقدوحسد کینه‌ورزی مذموم است، دزدی وخیانت مایه نکبت وبدبختی است، حمایت وطرفداری از دزدان و خیانت پیشگان ترویج بازاردزدی و خیانت است، رشوه خواری بزرگترین عامل اختلال دستگاههای اجتماعی ومؤثرترین مسبب فساد اخلاق است.

مامیخواهیم بمردم بگوئیم که راستگوئی زیور مرداست، شهامت و صراحت لهجه نشانه جوانمردی است، تقوا وپرهیزکاری سرمایه نجات و رستگاری است، مروت و انصاف وعدالت شرط آدمیت است، امانت ودرستکاری ازوظایف اولیه انسانیت است، دستگیری بیچارگان و ناتوانان خوی نیکمردان است، جلوگیری از ظلم وبیدادگری وظیفه هر آدم وظیفه شناسی است.

ما میخواهیم بمردم بگوئیم که اصول دیانت و خدا پرستی مقدس است، نوامیس الهی وقوانین آسمانی محترم است، پیروی اوهام وخرافات و تلقینات شیطانی مایهٔ زوال عقل و انحطاط فکر است، متابعت هوای نفس سبب گمراهی ودرماندگی است. بهترین اعمال و بزرگترین عبادات خدمت

بخلق ورعایت احوال بندگان خداست. ما میخواهیم بمردم بگوئیم که رعایت اصول وحدت ملی و آداب میهن پرستی لازمه وجود افراد ملت است، مقامات ملی ومملکتی شایان تقدیس و احترام است، مقررات و قوانین مملکت شایسته تسلیم واطاعت است، بی‌اعتنائی بقوانین وشئون اجتماعی بزرگترین خیانت است، بی‌احترامی بمقدسات ملی مستوجب شدیدترین مجازات است.

ما میخواهیم بمردم بگوئیم که باید صاحب عقیده و ایمان راسخ باشند، دارای فکر متین و عزم قوی و غرور ملی واعتماد بنفس باشند، نسبت باصول ومقررات اجتماعی خاضع ومتواضع باشند، خیر وصلاح جامعه را در هرموقع و مورد در نظر بگیرند. منافع عموعی را فدای منفعت شخصی نکنند، مصالح مملکت را قربانی اغراض ومطامع خصوصی نسازند، درپیش آمدها همیشه بیدار و هوشیار باشند.

گول شیادان چیردست و دزدان اجتماعی را نخورند، بحرفها و تبلیغات عوام فریب اشخاص مفسد ومغرض و آشوب‌طلب گوش ندهند.

ما میخواهیم بمردم بگوئیم که همه افراد ملت درپیشگاه قانون متساویند وهمه باید ازنعمت آزادی درحدود قانون برخوردار شوند، ودرفکر وعقیده وزبان وقلم آزاد باشند، هیچکس وهیچ‌چیز جزقانون نمیتواند این آزادیها را از آنها سلب کند اما بشرط اینکه از این آزادی مطلق سوءاستفاده نکنند وراه افراط وتفریط نپیمایند و بحدود آزادی دیگران تجاوز رواندارند وحربهٔ آزادی را آلت حمله بحیثیت وآبرو وعرض وناموس وجان ومال دیگران قرارندهند.

ما آرزومندیم که میهن عزیز وکشور باستانی ما مفاخرتاریخی

خود را با همان قدرت وشوکت که داشت تجدید کند، ما آرزومندیم که استقلال ایران از دستبرد هرگونه حوادث ایمن و محفوظ باشد. ما آرزومندیم که قوانین مملکتی در تمام اقطار واکناف کشور ما یکسان وبدون استثناء ودرحق همه کس اجرا شود، ما آرزومندیم که نظم و امنیت وآسایش درسراسر کشور برقرار گردد، ما آرزومندیم که ملت ما یك ملت حساس وفعال وهوشمند ومترقی باشد، ما آرزومندیم که تمام افراد مملکت باسواد واز مزایای علم ومعرفت کامیاب باشند.

آرزوی ما این است که شاهنشاه جوان ومحبوب ما با کمال حسن نیتی که همیشه در سعادت و ترقی کشور داشته و دارند پیوسته بهمین رویه آزادیخواهی وعدالت پروری خودمداومت داده ایران را بمقامات شامخه ترقی واعتلاء برسانند، آرزوی ما این است که یك دولت مقتدرو آبرومند ومرکب ازعناصر صالح و پاکدامن و میهن پرست و فداکار و باشهامت داشته باشیم، آرزوی ما این است که وزرای ما از ساعتی که بر کرسی وزارت قرار میگیرند اول قلم و قدمی که برمیدارند برای مصلحت کشوروا جرای قانون وانجام وظیفه باشد، آرزوی ما این است که کارمندان دستگاههای دولت درهرجا واز هرطبقه که هستند انجام تکالیف قانونی راپیوسته نصب العین خود قرارداده خدماتی راکه برعهده دارندباکمال صداقت وحسن نیت وبدون شائبه هرگونه غرض و طمع انجام بدهند، آرزوی ما این است که وکلای ملت که نماینده افکار ومظهراحساسات عمومی هستند مقام شامخ قانون گذاری را باغراض خصوصی آلوده نسازند ومأموریتی راکه از طرف ملت بآنها واگذار شده باکمال امانت وشهامت انجام بدهند، آرزوی ما این است که نامه‌های ملی ما دارای

عفت قلمی و نزاکت ادبی و متانت اخلاقی بوده واز آزادی قلم بنحواحسن واتم استفاده کنند وبامقالات و نصایح سودمند خود هادی رشد وسعادت عمومی و منادی حق وحقیقت وقانون عدالت ومنزه از هر گونه غرض و طمع باشند و اصول اخلاقی و آداب زندگی را بمردم بیاموزند و افراد را بتحصیل دانش ومعرفت دعوت وحس میهن پرستی را در آنان تولید و آنانرا باحترام واطاعت ازقوانین راهنمائی کنند وروح یگانگی وتعاون ووحدت ملی ومسئولیت اجتماعی را در آنان بدمند، آرزوی ما این است که سایر طبقات ما از عالی و دانی وعالم و خطیب و واعظ وتاجر وپیشه وروبرزگر وغیر هم همه خود را افراد یك خانواده واعضای یك بدن دانسته در حدمقام و اختیار خود بنفع و مصلحت عمومی وسعادت و ترقی مملکت خدمت کنند. بالاخره امید و آرزوی ما این است که دارای همه چیز خوب باشیم وبدان چیزهای خوب مباهات کنیم وآن چیزهای خوب را بکسانی که درما بنظر حقارت مینگرند نشان بدهیم و بآنها بفهمانیم که تنها شما آدمید ما هم آدمیم و میتوانیم قائم با لذات باشیم و مقدرات خود را خودمان بدست گرفته و دست نیاز بسوی دیگران دراز نکنیم.



این است مرام ومقصد ما واین است آرزوها وانتظارهای ما که باید در راه وصول بدان از هیچگونه فعالیت و فداکاری دریغ نداریم وبهیچ مانعی ازعزم وتصمیم خود بازنایستیم و از گفتن و نصیحت کردن دست نکشیم، واگر بسخنان ما چنانکه حسن اصغائی بکار نبرند وتوجهی مبذول ندارند آزرده و ملول نشویم و از گفتار باز نمانیم و آنچه را

میخواهیم و بصلاح جامعه میدانیم بگوئیم و مکرر بگوئیم و حرفهای حق را بگوش شنوندگان برسانیم تا در نتیجه این فعالیت بهدف مقصود برسیم.



من وقتی در این زمینه قصیده‌ای گفته‌ام و بی‌مناسبت نیست چند بیت از آنرا که باین مقصود نزدیك است اینجا بیاورم:

از دوش خلق اگر بتوانی گرفت بار
باری بدوش خلق مده بار خودقرار

گردن زبار منت مردم بکش ولیك
خالی مکن تو شانه خدمت ز زیر بار

عادت بمفتخواری و تن پروری مکن
کز خوان دیگران نشود مرد ریزه‌خوار

خود کار کن زخرمن کس خوشه برمچین
خود رنج بر ز نعمت کس توشه برمدار

مردی بزلف وریش و کلاه وعمامه نیست
این ساز و برگها نشود مرد را شعار

مردی بفضل ودانش وتقوا وراستی است
مرد این کند ز جمله اسباب اختیار

تنها سخنوری نکند کار را تمام
از حد لفظ چند قدم پیشتر گذار

دعوی مکن حقیقتی اریافتی بگوی
صورت بهل دگر بودت معنئی بیار

گرياد گار دوده خويشى بدان مناز

در توده بين كه از تو چه مانده است ياد گار

موهون نگشت جامعه ما جز از دو چيز

تعظيم بى‌نهايت و توهين بى‌شمار

تعظيم ما بدسته نالايق پليد

توهين ما بمردم پاك بزرگوار

در انتباه خلق سخن كرد هرچه كرد

بعد از سخن صلابت شمشير آبدار

با لهجه حقيقت و لحن موافقت

اندرز گوى و پند ده و پاى در فشار

ور نشنوند خسته مشو دم فرو مكش

برگو هزار كرت و برخوان هزار بار

☆☆☆

در پايان اين سخنان كه برنگاشته‌ام اين نكته‌را نيز ناگزيرم عرض كنم كه ما باين آرزوهاى خود وقتى خواهيم رسيد و باين منويات خود وقتى موفق خواهيم شد كه اول خود ما بدانچه ميگوئيم و ميخواهيم بديگران بياموزيم و از ديگران اميد و انتظار داشته باشيم كه بحسن قبول اصغاء و تلقى نمايند رفتار نمائيم و نمونه گفتار خوب و پندار خوب و كردار خوب را از خود بمردم نشان بدهيم تا آنچه ميگوئيم مستند بدلايل و چنانكه گفته‌اند . گواه عاشق صادق در آستين باشد .

☆☆☆

بیانیهٔ دیگری است که هم از طرف کانون هدایت

افکار پس از چندی انتشار یافت

آبانماه ۱۳۲۳

این قضیه مسلم است که افراد هیچ ملتی نمیتوانند بالانفراد وجدا جدا اموراجتماعی خودرا اداره کنند و اگرهم بخواهند بالاجتماع وبا مشارکت یکدیگر بادارهٔ زندگانی ملی قیام نمایند بازمحتاج برهبران وپیشوایانی هستند که درمیان آن ملت بقوت عقل وجودت فکر وکثرت هوش و حسن کفایت و تدبیر ممتاز بوده و آن افراد را تحت نظامات وتنسیقات در آورند و براههای صواب ارشاد نمایند.

اینجا است که درمیان یك ملت احزاب سیاسی وکانونهای اجتماعی هویدا شده و سلسه جنبان هدایت جمعیت‌ها میگردند و چون ممکن است که عقاید و نظریات این راهبران وپیشوایان با یکدیگر کمابیش اختلاف داشته باشد و نتوانند درهمه چیز با هم یك فکروموافق باشند بناچار در خط مشی آنها تفاوتهائی پیدا میشود و برروی همین تفاوت مشرب وتغایر مسلك است که احزاب متعدد وجمعیتهای متنوع بوجود میآیند. ولی وقتیکه بانظر حقیقت نگاه کنیم واین اختلاف‌های صوری ولفظی را بر کنار گذاریم می‌بینیم که همه یك چیز میگویند و یك چیز میخواهند و اگر راهها مختلف است بالاخره منزل مقصود یکی است

وهمه بسوی مقصد واحد رهسپارند عبارة اتناشتی وحسنك واحد. ما برای اثبات این وحدت حقیقی محتاج باستدلال زیاد نیستیم واینمعنی را در کشور وملت خود خوب دریافته وکراراً تجربه کرده‌ایم.

از چهل سال پیش که رژیم حکومت ما تغییر یافت و بنعمت مشروطیت و آزادی برخوردار شدیم بالطبیعه یا بتقلید جاهای دیگر احزابی بوجود آمدند که در میان آنها دو سه حزب قوی و فعال پیدا شد.

این احزاب از همان آغاز پیدایش با یك عقیده راسخ و اعتماد کامل وارد مرحلهٔ عمل شدند افراد جمعیت‌ها باهم صدیق وصمیمی بودند، باصول مشروطیت واقعاً ایمان داشتند، بکشور ومیهن خود حقیقتاً عشق وعلاقه میورزیدند.

سران و پیشوایان قوم هم غالباً مردمی وطنپرست و پاك نیت و خیرخواه بودند، و برای پیشرفت مرام خود همه نوع کوشش و فداکاری میکردند، بهمین سبب هم بود که درهمان سالهای نخستین بانجام خدماتی موفق میشدند. درمواقعی هم که مشکلاتی پیش میآمد ومملکت باخطری مواجه میگردید این احزاب مختلف همه اختلافات و مناقشات مسلکی را برکنار گذاشته و صمیمانه دست بدست هم میدادند و توحید مساعی میکردند تا آن خطر از مملکت دفع میشد و آن مشکلات از میان برمیخاست واوضاع بحال عادی برمیگشت و این خود بهترین دلیل بود که این احزاب در اساس مقصود که حفظ مملکت و ارشاد ملت است هیچ مغایرتی با هم ندارند و اگر مشاجراتی هست برروی طرز عمل و خط مشی است.

اما متأسفانه تندباد حوادث روزگار آن اجتماعات را برهم‌زد و آن کانونها را خاموش کرد، افکار پراکنده و آشفته‌شد، افراد بی‌مدیر و سرپرست‌ماندند اخلاق عمومی رو بفساد گذاشت، اغراض گوناگون برجامعه‌مستولی گردید، وسیاستهای رنگارنگ اوضاع کشور را طوری تغییر داد وارکان عقاید وایمان را چنان زیرورو کرد که یاران فراموش کردند عشق سالیان دراز برما بغفلت و بدبختی گذشت وامروز که در نتیجه این جنگ جهانسوز سر از خواب غفلت برداشته ومی‌بینیم که بچه دردهای بزرگ اجتماعی مبتلا هستیم میخواهیم برای ایندردها دوائی پیدا کنیم و تصور کرده‌ایم ، باید احزابی بر روی کار آورد باید جمعیتهائی تشکیل داد و این کاروانهای متفرق وپراکنده را جمع کرد و براه انداخت .

این فکر خیلی صحیح است والبته دراحوال عادی واوضاع منظم از وجود تشکیلات حزبی خوب میتوان استفاده کرد ولی امروز ما در یك وضعیت فوق‌العاده و بحران متشنج و خطرناکی واقع شده‌ایم که تفکیك قوا وتفریق جماعات وتنوع وتطور احوال اجتماعی برای ما سم مهلك است . بلکه ماازهمه‌چیز بیشتر بیك‌وحدت ملی نیازمندیم وعقلای مملکت وزعمای ملت امروز باید ازتشتت افکار احتراز کرده و با یك صمیمیت و همکاری حقیقی دست بدست هم بدهند و ببینند که برای ایندردهای بیدرمان چه چاره میتوان اندیشید و برای تأمین آینده این کشور چه تدبیر واقدام مؤثر میتوان کرد .

کانون هدایت افکار که ازچندی‌پیش بهمت چند تن ازخردمندان روشنفکر بعرصهٔ وجود آمده و هنوز صورت تحزبی برای خود اختیار

نکرده است وتا زمینه‌های ثابت واطمینان‌بخش برای تشکیلات سیاسی آماده نسازد عنوان حزب برخود نخواهد گذاشت برروی همان نظرها وآرزوها که سابقاً شرح داده شده است باکمال اطمینانی که بنیت پاك ونظر صائب ورای دورانديش سران قوم و زعمای جماعت و پیشوایان احزاب دارد بنام ایران و بنام جامعهٔ ایرانی از آن ذوات گرام دعوت و متضرعانه خواهش میکند که بیائید دورهم بنشینیم وبدون اینکه نظری بممالك مختلف داشته باشیم درپیدا کردن راه صواب و بدست آوردن چاره‌های قطعی با هم تبادل نظر وتوحید مساعی بکنیم و یك نقشهٔ عملی برای نجات کشوروتأمین روزگار آینده بکشیم وهمه بایك روح صمیمیت وهمفکری و یگانگی در اجرای نقشه متحد بکوشیم وراههای کج وبر نشیب وفراز را راست و صاف وهموار ساخته زمینه را برای ساختمان تشکیلات حقیقی واساسی ملی آماده کنیم.

از بستر بیماری به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی عرض شده است

۱۰ دیماه ۱۳۲۴

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

حادثهٔ اخیر دست و پای چاکر را طوری درهم شکست و بگوشه‌ای انداخت که پس از یکماه هنوز یارای حرکت ندارم و معلوم نیست تا کی باید بهمین حال در بستر ناتوانی افتاده و از اعتکاف آستان مبارک و انجام وظایف خدمتگذاری محروم بمانم. لیکن بحکم احساسات میهن پرستی ومخصوصاً نظر بعلاقهٔ مفرط و صادقانه‌ایکه بوجود مسعود مبارک دارم تا آخرین نفس خود هم نمیتوانم از وظائف دولتخواهی چشم پوشیده و از آنچه راجع بمصلحت عمومی کشور شاهنشاهی است دم فرو بندم. چه در اینموقع خطیر ومشاهدهٔ این اوضاع آشفته وعواقب وخیمی که در پی دارد اگر خاموش بنشینم گناه است. خاطر خطیر مبارک خوب متوجه است باینکه ظهور این احوال ناگوار شدت روز افزون ووخامت اوضاع چه عوامل مختلفی داشته و در مدت چند سال اخیر از طرف زمامداران وقت ومتصدیان امور اجتماعی چه در دولت وچه در مجلس وچه درطبقات دیگر دررعایت اصول سیاست ومملکت‌داری چقدر کوتاهی وسهل‌انگاری شده است تا بالاخره کار باینجاهای سخت کشیده و همه را درعلاج واصلاح عاجز وحیران ساخته است.

اعلیحضرتا در اینمدت آنچه چاکر خود برأی العین دیده ومی-
توانم درهمه جا شهادت بدهم این است که شهدالله تعالی اول کسی که
ببقا واستقلال این کشور وسعادت این ملت ازروی حقیقت علاقه داشته
واز مشاهده این اوضاع متأثرو پریشان خاطر میشده است ذات مقدس
ملوکانه بوده است وبس .

هیچ نمیتوانم فراموش کنم مواقع عدیده ای را که بنفس نفیس
مبارك در جلسات دولتهای وقت تشریف فرما گردیده و آنهمه نصایح
حکیمانه واوامر شاهانه را که همه مبتنی برمصالح عمومی بود اخطار
و اندرز میفرمودند ووزراء را بلزوم تمشیت امور و اصلاح وزارتخانه‌ها
وجلوگیری از دزدیها وجنایت‌ها وستمکاریها و فراهم ساختن موجبات
آسایش و اعتماد عمومی وامنیت وعدالت اجتماعی و برآوردن حاجات
مردم بویژه آماده کردن وسائل بهداشت وفرهنگ و خواربار طبقات
پائین ومتوسط متوجه ومخصوصاً بالصراحه گوشزد میفرمودند که اگر اینکارها
را نکنید و زود هم نکنید دامنه این خرابی ها و آشفتگی ها قریباً
بانقلابی بزرگ منتهی گردیده وهمه را در این آتش خواهد سوخت .

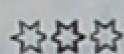
این نصایح را تنها بوزراء نمیفرمودند بلکه درمواقع مختلف بهمه
اشخاص که منفرداً یا مجتمعاً به پیشگاه مبارك مشرف میشدند همین
حقایق را بعناوین و عبارات گوناگون خاطر نشان میفرمودند و افکار
عمومی را بوخامت اوضاع وعواقب خطرناك آن متوجه میساختند .

به پیروی همین نیات وارشادات مقدس بود که چاکر هم چیزهائی
نسبت باصلاحات اداری و اجتماعی یادداشت کردم و درنظر مبارك نیز

پسندیده افتاد و اوامری هم در اجرای آنها بدولت وقت شرف صدور یافت. اما گوش سخن شنوی نبود ودیده اعتباری وجود نداشت منافع شخصی و اغراض خصوصی و حب و بغض افراد با یکدیگر کجا مجال میداد که کسی متوجه مصلحت کار ومشخص علاج درد باشد.

اگراز همانوقت نصایح ملوکانه‌را آویزه‌گوش میساختند واوامر مبارك را در اصلاحات مملکتی بکارمیبردند و آنچه را مردم‌میخواستند پیش‌ازاینکه‌امروزبصورتهای نامطلوب‌بخواهند‌برای مردم‌مهیا میکردند هرگز کار باینجاها نمیکشید.

شاهنشاها : امروزدیگر کارازاین کارها گذشته وبا این‌پریشانی افکاروفساد اخلاق و تهاجم اغراض ازهیچکس نمیتوان انتظار داشت که‌کاری‌بکند وچاره‌ای بیندیشد.



این چند روزه که چاکردربستر بیماری‌افتاده ام همه‌جوراشخاص بعیادت چاکر آمد ورفت میکنند و بالاخره دیده میشود که غالباً‌بلکه همه از خرابی اوضاع نگرانند.

اتفاقاً در میان این اشخاص کسانی هم پیدا میشوند که حقیقة بمملکت علاقمند ونسبت بمردم خیرخواه و به اصلاحات اساسی تشنه‌و با تجربه‌های تلخی که درطی چند ساله اخیر از دولتها ومجلس‌هادارند ازهمه چیزوهمه‌کس وازده و نا امیدند ولی همه در این عقیده متفقند که‌تنها چارهٔ این کارها و علاج این دردها یك چیز است و آن این‌است که‌اعلیحضرت همایون شاهنشاهی باید دامان همت بر کمرزده ومردانه

قدم بمیدان اصلاحات گذاشته دست این مملکت را بگیرند و از این گرداب فنا و پرتگاه زوال نجات بدهند.

یعنی با یك تغییر و انقلاب کلی در تمام شئون و احوال مملکت تشکیلات اداری واجتماعی کنونی را برهم زده ویك حکومت ملی بتمام معنی از عناصر صالح وپاك و فعال و وطن پرست وسیاست فهم برسر کار بیاورند و کارها را بدست افرادی لایق و کاردان و بیغرض بسپارند، و دزدان داخلی و جاسوسان اجنبی و تبهکاران اجتماعی را درهرجاکه هستند از دستگاه های مملکت بیرون بریزند.

این اشخاص میگویند که اینکارها از شخص شخیص اعلیحضرت همایونی ساخته است که یگانه پیشوای معظم جامعه ایران و تنها سرپرست مسئول نگاهداری مملکت هستند و امیدواری تمام مملکت فقط بوجود مبارك ایشان است که دراین مدت تمام صفات وجهات برجسته‌ای را که شایسته یك پادشاه محبوب ویك پیشوای مصلح وخیرخواه است عملا از خود ظاهر ساخته‌اند و درمیان جامعه موقعیت و محبوبیتی هرچه تمامتر دارند و هیچ مانع ورادعی نمیتواند جلو نیات پاك وتصمیمات شاهانه را بگیرد.

این اشخاص معتقدند که این اصلاحات و تشکیلات نوین که بدست مبارك اعلیحضرت انجام بگیرد یکباره در اوضاع آشفته کشور تأثیر کلی خواهد کرد و بجامعه ایرانی حیاتی تازه خواهد داد و بمحبوبیت اعلیحضرت در تمام طبقات اهالی هزاران درجه خواهد افزود ودوره شاهنشاهی اعلیحضرت در تاریخ ایران بیك دوره درخشان وپرافتخاری ثبت خواهد یافت ونام نامی اعلیحضرت را در تمام دنیا بزرگ ومشهور خواهد ساخت.

چاکر دولت خواه نیز با این عقاید و عرایض کاملا موافقم و در کمال صداقت وصراحت عرض میکنم که قربان، پیمانه صبرها لبریز شده وموقع کار کردن ونجات دادن مملکت فرا رسیده وبیش از این نمیتوان بسکوت وبرد باری گذرانید.

البته این اقدامات و اصلاحات هم که عرض شد یك نقشه وبرنامه عاقلانه وعملی ومحرمانه لازم دارد که باید قبلا تهیه شود تا بر طبق آن زمینه ها حاضر و عوامل اصلاح آماده ووسایل عمل از هرحیث مهیا گردد و یکدفعه باجرای آن نقشه شروع شود. تا رای جهان آرای مبارك چه اقتضا فرماید.

برحسب تقاضای یکی از دوستان بمناسبت تجدید انتشار مجله آینده نوشته شده است

زمان کامه‌ایست مطلق. که مدتی دراز یا کوتاه را در بر دارد. و برحسب مراحلی که‌طی میکند برسه قسمت تقسیم میگردد.

آنچه را از پیش گذشته باشد گذشته گویند و آنچه را از پس آید آینده نامند و آنچه را که هنوز نگذشته وهم اکنون در آن هستیم حال خوانند.

این‌زمانهای‌سه گانه البته‌به نسبت ساعتها وروزها وماهها وسالها و قرنها تفاوت میکند و بهرصورت برای زمان مطلق هیچ آغاز وانجام نمیتوان پیدا کرد و بطور قطع نمیتوان گفت اول آن کی بوده و پایان آن کی خواهد بود. چه این علم را جز خدای تعالی هیچکس نداند وباهیچ میزان ومقیاسی آنرانتوان معلوم و محدودکرد واگرمحدودیتی درزمان پیدا شود چنانکه گفته شد باعتبار همان اوقات درازو کوتاهی است که بر این جهان میگذرد و فواصلی که در میان گذشته و حال و آینده پیدا میشود و احوال و ادوار عالم و عـالمیان بر آن منطبق میگردد و ملل جهان هریك از آن سهمی برده و میبرند.



اما آن وصفها که ازخوب یا بد وخوش یا ناخوش برای زمـان

قائل میشوند وهزار گونه دشنام، ناسزا که بروزگار روا میدارند هیچیك مصداق واقعی ندارد ومطابق با حقیقت نیست ، زیرا زمان بخودی خود منشأ هیچ اثر ومصدر خیر وشر نمی‌تواند باشد و اگر بدوخوبی هست و خوش وناخوشی میگذرد به نسبت احوال و اوضاع جوامع بشری و افراد هرجامعه ایست که در این جهان میایند و میزیند و افکاری که دارندو کارهائی که درزمان درازیا کوتاه‌زندگانی‌خود میکنند وجریان روزگار رابا سرگذشت خود مورد تطبیق ومقایسه قرارمیدهند وبمیل و سلیقه خود تعبیروتفسیر میکند که اگر نه‌چنین باشد وگذشت‌زمان بخودی خوددربدی وخوبی مطلقاً تأثیری داشته باشد هر آینه لازم‌افتد که هرقسمی از زمان درهرجا وبرهمه عالمیان یك نواخت و بی تفاوت بگذرد، اگرخوش است برهمه خوش باشد و اگر ناخوش است برهمه ناخوش بود .

درصورتی که‌اینطور نیست وتفاوتهای بسیار درمیان ادوارمختلف و انطباق آنها بر اقوام مختلف ظاهر میگردد در آن واحد ممکن است یك فرد بشرخوش ونیکبخت باشد و فرد دیگر ناخوش وبدبخت ، وهمچنین یك دوره ممکن است بر ملتی بسعادت و اقبال بگذرد و بر ملت دیگر بفلاکت وادبار . پس باید گفت :

هرچه‌هست از قامت ناساز بی اندام‌ماست . مائیم که‌دورزمان را تحت تأثیر خود درمیاوریم .

مائیم که‌گذشته وحال وآینده را دستخوش افکار و عقاید خود قرارمیدهیم و آنها را بدیا خوب تعبیر میکنیم .

پس چون حال بر این منوال‌است و خداوند متعال در ما چنین

نیروئی آفریده و ما میتوانیم زمان را مسخر ارادهٔ خود قرار بدهیم روا بود که ما نیز مراحل زندگی خود را درمد نظر گرفته و اززمانهائیکه بر ما میگذرد بنفع خود بهره مند گردیده وتجربه‌هائی راکه از گذشته عمر بدست آورده ایم در آینده بکار ببریم و البته آنچه گذشته است دیگر بازنگردد و آنچه از پس آید هنوز درحیطهٔ اختیار مـا واقع نشده است.

پس آنچه ما امروز دردسترس‌قدرت خودداریم زمان حال است و بـاید از این فرصت استفاده کنیم که گفته اند:

ماکان مضی وماسیأتیك فاین قم‌واغتنم الفرضة بین العدمین

اما باید دید که اغتنام از این فرصت و استفاده از این قـدرت و اختیار چگونه باید باشد تا بسود وسعادت ما تمام شود.

بهترین راه‌این اغتنام واستفاده بنظر من این است که آدمی دفتر محاسبه‌ای برای مراحل زندگی‌خود بازکند و آنچه در موارد مختلف بر او میگذرد وهربد وخوبی را که درزمانهای متوالی ازوی سرمیزند همه رادر آن دفتریادداشت نمایدو آنگاه هرچندی یکبار آن‌یادداشت ها را ازمد نظر بگذراند واعمال گذشته خود را در ترازوی تحقیق و انصاف بسنجدومعلوم کند که کدام‌یك ازبد وخوب کارهای او بریکدیگر میچربد. پس اگربدیهای اوازنیکوئیهایش بیشتر بوده است آنرا برای باقی عمر آئینه عبرت قراردهد وسعی نماید که درروزگار آینده از آن بدیها بکاهدو برنیکوئیها بیفزاید و اگر نیکیهایش بر بدیها فزونی دارد بکوشد که‌این‌موازنه‌محفوظ‌بماندبلکه روز بروزسنگینی کفه نیکوکاری بیشتر گردیده و کفه زشتی و بدکرداری هرچه سبك ترشود.

پس چون مرد چنین کند و این موازنه ومقایسه را پی درپی بکار برد وپیوسته میزان اعمال خود را از بدو خوب در دست داشته باشد هر آینه کمتر بخطارود وعمل ناصواب کمتر از او ناشی شود و البته چنین کس را مردی نیکبخت ودور اندیش ورستگار ونیکو فرجام خوانند و اگر جز این باشد و مراحل عمر بر آدمی همه بغفلت بگذرد و هیچ تفاوت و تغییری در گذشته و حال وآینده او از حیث بهبود و اصلاح پیدا نشود وهمه اعمال و احوال او تابع هوای نفس باشد و نیروهای روحی و بدنی که خداوند در اختیار او نهاده است همه صرف شهوات نفسانی شودهمانا بدبخت ترین کس و بیچاره ترین مردوزشت فرجام ترین آدمی باشد.

این است تکلیف وجدانی ووظیفه حقیقی یك فرد آدمی که بخواهد درمدت زندگانی خود راه سعادت پیموده و بصلاح وصواب کار کند و برستگاری جاودانی نائل گردد. و چون یك فرد بشر را تکلیف چنین باشد.

پس یك جامعه وملت درزندگانی سیاسی بطریق اولی باید که این رویه راشعار ووظیفه خوددانسته و پیوسته مراقب احوال خودبوده وآنچه را در تمام مدت زندگانی اجتماعی بروزگاران دراز بروی گذشته و سوانح مختلفی راکه بمرور زمان از خوب و بد وعزت وذلت و اقبال و ادبار بر شئون ملی، و احوال سیاسی او طاری گردیده است از مد نظر بگذراند تا اگر بروزگار گذشته در وظایف اجتماعی ازوی خبط وخطائی ظاهر گشته یاوی را درمشی سیاسی لغزش و غفلتی افتاده است بدان متوجه گردیده ووقایع گذشته راآئینه عبرت آینده قراردهد

و خطاهای رفته را جبران کند .

بلکه ملت هوشمند و مراقب و مترقی آن است که تنها بمطالعه احوال خود اکتفا نکند ودامنهٔ مطالعات خود را بسط و توسعه داده و درتواریخ گذشته مللونحل عالم تتبع هرچه تمامتر کرده و تحولاتـی را که بدورانهای پیشین در احوال و اوضاع اقوام و جوامع بشری پیدا شده ازمدنظر بگذراند وعلل وموجبات صعود و نزول و قوت وضعف و نیکبختی وبدبختی ملل را نیك دریابد وازسر گذشت آنان در کارخود قیاس گیرد و تجارب دیگران را در اصلاح احوال خود بکار بندد .

پس هرملت که چنین باشد وهرجامعه که بدین دستور زندگانی کند هرآینه ملتی بارشد وفضیلت گرددو تاریخ پر افتخار او درصفحه روزگار جاودان ماند واگرزندگانی ملتی نه چنین بود وتصاریف‌زمان بروی‌بغفلت و بطالت بگذرد دیری برنیاید که ارکان ملیت اومتزلزل گردیده وبنای زندگی اجتماعی وی از پای درآید و آثار قومیت او ازصفحه روزگار محوشود ودیگر هیچوقت روی نیکبختی ورستگاری نبیند وهرگز نتواند درمیان ملل و اقوام جهان سربـر آورد و دعوی فضیلت کند و آرزوی بزرگی و سروری داشته باشد بلکه روزبروز بر نکبت و پریشانی او افزوده شود ووقتی از غفلتهای گذشته بهوش آید که جز حسرت وپشیمانی دردست ندارد و آنوقت‌پشیمانی‌سود نخواهد داشت .

من اکنون از آنچه رفته است سخن نمیگویم و ارباب ذوق و حال را بآینده روشنی که اخیراً بدان دست یافته ام راهنمائی‌میکنم .

بخاطر داریم که تقریباً بیست‌سال‌پیش مجله‌ای‌بنام آینده با سعی

وفکر وقلم نویسنده‌ای جوان و دانشمند یعنی آقای دکتر محمودافشار بعرصهٔ وجود درآمد و افق مطبوعات را تا مدتی با انوار افاضات خود منورساخت ولی متاسفانه دیری نگذشت که این کوکب‌درخشان‌بسبب ابرهای تیره که در فضای سیاست متراکم بود منکسف و ازنظر ها ناپدیدگشت و مشتاقان ادب را از دیدار جمال زیبای خود بی نصیب گذاشت.

این روزها شنیدم که این نامه نامی وکوکب فروزان دیگرباره با جلوه وفروغی‌هرچه بیشتردرآسمان مطبوعات‌طالع و ساطع گردیده وعالم‌ادبیات را بنور جمال خودروشن ساخته و باطرز و اسلوبی هرچه نیکوترسخن ازسر گرفته است. ومن با اعتماد کاملی که بصفای نیت و حسن قریحه و توانائی قلم مدیر دانشمند آن دارم تصور میکنم که این مجله گرامی بانامی که برای خود اختیار کرده است برای مطالعات آینده ما خیلی مفید خواهد بود و ازمسائلی در آن بحث خواهد شد که در عالم علم و ادب و اخلاق و سیاست خیلی ارزش خواهد داشت و برای آنانکه بحسن عاقبت و سعادت آینده خود علاقه دارند بس سودمند خواهد افتاد.

پس مطالعهٔ چنین نامه علمی و ادبی را ازدست نباید نهاد واز تحقیقاتی که درآن میشود تمتع کامل باید برد.

بخش دویم

ادبیات و اخلاقیات

هنگام توقف دراسلامبول بمناسبت حریقی که یکشب در آنجا اتفاق افتاده بود یادداشت شد

پرا یکی از اضلاع مهمه اسلامبول است که درامتدادطول شمالی شهر واقع شده وقسمت جدید شهر راتشکیل میدهد. یك خیابان‌طولانی شمالی وجنوبی پرا را بدو قسمت منقسم میسازد عمارات مرتفع شش هفت طبقه‌ای طرفین این خیابان را محصور کرده و بناهای دلکش و تجاریهای مطبوع و حجاریهای ظریف آن با نمایش خود مناظری زیبا و فرح بخش برای عابرین تهیه مینماید. مغازه‌های بزرگ و هوتل‌های عالی و رستورانهای قشنگ طرفین این خیابان را بانواع حلی و حلل مزین مایه حظ بصر واهتزازخاطر واستراحت وانتعاش اهالی‌میگردد.

این خیابان بواسطه حسن منظر وصفای مورد و لطافت هوائی که دارد تفریحگاه عمومی است شاهدان شوخ و شنگ و دلبران زیبا و قشنگ ازهرطرف‌چون‌طاوس‌مست وکبك‌دری خرامانند وعشاق دلباخته دراطراف وجوانب آن واله وحیران طبقات عالیه عمارات‌بواسطه‌ارتفاع خود آسمان دیگری ساخته وخوبرویان پربوش که از غرفه‌های اطراف

و دریچه های کوتاه و بلند سر بیرون میکشند خورشید وار دیدهٔ نظارگیان را از اشعهٔ جمال خود خیره میسازند.

نغمات گوناگون و تزئینات پی‌درپی از هر گوشه گوش مستمعین را لذت بخشیده و نمایشهای شبانه موجبات تفریح خاطر و اشتغال اوقات عمومی را مهیا میکنند.



اتفاقاً شب گذشته مرا با دو سه تنی از یاران مشفق از این خیابان گذار افتاد و روشنائی چراغهای برق که از در و دیوار پرتو افکن بود نمایش و جلوه دیگری بمنظره خیابان داده و ما را سر گرم تماشای خود ساخته بود.

صحبت کنان در امتداد خیابان قدم میزدیم و گوش و چشم بر صنایع خداوندی و مصنوعات بشری دوخته بودیم ناگاه صدای موحشی از دور بگوش رسید.

گوئی رگ جان میگسلاند سازش
ناخوشتر از آوازه مرگ آوازش

چون نزدیك شدیم معلوم شد در آن حوالی حریقی واقع شده و این صدای مهیب بانگ شیپور مأمورین اطفائیه است که برای خاموش کردن حریق با آلات و ادوات لازمه بمحل حریق میشتابند مردم هم از هر طرف بسوی واقعه شتابان گردیده و غوغای روز قیامت بر پا شده است.

شنیدن آن آواز هولناك و مشاهده این پیش آمد ناگوار یکباره حال من و رفقایم را منقلب ساخت تماشای در و دیوار درخشان پرا و

دیدار قد و بالای خوبرویان پری پیکر درنظر ما یك منظره دهشتناکی تشکیل داد صورتهای زیبا وقامت‌های رعنا که ازچپ وراست خودنمائی وجلوه گری میکرد بچشم‌ماچون چهره دیووهیولای عفریت نفرت‌انگیز و وحشت افزا بود، اشعهٔ چراغهای الکتریك که سرتاسر فضای خیابان را منور ساخته بود مانند زبانه‌های آتش دوزخ تیره وجانگزا گردید، نغمات روحبخش که ازهر طرف خنیاگری میکرد کانه ندای مرگ در میداد وغریو لدواللموت وابنواللخراب بگوش ما میکشید.

پس سراسیمه دویدیم و بمحل حریق نزدیك شدیم و دیدیم شعله‌های آتش چون برق آه مظلومان سر برآسمان کشیده و نیران تیره‌اش چون دوددل یتیمان فضای جهانرا تاریك کرده‌است.

تصور بدبختی وبیچارگی حریق‌زدگان از طرفی وتصویر وحشت واضطراب همسایگان که دنباله حریق کی بخانمان آنها خواهد رسید ازطرف دیگرفی‌الحقیقة زندگی را برما حرام کرد.

چنانکه ما تصور میکردیم شاید خوانندگان نیز تصور کنند که مگر ظهور ناگهانی این حال ناگوار که نتیجه‌اش شاید صدها خانواده با ثروت رابخاك سیاه بنشاند وهزاران‌نفوس زکیه رابدیار عدم بفرستد درحالت روحیه اهالی این شهر بزرگ پای تحت تأثیری عظیم بخشیده وهر کس باندازه مقدور در خاموش کردن آتش مدد خواهد کرد یا لااقل متأثر خواهد بود. اما خیر مطمئن باشید که معاینه این فاجعه بزرگ هیچ تغییری باوضاع نداد وهیچگونه تأثیری در کیفیت احوال عمومی نکرد.

سینماها، تآترها، اپراها، کافه‌ها، رستورانها، کازینوها همچنان

بکار خود مشغول بودند و هیچ بیم آن نیز نداشتند که اندك غفلت و سهل‌انگاری ممکن است یك قسمت عمده شهر را بسوزاند. ازدحام وهیجان جمعیتی که بطرف حریق می‌شتافتند فقط برای تماشا وتفریح بود نه برای کمك وامداد!

هنگام مراجعت در نزدیکی محل حریق سه چهار تن را دیدیم که دریکی از کافه‌ها نشسته وزیبا صنمی را درمیان گذاشته پروانه‌وار گرد شمع جمال او دراهتزاز وانبساطند وبسلامت اوباده ناب مینوشند وشاید درجواب ماکه ازغفلت وبی‌حسی آنها صحبت میکردیم مستانه وبا زبان حال میگفتند:

چه وقت این فلسفه بافی وهرزه درائی‌است، پروای حریق‌داشتن یعنی چه، غم دیگران خوردن بما چه مربوط است، آنرا که با چنین رفیق شفیق سروکار است ازحریق وغریق کجا خبردار است، آتشی که عشق این ماهرو در جان ماافروخته است کی‌امان میدهد که غم‌دیگران خورده و پروای حریق شهر داشته باشیم.

یك امشبی که در آغوش شاهد و شکرم
گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

در پایان این بیان حال بریش و سبلت ما نیز تبسمی میکردند که ای ساده لوحان بوالفضول بروید و بگذارید که با این نازنین صنم عیش خود را بپایان بریم.

لب از لبی چو چشم خروس ابلهی بود
بر داشتن بگفته بیهوده خروس

☆ ٥ ☆

این جوابهای اشراقی که از آن جوانان شوخ و شنگ و عاشقان مست وملنگ شنیدیم ما را یکباره از آن تصورات و موهومات فارغ ساخت واعتراف کردیم باینکه:

آنچه گفتند و شنیدیم ز همدردی نوع
شد مسلم که دروغ است ودروغ است ودروغ

☆☆☆

وقتی در انجمنی سخن از شعر وشاعری میرفت وبعضی ازجوانان نوخاسته ادبیات ایران رامورد انتقادواعتراض قرارداده بودند واین چند کلمه بدین مناسبت یادداشت شد

از چند سال باینطرف دیده میشود که برخی ازجوانان روشنفکر و متجدد که معتقد بانقلاب وتغییر اصول قدیمه‌اند لازم میدانند که در ادبیات ایران نیزومخصوصاً دراسلوب شعر وشاعری واصول قواعدعروضی انقلاب و تجددی وارد شود.

این فکر اصلاح وتغیر اصول کهنه قولی است که جملگی بر آنند، زیرا منکرتغییر اوضاع کهنه‌واصلاح معایب وتکمیل نواقص عیناً بکسی ماند که در مقابل مراکب هوائی و نواقل بخاری هنوز معتقد بسواری خرلنگ وشترلوك باشد.

البته کسی نیست که‌انصاف ندهدواعتراف نکند که‌ادبیات‌فارسی‌چه دردوره پادشاهان بزرگ ساسانی و چه در دوره‌های سامانی وغزنوی و سلجوقی وچه در ادوار مختلف دیگر دارای اساسی بزرگ و اصول

وقواعدی متین بوده وبرادبیات غالب ملل برتری داشته است واگر امروز بسبب کهنه شدن اصول و قواعد و داخل شدن سلیقه‌های مختلف واسلوبهای متنوع دچار رخوت و تشتت و انحطاطی شده است ، وظیفهٔ علمای قوم ودانشمندان مملکت است که بنشینند وبا یك طرز استادانه و طرح اصلاح پرورانه روحی را که در ادبیات ایران سریان داشته است تازه کرده باین کالبد ناتوان بدمند .

اما درباب شعرو شاعری که یك قسمت از ادبیات شمرده میشود من نیز باآن افکارجوان موافق وهم عقیده‌ام که تنقیح واصلاح لازم است اما درفکرومعنی نه‌درصورت وترکیب. زیرا اصول وقواعد عروض ایران درنهایت متانت است وبزعم من محتاج بهیچ تغییر نیست .

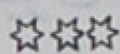
شنیده میشود که بعضی میگویند دامنهٔ عروض فارسی آنقدرعریض و آزاد نیست که شاعرومتکلم بتواند افکارخود را آنطور که میخواهد بصورت شعردرآورده ومقصود خود را ادا کند . من فقط این حرف را هنوز نمیتوانم تصدیق کنم واینگونه‌قضاوت را ازعدم احاطه بفنون واقسام شعروسخنان متنوع استادان میدانم .

زیرا آنانکه بفارسی سخن میرانند اگرازروی تحقیق وانصاف در آثاربزرگان قوم واساتید طایفه مطالعه و پژوهش کنند بخوبی خواهند دریافت که برای جولان سخن میدانی پهنتر وپردامنه‌ترازمیدان شعرپارسی نیست وهیچ مضمونی هرچه مشکل باشد دیده نمیشود که نتوان آنرادر قالب اشعارپارسی بیان کرد .

اقسام بحوروانواع اوزان که درعروض پارسی مقرر شده است به سخنگویان پارسی‌زبان هرگونه اختیارو آزادی میدهد که افکارخودرابهر

صورتی که میخواهنددر آورند وبهرلباس که میخواهند جلوه بدهند.

غزل ، قصیده ، رباعی ، ترکیب بند ، ترجیع بند ، مسمط، مربع مخمس ، مسدس ، مستزاد ، مضمن ، وامثال اینها با اوزان وبحورخفیف وطویل مطبوع ونامطبوع که هریك از آن بشعب کثیره منشعب میشود آیا برای بیان مقصود کافی نیست،انواع مثنویات که چندین بحررا شامل وهر بیتش دارای قافیه مستقلی است آیا برای گویندگان هیچ اشکال باقی گذاشته است ؟



وجدانیات و حقیقت پردازیهای خواجه حافظ شیرازی ، نصایح و تشبیبات ومغازلات شیخ سعدی شیرازی ، تاریخ گوئی و افسانه سرائی و حکمت پروریهای حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی ، الهیات وفلسفیات حکیم سنائی غزنوی، اشراقیات وسیروسلوك شیخ اوحدالدین کرمانی ، معاشقات ومفاوضات حکیم نظامی گنجوی ، خمریات و طبیعیات حکیم منوچهری دامغانی ، سکریات و تحقیقات حکیم عمر خیام نیشابوری ، تنبیهات ومواعظ مولانا جلال الدین بلخی،شکایات ومعاتبات امیرمسعود سعد سلمان ، مناظرات ومخاطبات حکیم ناصرخسرو علوی و مخصوصا قصاید اودر بحرهای نامطبوع، مفاخرات وتنزهات حکیم خاقانی شیروانی، مناظرات وتفننات جمال الدین و کمال الدین اصفهانی، تغزلات وخماسیات رودکی بخارائی وانوری ابیوردی وظهیرفاریابی وادیب صابر ترمذی ، مدایح عنصری وفرخی و عسجدی و امیر معزی ، رسالات و مثنویات و عرفانیات مولانا جامی ، افادات و افاضات و بدایع معتمد الدوله نشاط اصفهانی وفتحعلیخان ملك الشعراء صبای کاشانی ووصال شیرازی وهاتف

اصفهانی، منادمات ومدایح حکیم قاآنی شیرازی وسروش وشهاب اصفهانی ومحمود خان ملک الشعرای کاشانی ، غزلیات مجمر وعاشق وفروغی اصفهانی وهمای شیرازی ، هجویات سوزنی سمرقندی و شهاب ترشیزی و یغمای جندقی وهزاردیگراز این قبیل آیا نمیتواند اسلوب سخنگوئی را برای ادبا وسخن سرایان روشن و آسان نماید ؟

کدام مضمون لطیف وخاطرهٔ بدیع بوده است که هر یک از این بزرگان نتوانسته‌اند بخوبی بیان نمایند وبفهم شنوندگان نزدیک کنند ؟

برای بیدار کردن حس غیرت و شهامت و شجاعت و غرور ملی و وطن پرستی کدام بیان مؤثر تر از شاهنامهٔ فردوسی میتوان سراغ داد ؟

برای تهییج عرق محبت و تشریح اثرات عشق وسودا کدام سخن شیرین‌تر ازخمسه نظامی وغزلیات سعدی میتوان بدست آورد

برای تنبیه غافلان وارشاد بیخبران و شهوت پرستان کدام کلام جامع‌تر ومفیدتر ازمثنوی مولوی ، وغزلیات خواجه حافظ و بوستان شیخ سعدی ، وبیانات حکیم سنائی غزنوی، وقصاید حکیم ناصرخسروعلوی و رباعیات حکیم خیام نیشابوری میتوان پیدا کرد؟

مگراین جماعت جزدر همین بحور و اوزان عروض پارسی سخن گفته یا برای بیان مقصود دچارتکلف وزحمتی شده‌اند؟

اگر با این عرض میدان عروض ووسعت جولانگاه سخن بازبعضی درسخن گفتن عاجز وراجل باشند وتغییرو توسعه‌ای برای بحورو قوافی اشعارپارسی درنظر بگیرند خود دانند ولی نمیدانم آن توسعه وتغییراز چه قبیل و درچه زمینه خواهد بود ؟

مگر اینکه بخواهیم یکباره قید وزن وقافیه را ازمیان برداشته و گریبان خود را ازچنگ روی وردیف رها کنیم والبته آنوقت برچنین سخنی اطلاق شعر نمیتوان کرد. وباز نکته درجای دیگر است که اگر شاعری با این سعه وانبساط میدان عروض نتواند مقصود خود را بصورت شعر ادا نماید هر آینه از بیان آن بی‌قید قافیه واوزان نیز عاجز خواهد بود که همه حرف درقدرت سخن است نه ندرت اسباب وقلت وسائل



بنابراین من بدون اینکه طرفدار اصول قدیمه باشم ورسم محافظه کاری وکهنه پرستی را رعایت کنم فی‌الحقیقة برای تغییرصورت وترکیب شعر وبرهم‌زدن اساس عروض هیچ ضرورتی نمی‌بینم‌وچنانکه گفتم معتقد باصلاح افکار وابداع معانی هستم وبا عقیدهٔ آنان موافقت دارم که میگویند طرز سخن گفتن را باید عوض کرد و حقایق را در یك قالب ساده‌تر وبا یك بیان روشن تر که ملایم اسلوب عصر تازه و ادبای معاصر باشد ظاهر نمود.

آنان را هم که طرفدار برهم زدن اساس عروض وقافیه و دریدن حجاب قید وقاعده‌اند رد نمیکنم که شاید دلایلی که ایشان رای ترجیح عقیده خود دارند قوی‌تر باشد و الغائب علی حجته.

تهران ۱۳۳۲ قمری



بمناسبتی بیکی ازجوانان سخن سرا نوشته شده است

اجازه بدهید درباب شعر چندکلمه خدمت شما عرض کنم :

شعر گذشته از اینکه باید دارای متانت ورزانت واسطقس علمی وعروضی وتا یك اندازه بصنایع ومحسنات بدیعی آراسته باشد درمعانی ومضامین هم بایدیك بداعت وبداهت وتازگی داشته باشد .

طرز سخنگوئی درهرعصر تغییر میکند زیرا بمرورزمان اوضاع عوض میشود وافکار نیز بالطبیعه پیرو اوضاع میگردد .

شیوه شاعری درعصرهای قدیم وروزگاران پیش نوع دیگر بود و حالا دیگر گردآن مداحی‌ها ودروغ بافیها واغراق گوئیها وتشبیبات و تغزلات بی‌مغز و معنی نمیروند که البته خیلی لوس و خنك و بیمزه خواهد بود .

چنانکه درزمانهای پیش هم آنها که حقیقت گوومعنی‌پرداز بودند گردآن یاوه گوئیها نمیگشتند و جزحقایق جان‌پرور ومعانی روح‌بخش چیزی نمیگفتند که سخنانشان هنوز هم طراوات وتازگی دارد .

بعضی گمان کرده‌اند که امروز باید اشعار وطنی ساخت وبنصایح و مواعظ پرداخت بلی این خیلی صحیح وخیلی مطبوع است و جز این نباید باشد که البته سخن بمقتضای حال میباید گفت خاصه اگر مطابق

با حقیقت هم باشد، اما این اشعار وطنی وافکار میهن پرستانه واین مواعظ ونصایح نباید عبارت باشد از مشتی سوء ظن وبدبینی در حق همه کس ونسبت بهمه چیز آنهم با مضامین خیلی کهنه و مبتذل که همه گفته‌اند ودیگر باصطلاح (دمده) شده است، و هم نباید عبارت باشد از کثرت استعمال کلمات مترادف وتکرار پی‌درپی الفاظ متشابه که دلالت برضعف فکر گوینده داشته باشد.

باید فکر کرد ومعانی تازه پیدا کرد ومضامین بکر بدست آورد ویك معنی را پی‌درپی تکرار ننمود که متانت وملاحت سخن را ببرد و شنونده را خسته کند.

ستایش محسنات اخلاقی ونکوهش عادات و اخلاق ناپسندیده و دعوت وارشاد مردم بکسب فضایل و ترك رزایل البته همه وقت خوب است اما هروقت با بیانی تازه وجامه‌ای زیبا وصورتی دلپذیر که متناسب با اوضاع واذواق عمومی باشد وخاطرها را برانگیزد و افکار را تازه کند جامه‌های کهنه رابر پیکر معانی پوشانیدن وبا همان سبك واسلوب دیرینه سخن گفتن وانگهی همه را بیك چوب راندن و خیلی چکشی حرف زدن سخن را خیلی خشك و گزنده میکند و از انسجام و متانت میاندازد امروز بایدگرد معانی تازه و موضوعاتی گشت که هم مبانی اخلاقی داشته باشد و هم از فواید و مصالح اجتماعی بحث کند و هم شنوندگان را رنجه و آزرده نسازد و گرنه سخنگو خود را رنجی بیهوده و زحمتی بی‌حاصل داده رراحت دیگران را برهم زده‌است.

تهران ۱۳۱۸ شمسی

✿✿✿

بدوشیزه ایران سمیعی همشیره زاده خود در آن

هنگام که در دبیرستانهای رشت سمت دبیری داشت نوشته شده است

ایران عزیزم شرح مناظره ومخاطبه شما را باامواج بحرخزر که برای من فرستاده بودید بدقت وتفصیل خواندم واز آن طرز انشاء وحسن بیان لذت کامل بردم وحقیقة چشم من روشن شد ازاینکه شما را دارای چنین ذوقیات واحساسات می بینم .

فقط یك چیز مرا متحیر ساخت که آنچه در سراپای این مقاله غور وتفحص واستراق سمع کردم هیچ نشنیدم که امواج دریا بهمهٔ آن خطابات شیرین وسئوالات حساس شما یك کلمه هم جواب داه باشند و من این مسامحه و خاموشی امواج را برخلاف نزاکت تشخیص داده، و از دور آنها را بمقام عتاب و مؤاخذه درآورده و علت این سکوت را پرسیدم و توضیح قانع کننده‌ای خواستم هیچ عذر نداشتند و بالاخره بتقصیر خود اعتراف کردند وجواب سئوالات شما را آهسته بگوش من اینطور گفتند که همه این جوش وخروش وغلیان وهیجان ونعره وفریاد ماکه موضوع سئوالات ایران‌دخت است برای این بود که گوهری چون ایران را از درون سینه خود بکنار بحر خزر بیفکنیم و این درگرانبها را درخزینه گیلان بیادگار بگذاریم .

این جواب که از روی حقیقت و صمیمیت بود مرا اقناع کرد و این است که واسطهٔ ابلاغ آن گردیده و آرزومندم که شماهمیشه درةالتاج گنجینه‌ادب باشید وسر وسینه فضل‌ودانش واخلاق را زینت بخشاشوید .

تهران ۱۳۰۷ شمسی

پیامی است دوستانه و سلامی برادرانه که در موقع افتتاح پخش فارسی ایستگاه رادیوی کراچی از طرف فرهنگستان ایران بدوستان پاکستان داده شده است

تهران ۱۲ مرداد ۱۳۲۸ شمسی

سحرگاهان درباغ خرمی که هوا نزهت و لطافتی داشت ونسیمی دلکش از هرطرف میوزید و آفتاب جهانتاب ازپس کوههای مشرق بر حواشی افق نورگستری میکرد و ببرگهای سبز درختان رنگ طلائی میداد. من بیدل مستانه‌وسرخوش بهرطرف قدمی میزدم وبهرسوی نظری میافکندم و از هر جانب نوای روحبخش بلبلان غزلخوان و طوطیان شکرشکن میشنیدم وبا این حالت بتماشا وترانه سرائی اقبالی داشتم. ناگاه سروشی پاك سرشت بگوشم گفت (کرا) میخواهی و (چی) را میجوئی؟ گفتم کراچی را میخواهم که شنیده‌ام ایستگاه رادیواش امروز برگ و نوائی دارد و بزبان پارسی پخش صدائی میکند و پیام آشنا میگیرد و میدهد و من اینك میخواهم پیامی دوستانه باشنایان دیرین بدهم و سخنی چند شیرین بگویم و بشنوم که گفته‌اند پیغام آشنا نفس روح برور است خاصه که سخن همه از رشحات قریحه ادبی وفرهنگی واحساسات روح یگانگی وهم آهنگی باشد.

گفت خوش باش که من خود از پاکستان آمده‌ام وهم اکنون باز خواهم گشت وپیام تو بدانجا خواهم برد.

گفتمش بس منت دارم اما زحمت بسیار نمیدهم و بهمین قناعت میکنم که از زبان حال فرهنگستان ایران بدان یاران عزیز و آشنایان

دیرین درودفراوان گذاری واین بیت برخوانی که :

دو دوست قدرشناسند حق صحبت را
که مدتی ببریدند و باز پیوستند

یادداشت روز

مرد خردمندهرگز کسی‌را بی‌خطائی منکرنیازارد ورضای‌خاطر کسی‌را که‌باوی لاف‌دوستی زنده باشد که وی راروزی بدوحاجتی افتد بیموجبی موجه از دست ندهد.

چه خردمندان همه در پی آن باشند که دلهای رمیده را بدام آرند واسباب جمعیت خاطرهای پریشان را فراهم سازند.

شنیدم که مردان راه خدای
دل‌دشمنان هم نکردند تنگ

ترا کی میسر شود این مقام
که‌بادوستانت‌خلاف‌است‌وجنگ

وچون مرد چنان کند که خردمندان کرده‌اند زود باشد که روی دلها بجانب وی گراید وتوجه خواص وعوام بسوی او معطوف گردد. و اگر مرد را وقتی حاجتی پیش آید و آن حاجت بپایمردی کسی برآورده شود باید که آن جوانمردی و نیکو کاری را هرگز فراموش نکند وحق خدمت وی وهمتی که دراسعاف حاجت و اجابت مسئول او مصروف و مبذول داشته است ضایع نگذارد اگرچه آنکس در مقام ومنزلت مادون وی باشد که این خود کفران نعمت است و کفران‌نعمت درشریعت اخلاق گناهی بزرگ وذنبی لایغفر بود. ومرد خردمند هرگز

کاری نکند که منافی اصول اخلاقی و بر خلاف رای صواب و از جاده حق و انصاف دور باشد.

واین خودمر بیخردان وغفلت زدگان را نیکوترین ارشاد وراهنمائی باشد تا براهی روند که خردمندان رفته اند وهمان کنند که خردمندان کرده و اگر نه چنین باشد هر آینه درمیان این دو طایفه وجه تمایز وفضیلت باقی نماند ولازم افتد که نابخردان و بداندیشان درافکار زشت وافعال نا ستوده دلیر شوند ورفتار خردمندان را بدان حجت آورند.

یك اقتراح ادبی واخلاقی

-۱-

عالمی متبحر که برانواع علوم واقف باشد واز تعلیم آن بطالبان علم و معرفت خودداری کند .

-۲-

استادی هنرمند که‌ازهنرهای گوناگون‌بهره‌مند باشد واز آموختن رموز دقیق فنی بشاگردان وهنرجویان بخل ورزد .

-۳-

طبیبی حاذق که ازعیادت بیماران تهیدست و معالجه دردمندان بی بضاعت تن باززند .

-٤-

وزیری‌روشن رأی‌که در خدمت پادشاه تقرب یافته و طرف‌وثوق و اعتماد وی قرارگیرد وسخنانش را دروی رسوخ و تأثیری تمام بودو او آنچه خیر وصلاح ملك و ملت در آن باشد در حضرت وی عرضه ندارد و مصالح عمومی را فدای اغراض و مطامع خود قراردهد .

-۵-

حاکمی دادگستر که حفظ وصیانت حقوق بندگان خدا رابدست اختیار و اعتماد وی گذاشته باشند و اوبعلت حطام دنیا از احقاق حق

مظلومان و ستمدیدگان اغماض روا دارد .

-٦-

خطیبی فصیح که بانواع سخنرانی قادر و مسلط باشد و از اعلای کلمه حق و گفتن سخن صواب زبان بربندد .

-٧-

توانگری بزرگ که با داشتن مال فراوان از تفقد احوال بینوایان و دستگیری مستمندان و بیچارگان دست بازدارد .

-٨-

خداوند خرمنی انبوه که خوشه چین گرسنه را از انبار احسان خود دور ساخته و بمشتی گندم سد جوع او نکند

-٩-

شناگری چیردست که غریقی را درامواج خطر و گرداب بلا بیچاره بیند واورا از ورطهٔ هلاکت نجات ندهد .

-١٠-

پیری میفروش که خمهای فراوان شراب در میخانه داشته باشد و جرعه‌ای از آن بکام میخواره‌ای مخمور نریزد .

-١١-

صاحب جمالی شوخ‌چشم که تواند عاشقان دلباخته را با یك نگاه دلنواز بنوازد و ننوازد .

-١٢-

خوبروئی شکردهان که تواند کام مشتاقان ناکام را ازیك بوسه روانبخش شیرین سازد و نسازد .

-١٣-

باغبانی چمن آرا که در باغ خود انواع گلهای زیبا و سروهای رعنا وریاحین معطر و فواکه خوشگوار بپروردو تواند در باغ برروی تماشاچیان بگشاید ونگشاید.

-١٤-

خوش آوازی نغمه پرداز که تواند با یك سرود مستانه و ترانه عاشقانه دلهای خسته را بوجد و نشاط در آورد و نیاورد.

-١٥-

رامشگری دلنواز که تواند با یك نوای نی وخروش چنگ خاطرهای افسرده را مسرور و شادمان نماید ونتماید.



بدین گونه اشخاص درقاموس بشریت چه نام میتوان داد ودرناموس جوانمردی چه قدر وقیمت میتوان نهاد.

بخش سیم

اخوانیات

از تبریز بتهران در پاسخ نامهٔ یکی از دوستان عزیز بر سبیل مزاح وطیبت نوشته شد

دوست عزیزم پیش از آنکه بجواب مرقومات شریفه بپردازم اجازه میخواهم معمائی را حل کرده ونام شریف را بقول خودتان تجزیه وتقطیع وبقول فرنگیها آنالیز نمایم:

شیخنا الاعظم و استادنا الاعلم شیخ . . . خان ایده‌اله تعالی یسمی بجملة مرکبة من لقبین وهما الشیخ و الخان ومن اسمین وهما . . . فاما الشیخ مأخوذ من (شیخان گمراه) و اما الخان مکسوب من (الخوانین المندرسة) فمن شاء ان یدری معنی تلك الجملة اللطیفة الملمعة یتیه فی واوی الحیرة ویتردد فی اسم شیخنا المکرم هل هی تمامها ای مجموع جملة (شیخ . . .) اوبعضها و من قال ان هذا الترکیب متداول فی غالب الاسامی کما یقال (میرزا غلامعلی خان) و(میرزا عبدالحسین خان) فلیعلم ان بینهما فرق کثیر لانه یوجد بین میرزا وخان تناسب و تجانس لایوجد بین الشیخ و الخان و شیخنا الاعظم جمع الاضداد و رکبها ترکیبا عجیبا ونعم ما قال الشاعر بمارماهی نه‌مانی‌ماهئی ونه مار .

خوب آقاجان عزیزم قربان شما بروم چه داعی داشته‌اید که چنین نام ملمعی را برای خود اختیار فرمائید که گاهی باقتضای جنبه خانی و اعیانیت خود را اهل نم بقلم بدهید وعرق ارومی تقاضا فرمائید و گاهی بتحریك عرق آخوندی و شیخیت از آن تبری جسته و گناه تقاضا را بگردن بیچاره آقازاده بیندازید ؟ چه ضرر دارد که زنگی زنگ باشید یا رومی روم اما شما را بخدا هرچه میشوید بشوید آخوند نشوید که ازمثل شمائی با آن فضل ودانش وذوق و معرفت و روح ومعنویت هیچ پسندیده نیست. اگرهم میخواهد آخوند وشیخ باشید لااقل شیخ گمراه نباشید واجازه بدهید که از عرق ارومی قدری اگر چه بنام آقازاده هم باشد تقدیم کنم که گاهگاهی رطوبتی بدماغتان بدهد.

بکوك قطعه بنده که بمناسبت سهند و سرخاب ساخته شده بود رفته و داد سخنوری داده بودید بلی عجب است که بنده در میان اینهمه گرفتاریها مجال گفتن شعر هم داشته باشم اما عزیز من تنهائی را چه دیده‌اید نمیدانید شبها که بعد ازفراغت از کارهای اداری بکلبه وحشت وگوشه غربت میایم تنهائی چه قدرمؤثر میشود. در چنین حالتی البته این مهملات هم ازطبع سرریز میکند . اگر چندی صبر فرمائید اشعار ترکی بنده هم بسمع شریف خواهد رسید آنوقت خربیار و باقلابار کن.

دراوایل رقیمه شریفه که درموضوع سرخاب وسهندداخل شده بودید حیرت داشتم که شما راچه افتاده که درمعقولات دخل وتصرف میفرمائید شما را با شعرو شاعری چه کار است ، ولی بعد دیدم که ماشاءالله باین مناسبت رباعیاتی هم فرموده‌اید ومعلوم شد حضرتعالی هم خدا مرگتان ندهد هم ملائید وهم شاعر.

پس حالا که اینطور است خوب است با زبان همدیگر صحبت بداریم بنده اگر گاهی مهملاتی میبافم میفرستم که ملاحظه و اصلاح بفرمائید حضرتعالی هم اگر مستعملاتی انشاد میفرمائید بفرستید و منتظر اصلاح هم نباشید زیرا قابل اصلاح نیست.

همین همزبانی است که بنده را بمهمل نویسی واداشته و این جفنگها را درجواب آن جفنگها پرداخته‌ام کلوخ اندازرا پاداش سنگ است.

فدای شما حالا دیگرخوب است قدری معقول بشویم و ادب را بیش ازاین ازدست ندهیم.

حقیقة چه قدرصفافرمودید و کرم کردید که بیاد بنده افتاده و برای جراحات قلب هجران کشیده‌ام با کلک و بنان شفا بخش خود مرهمی ساخته وفرستاده‌اید.

زیارت رقیمه شریفه بقدری بمسرت واهتزازم آورد و دردفع هم وغمم تاثیر بخشید که ازوصف آن عاجزم کراراً خواندم ولذت بردم.

چه خوب بود اگر بهمین یکدفعه قناعت نمیفرمودید و گاهگاهی هم ازاین نابرهیزیهای ادبی میکردید که گذشته ازحسن بیان وفصاحت منطق لطافت وروحانیتی در کلمات باهرات هست که مایهٔ تغذی روح وتشفی قلب وتسلی خاطر میشود.

درخاتمه بجناب آقای اقتدار وحسن بنده زاده غبطه میبرم که ازفیض صحبت شریف بهره‌مند میشوند ومن محروم وبی نصیبم والسلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته.

تبریز دیماه ۱۳۱۱ شمسی

هم از تبریز بر سبیل مزاح بمرحوم جناب

تویسرکانی که از دوستان صمیمی من بود نوشته‌ام

یك شغالی رفت اندر خم رنگ وندر آنجا کرد یکساعت درنگ

پس بر آمد یال ودم رنگین شده کای منم طاوس علیین شده

به‌به عجب عجب رفیق هارن ولات که چندی قبل با صوت محزون دلفریب برسر منابر (اندر وطن غریبم و بیمارم ای پدر) میخواند یکباره پس ازدوره گردیها وصحرانوردیها بجای اینکه بمناسبت چند ماه توقف درتبریز ترکی بلغور کند ترك پارسی گو شده و کارت تبریك بفرس قدیم چاپ میکند وسخن ازخور و بره میراندودم از آخشیج و آریان میزند گر بماند سال دیگر قطب دین جعفر شود.

خوب رفیق موخوبم رن‌ولاتم نمزانم تو چته که‌میخواهی این کارت بازیها وفارسی پردازیها را بخرج من بدهی و بجای اینکه بعد از ورود بتهران مثل آدم کاغذ نوشته ومرا ازجریان کارخود آگاه کنی دراین‌مدت هیچ ننوشته و فقط در این ایام عید خواسته‌ای با این کارت فارسی سره ایرانیت خودرا ازطرفی وفرنگی مآب شدن راازطرف دیگر ثابت‌نمائی، جان من من‌و شما را باین حرفها‌چه.

باری‌واقعاً، ازقرائت کارت شریف‌محظوظ وازاظهار لطف وتبریکی که فرموده‌بودید بی اندازه ممنون شدم انشاءالله این عید بزرگ باستانی بر حضرتعالی هم مبارك است ودراین سال تازه بوجود عزیزت خیلی خوش خواهد گذشت.

یکی ازدوستان ادبیات نوظهوری اختراع کرده واین چندبیت از

آن جمله است که برای اطلاع خاطر شریف نقل میشود :

گربه ای دارم براق بن بوقون هم قلچماق میزند صول را بصاغ
گه بقزوین کو نج باغ میخورد روغن چراغ گه به تبریز از اطاق
با هزاران طمطراق میخرامد سوی باغ عاقبت بی دل دماغ
کره ها را کرده یاغ میرود سوی عراق تا کند استینطاق

ایام سعادت بکام باد
۱۳۱۲ شمسی

هم از تبریز در پاسخ نامه ای که چندتن از دوستان عزیز و محترم با امضاهای مجتمع نوشته و فرستاده بودند نوشته شد

السلام علی الذوات المکرمة والارواح المجسمة السلام علی اخوان الصفاء واعوان العشق والوفاء السلام علی الموالی العظام والمخادیم الکرام السلام علی منهم من اکمل العطیات ومنی علیهم افضل التحیات

مریزاد دست چمن آرائی که ورقی از برگ گل ساخته وطبقی از نرگس وسنبل پرداخته درهر گوشه اش عطری آمیخته وبهر حاشیه اش عبیری فرو ریخته و آنرا بدست باد صبا داده و بسوی بلبلی بی برگ ونوا فرستاده که دستش از دامان گل بریده ودر قفسی تنگ و تاریک خزیده نه در باغ و بوستان پای ورود دارد و نه با هزار دستان یارای نغمه و سرود .

باد آمد وبوی عنبر آورد طبق در برابر چشم بلبل گرفت وعطر وعبیرش در اطراف قفس پراکند بیچاره بوی گلشن جنان مست کرد که دامنش از دست برفت .

ناگاه نغمه داودی بگوشش رسید و بهوشش آورد اندك اندك رمقی گرفت ومعلقی زد قفس را درهم شکست و بخرمن گل درآویخت. ازهر گل بوئی برد واز هر رایحه روحی تازه کرد از هر بسته تمتعی گرفت و با هر دسته تعشقی وتغزلی آغاز نهاد، میخواست نقد جان نثار کند اما چندان مست ومدهوش بود که ندانست این نقد ناچیز پیش که گذارد واین نثار ناقابل بپای کدام یك افشاند.

عاقبت بضاعت مزجاة خویش برطبق اخلاص نهاد و بر سر دست گرفته و بدین ترانه مترنم گردید: سودا چنین خوش است که یکجا کند کسی.

قربانتان بروم عجب لذتی داشت زیارت مرقومه‌ای که بهیئت اجتماع در آن قلم فرسائی شده و هر یك از آقایان عظام بخط شریف خود در یك قسمت آن رقمی‌زده وعنایت ونوازشی فرموده بودند.

هیچ حسد نمیبرم و غبطه نمیخورم باینکه آن ذوات مقدس در آن جاهای خوب وهواهای خوش بتفرج وتنزه میپردازید وبساط سبزه را بپای نشاط لگدکوب میفرمائید وبنده دراین فصل بهار در گوشه‌ای نشسته واز شدت سرما و طوفان برف وباد جرأت بیرون رفتن و یارای نفس کشیدن ندارم همینقدر آرزو میکنم که من نیز روزی از این بند و قفس رهائی یافته و در حوالی آن گلهای محبت و صفا نغمه خوانی وغزلسرائی کنم

یاد آرید ای مهان زین مرغ زار

هر صباحی در میان مرغزار

این روا باشد که من در بند سخت
که شما بر سبزه گاهی بـر درخت

غزل بی بدل حضرت مفتاح روحی فداه که اثر نغمه داودی داشت حقیقة روحم را تازه کرد. همه فضایل وهنرها را در ایشان سراغ داشتم مگر شعر را آنهم بدین خوبی وزیبائی نفس روح پرور ایشان بنده را نیز با همه خاموشی بگفتار در آورد و مزخرفی چند پرداختم که لفا ملاحظه میفرمائید.

بلبل از فیض گل آموخت سخن‌ور به نبود
اینهمه قـول و غـزل تعبیه در منقـارش

تبریز فروردین ۱۳۱۱ شمسی

☆☆☆

در آن هنگام که باستانداری استان چهارم برضائیه روانه بودم بفرهنگستان ایران نوشتم

☆☆☆

از آن پس که بفرمان همایون شاهنشاهی استانداری استان چهارم بمن بنده واگذار شد و بر سرانجام فرمان همایون برآمدم همه در پی آن بودم وچشم همیداشتم که مگر انجمن فرهنگستان برپا شود و من در آنجا بدیـدار خجسته کارمندن گـرامی و همکاران ارجمند خود برخوردار و کامیاب گردیده آئین درود وبدرود بجای آورم. اما در این چند روزه انجمنی برپانشد ومن بآرزوی خود دست نیافتم اینك بادلی آرزومند از تهران بسوی آذربایجان میروم و این نامه نیازمندانه را

دربر آن دانشمندان فرزانه و استادان بزرگ بباز نمائی مهرهای درونی خود برمی‌انگیزم .

پیوند بستگی و پیوستگی من بنده بدان بنگاه دانش و فرهنگ گسیختنی نیست وهرجا که باشم و بهرجا که بروم همچنان روی وراهم بدان فرزانگان و دانشمندان است و چشم و گوش بدانچه گویند و نگارند .

در آنجانیز خواهم کوشید که مگر درزمینه نگارشها و آموزشهای فرهنگستان ایران کاری بسزا کنم .

تهران خرداد ۱۳۱۸ شمسی

☆☆☆

از رضائیه بمرحوم حسن اسفندیاری

(محتشم السلطنه) رحمة الله علیه

در آن هنگام که بریاست مجلس شورای ملی انتخاب شده بود نوشته شد

قربانت شوم برای کسی که در پی مقصودی میرود و انتهازفرصت میکند کافی‌است که هر پیش آمدی شوق واحساس درونی اورابرانگیخته هدف مقصود او واقع شود .

برای بنده که پس از دور شدن از تهران و محروم ماندن ازفیض زیارت حضرت مستطاب عالی‌پیوسته درصدد آن بودم که وسیلتی بدست آورده وعرض ارادتی بکنم .

چه وسیله و بهانه بهتر از تازه شدن دوره تقنینیه و گشایش مجلس دوازدهم و قرار گرفتن چنان مرد بزرگوار بر صدر بنگاه مقدس قانونگذاری است .

واقعاً چه خوشبخت است ملتی که زمام ریاست مجلس شورای ملی او در دست بزرگ مردی باشد خداشناس و میهن پرست و دارای قبول عامه و نفاذ کلمه .

اتته الریاسة منقادة   الیه تجر باذ یالها
فلم تك تصلح الاله   ولم یك یصلح الالها

و نیز چه خوشبختید حضرتعالی که توانسته‌اید و موفق شده‌اید که در این دو سه دوره ریاست خود وظایف ملی وحدود نمایندگی خود را در مقام ریاست باین خوبی وشایستگی ومتانت و شرافت انجام داده حق خدمتگذاری خود را بمیهن وملت ادا فرمائید .

چنین موقعی را مغتنم میشمارم که مجلس شورایملی را بوجود مسعود حضرت مستطاب عالی بچنین موفقیت تبریك وتهنیت گفته وامیدوار و آرزومند باشم که در این دوره نیز بخدمات بزرگتر و موفقیتهای گرانبهاتر نایل گردیده ودوره دوازدهم را با همان میمنت وسعادت که درنطق افتتاحیه فرموده‌اید بپایان ببرید .

در آن انجمن شاد باید نشست
که مردی بود بر سرش حق پرست

رضائیه ۱۲ آبان ۱۳۱۸ شمسی

از رضائیه بیکی از دوستان تهران که سیدی جلیل‌القدر واز مبرزین اهل منبر ودر موسیقی استادی زبردست و بامنش از چهل سال پیش روابط دوستانه در میان بود نوشته شد

یقول عربها یاعرب مابها جعلت فداك جاء الکتاب وجائنی روح وریحان وراحة

نامه گرامی بقدری خوش رسید و بطوری دلنشین شد که شرح دادنی نیست چه درهر کلمه‌اش یك روح لطیف از مودت وصفا نهفته‌بود وهرجمله‌اش افاده یك معنی روانبخش میکرد .

آقـای عزیز وسید بزرگوارم جان و دل من باینگونه ترانهای جانفزا ودلنواز خیلی آشنا و مشتاق است و امروز در اینجا که یکسره از آن نغمات فرح بخش بی‌نصیب مانده‌ام نـزول این رشحات صفوت و مودت چون شربت خوشگواری است که‌بکام خشك وگلوی‌خشکیده‌ام بریزند یا ابری که دربیابان برتشنه‌ای ببارد .

آن روح حساس که یك روز در ایـام جوانی آنگونه اشعار را بیرون میریخت هنوز درمن باقی وزنده است منتها آن مشوقها فعلا در میان نیست و اگر نتوانم بتقاضای آندوست گرامی و سید جلیل القدر جواب مثبتی بدهم وازاشعار تازه چیزی تهیه و تقدیم کنم گناهی ندارم اگر فیض روح القدس باز مددی فرماید شاید همان ناله‌های عاشقانه از این دلخسته برآید ونغمه‌سرائی کند .

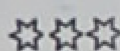
رضائیه اردی‌بهشت ۱۳۱۹ شمسی

هم در رضائیه بیکی از ادبای فاضل آنجا

که خط را نیز خوب مینوشت وغالباً با هم

مصاحبهٔ ادبی داشتیم نوشته شد

فدایت شوم نامه خط شریف چون شاخه شمشاد که برگهای گل نیز بدان پیوسته بود رسید ومایه خرسندی بسیار گردید که هم صورت زیبا داشت وهم معنی شیوا از حسن خط فراوان بردم و از طرز بیـان بهره بی‌پایان برداشتم. چکامه مستزاد فصاحتی بکمال داشت و قطعه تاریخ را رزانتی بسزا بود وغزل شیرین حلاوتی بی‌اندازه بخشید دو یا سه بارش خواندم و بر آن طبع گهربار وخامهٔ زرنگار آفرینها گفتم هرچه از این نفایس آثار ونوا در افکار بیشتر بهره‌مندم فرمائید بیشتر ممنون میشوم



از کابل بیکی از دوستان دانشمند تهران که

سیدی محترم ونیك خوش مشرب و بذله‌گووشیرین سخن بود در پـاسخ نامه اش بر سبیل مطایبه دوستانه نوشته شد

هرلحظه بشکلی بت عیار بر آمد   دل برد ونهان شد واقعاً در کارورفتار جنابعالی سخت حیرانم گاهی با قامت رعنا مانند صنوبر و تبریزی درتبریزخرامانید. گاهی باغ وراغ مراغه را از گل رخسار خود مزین میفرمائید. گاهی روضه رضوان رضائیه را ازرایحه مشکبوی انفاس طیبه معطرمیسازید. گاهی از غرب بشرق پریده مشهد مقدس را محل

شهود انوار تجلی قرار میدهید و هنوز مردم آنجا را از لذت دیدار واشعه انوار خود کامیاب نفرموده سر از تهران بیرون میاورید.

یاللعجب این سرعت سیر را در کجا آموخته واین پروازهای برقی ونشیب وفرازهای غربی وشرقی را از کدام هواپیما فرا گرفته‌اید. اسمش را طی‌الارض باید گذاشت یا خرق‌الهوا؟ بنده که از کارهای سرکار هیچ سر در نمیبرم و نزدیك است عرض کنم آقا جنید یا فرشته یا جزء رجال الغیب یاشیی ماسوی‌الاشیاء وطورماوری‌الاطوار اما همینقدر تشکر دارم که هرچه هستید و هرجا هستید بنده را فراموش نمیفرمائید.

آن ملاطفتهای غائبانه تبریز، آن مجاملتهای حضوری مراغه، آن مفاوضتهای گرم و شیرین رضائیه، آن تفقدهای غریب نوازانه مشهد، این یادآوری واحوالپرسی که اخیراً از تهران فرموده‌اید همه پیش نظرم رژه میدهد وهیچوقت فراموش نمیکنم وفراموش نمیشوید. حاشا وکلا چه‌طور ممکن‌است فراموش شوید درصورتی که دردل وجان جای‌دارید ودرچشم سر وسر منظور ومجسمید.

چه خوش بود آنروزها و شب‌ها که در رضائیه با حضور آقای ودادمی نشستیم و آن صحبتهای شیرین ومناظرات علمی وفلسفی را در میان‌داشتیم وهرچه آقای وداد برلجاج واحتجاج منطقی خود میافزودند من‌ازشنیدن بیانات شیرین وسفسطه‌های اصولی جنابعالی‌محظوظ میشدم ولذت میبردم وبوجود عزیزتان بیشترعقیده بیدا میکردم.

ایکاش آن طی‌الارض و سرعت سیر خود را بطرف شرق بیشتر امتداد میدادید و همانطور که در نامه گرامی اشاره فرموده اید چند صباحی بکابل تشریف میآوردید اگر آقای وداد اینجا نیستند

بحمدالله پیش بنده هرچه هست وداد است ومحبت است وصفاولی افسوس که راه خیلی دور ودراز است ووسایل ومناسبات چنین مسافرتی خیلی کم والاصدگونه ساحری میکردم تا شما را از بابل بکابل بیاورم.

حالا که بحمدالله باکمال صحت وسلامت در تهران تشریف دارید و با آن رفقای خوب و یاران موافق بسر میبرید و همه قسم افاضه و استفاضه میفرمائید قدر آن نعمت ها را خوب بدانید که خوب نعمتی است، بویژه با برادری یگانه یا پسری فرزانه مانند آقای طباطبائی که دیدارش راحت روح است و صحبتش مایه فتوح. اگر زحمت نباشد خواهش میکنم سلام مشتاقانه ام راخدمت ایشان ابلاغ بفرمائید والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته.

کابل ۱۳۲۰ شمسی



هم از کابل بدوست دانشمند آقای محمد حجازی

مطیع الدوله نوشته شد

دوست دانشمند گرامی بنده از دیرباز بنیروی فکر وقدرت طبع و توانائی قلم سر کارایمان داشتم اما نمیدانستم که دارای جنبه اشراق هم هستید.

وصول نامه مشکین ختامه که در ۲۹ بهمن مرقوم داشته ونسخه های گرانبهای (آئینه) را بدان پیوسته وگل را بسبزه آراسته بودید، این معنی را خوب روشن و برهانی کرد که از راههای دورهم حال مخلصان را می بینید و آگاه میشوید که چه میخواهند وبچه چیزها نیازمندند. آری

کسی که باافکار تابناك خود یك چنین آئینه سرا پا نما میسازد و در برابر مشتاقان آرزومند میگذارد عجب نباشد اگر ببینید و بداند که برای تنهائی و تسلی خاطرچون منی در این گوشه غربت چه چیز ها بکار می آید .

آئینه حجازی بهترین ممثل افکار واحساسات عاشقانه و گویاترین نماینده احوال و اخلاق جامعه است و این تمثیل و تشریح را طوری ماهرانه و استادانه مانند پرده سینما از جلو چشم خواننده میگذراند و نشان میدهد که شخص تا میخواهد بمحیط زندگانی اجتماعی آشنا و امیدوارشود یك حال نومیدی و انقطاع باو دست میدهد وهمین که میخواهد نا امید ومأیوس گردد وحالت شوق ونشاط و امیدواری در او پیدا میشود واین تحول و تبدل پی درپی سبب میشود که هرچه‌شخص در این آئینه بیشتر مینگرد ببدایع جمال او و ظرایف اصول اخلاقی بیشتر متوجه میگردد.

بنده موضوع نخستین را که خواندم بقدری شیرین ودلچسب دیدم که بی‌اختیار بموضوع دویم برداختم ولذت‌دویمین موضوع مرا بی‌درنگ بموضوع سیم کشانید و همچنان پیش رفتم تا همه را از آغاز تا انجام خواندم و بران کلاك وبنان آفرینها فرستادم چه خوش است که تامی‌توانید از این لطفها بفرمائید و از این فیضها برسانید که بی اندازه آرزومندم وممنون و متشکر میشوم .

کابل فروردین ۱۳۲۰ شمسی

نیز از کابل بمرحوم رشید یاسمی فرستاده

شده است

بعضی تصور میکنند که در میان دوستان هنگام دوری و جدائی یگانه‌وسیله افاضه و استفاضه‌همان تعاطی رسائل و تبادل مکاتیب است.

این اشخاص برای اینکه بر اشتباه خود واقف شوند و ازقشراین قید بیرون آیند خوب است بروند و ازخامه گوهر بار دانشمند عزیز رشید یاسمی بپرسند تا ببینند که این بی روح ذیروح و این سحار قهار بی آنکه بعنوان (فدایت شوم وقربانت گردم) آغاز سخن کند ویا از (سلامت‌مزاج کثیرالابتهاج) استخبار و استشباری نماید قطعاتی از آثارخود برای دوستان بتحفه و یاد بود میفرستد و بیک کرشمه دو کار می کند.

بهترین شاهد ونمونه نسخهٔ اندرزهای (اپیکتوس‌حکیم است) که بقلم رشید و توانای رشیدی با بهترین طرزو خوشترین بیان ترجمه شده و ندانم بتوسط کدام‌پیک ناهوریا نامه بر بدست من افتاده است. لطافت معانی گفتار حکیم بزرگوار از طرفی و عذوبت الفاظ ترجمه رشید دانشمند از طرف دیگر در اعماق روح و زوایای قلب من نفوذ و تأثیری هرچه تمامترکرد.

مریزاددستی که مر دوستان را　　دوای دل و راحت جان فرستد

کابل ۱۳۲۰ شمسی

هنگام مسافرتی که هواپیما بسواحل خزر

میکردم این نامه را بچند تن از دوستان عزیز و

محترم که درتهران مجمع انس و دورهٔ الفت

و محبتی صمیمانه داشتند نوشته شد

گریب گریبانم گرفت وطبیب بدرمانم پرداخت . عاقبت بفشار آن و اشاره این ناگزیرشدم که اززمین بر آسمان پرواز کنم و ازاوج هوا بموج دریا نزدیك شوم لاجرم حالا بادلی بیچاره وجگری صدپاره بمیدان طیاره میروم و برای تغییر آب وهوا تقدیر کار خود بدست آب وهوا میدهم .

در این حال تنها دلم خوش است باینکه از این محیط تنگ و تاریك بیرون میروم و درفضائی روشن و آزاد پرواز میکنم . اما چه فایده که سیر این قوس صعود بیش از ساعتی طول نخواهدکشید ویکی دوساعت دیگر باز درگوشه دیگری از این خاك نزول خواهم کرد . هرجاهم که بروم آسمان بهمین رنگ است .

ولی من درمیان این زیروروها ونشیب وفراز ها از این محیط بیرون نتوانم بودواگر دقایقی چند درهواپرواز میکنم میروم‌ونمیرود و ناقه بزیر محملم چرا بروم وکجا بروم این خاك خاك وطن من است و این محیط محیط نشوونمای من وعرصه زندگانی من بد است یا خوب همین است که هست ازاینها گذشته مرا در این مرز وبوم وکوی وبرزن که ازآن بیرون میروم‌چشم بگوشه ای بسته است و دل بمحفلی‌پیوسته که چند تن از سروران عظام وموالیان گرام در آنجا گرد هم آمده

ساز وصحبتی خوش دارند وانس و الفتی گرم گرفته اند دم از هرچیز میزنند و سخن از هرسنخ میگویند جز از سیاست که گرد آن هیچ نمیگردند و پیرامون چنین حرفهای پوچ هیچ نمیروند هرخوب وبد که دارند بیکدیگر میگویند وهرتوپ وتشر که میخواهند بهمدیگر میزنند یکی با ابروی ترش میاید و باروی خوش بیرون میرود یکی با دست خالی می نشیند و با جیب پر برمیخیزد و درهرحال هرچه هست همه مهراست ووفا ومحبت است و صفا سخن این بدان هنیئاً لك پاسخ آن بدین که بادت نوش امیدوارم که همیشه جمعشان جمع باشد و دمشان گرم تا من نیز با این دل خسته و سینه نالان درآسمان و زمین طیران وجولانی کرده بایاری خداوند زمین وآسمان بزودی باز گردم و عهد ارادت را تجدید کنم.

تهران ۱٤ اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی

درپاسخ نامه آقای صادق صادق (مستشارالدوله)

که در هنگام رنجوری من از آسیبی که بدستم رسیده بود بتفقد واحوالپرسیم نوشته و عیادتی که فرموده بودند نوشته شد

قربانت شوم اگردستگیری دردنیا مفهوم ومصداقی داشته باشد همین عمل است که حضرتعالی بجای آورده اید و مرقومه ای که بتفقد احوال مندست بسته دلشکسته صادر فرموده اید. حقیقتاً این دلنوازی و باز جوئی که از حالم فرموده اید قوتی بقلب و نیروئی بدستم داد و رنج و آسیبی را که ببازویم رسیده بود فراموش کردم علی الخصوص

که در پهلوی این تفقد نامه یك نسخه شربت گوارائی هم که معجونی از انواع فواکه و ریاحین بود گذاشته بودید و تجرع آن مایه تفریح دل و تشفی خاطر گردید. این بیت هرچه هم کهنه شده باشد هروقت که استعمال میشود باز تازه است.

مریزاد دستی که مر دوستانرا دوای دل وراحت جان فرستد

تأثیر این شربت خوشگوار در مزاج من چندان قوی بود که طبع بنده را نیز بشوق و هیجان آورده و بیتی چند در همان وزن و قافیه مخصوصاً با قید التزامی که فرموده بودید تلفیق کردم اما این کجا و آن کجا آن یك حقه پر از مهر و محبت بود و این یك پر از درد و مشقت. آن همه نوش بود و این هم نیش چه باید کرد از کوزه همان برون تراود که در اوست زیرا بنده در موقع تلفیق این ابیات بقدری از دزد دست در رنج و تعب بودم و از بی نظمی و آشفتگی اوضاع که سلامت عبور و مرور را هم از مردم سلب کرده است در خشم و غضب که این ناله‌های زار خواه ناخواه از گلویم بیرون میآمد بویژه که آنرا بحضرتی عرضه میداشتم که خود طبیب روحانی من است.

اینها همه درست اما این شرمندگی را کجا توانم برد که حضرتعالی راهی دور و دراز از شهر بشمیران طی فرموده‌اید و براهنمائی غلطی یکسر بصاحبقرانیه تشریف برده‌اید در صورتی که اقامتگاه بنده باغ واقع در فاصله میان صاحبقرانیه و منظریه است نه درخود صاحبقرانیه. بجبران این شرمساری باید قرآن و شمشیری براین دست آویخته بگردن بیاویزیم و حضورتان بیایم که یا بقرآن عزیزم به بخشید و یا بشمشیر تیزم بکشید.

گر بکشی حاکمی ور بنوازی رواست .

باز جای شکر باقی است که بحمدالله دست راستم برجاست و توانسته است بتنهائی این چند کلمه را عرض کند .

تهران ۲۸ شهریور ۱۳۲۴

درششم فروردین ماه ۱۳۲۵ که جشن سالیانه

نوروزی در مرکز کانون هدایت افکار برپا بود

بمجمع عمومی کانون نوشته شد

بوسیله هیئت مدیره کانون هدایت افکار

مجمع عمومی کانون هدایت افکار

بیاد دارم و شاید آقایان محترم نیز بیاد داشته باشند که بنده پارسال پائی داشتم و راهی میرفتم و بکانون هدایت افکار آمد و شدی میکردم و انجام وظیفه‌ای مینمودم چنانکه در گردش عید سال گذشته یك شب هم در مجمع عمومی حاضر شدم و در آن محفل انس والفت سعادت دیدار عزیز دوستان گرامی ومحترم را دریافتم. شادباشها گفتیم صحبت‌ها داشتیم مفاوضه‌ها کردیم وشبی با کمال خوشی وخوش بینی و امیدواری گذرانیدیم . از آن تاریخ یکسال تمام گذشته ودرظرف این یکسال‌هزاران تغییرات وتحولات دراوضاع عالم واحوال ملل پیدا شده است ومن شکر میکنم خدای راکه درمیان همه این تغییرات کانون ما همچنان پای برجا وفروزان است . من نیز بهمان علاقه ودلبستگی که بدان مجمع دانش وتقوا داشتم یافتم.

لیکن متأسفانه درنتیجه معامله پاپاپائی که روزگار ناپایدار در عرض سال گذشته بامن کرد پای مرا قوت رفتار نمانده ودرچنین موقعی که دوستان محترم وارجمند درمرکز کانون جمعند وبمیمنت ومبارکی نوروز باستانی از دیدار یکدیگر محظوظ و کامیاب میشوند از چنین فیض محرومم و نمیتوانم شادباشهای صمیمانه خود را حضوراً بعرض آقایان برسانم.

اما باز جای شکر باقی است که اگر پایم یارای رفتار ندارد دستم از کارباز نمانده ومیتوانم احساسات درونی خود را برروی کاغذ آورده ودرودهای پرشوق ومسرت خود رابدان مجمع صفا ومودت ومحفل مهر ومحبت بفرستم واین جشن جمشیدی وعید باستانی را بدوستان بزرگوار تبریك وتهنیت بگویم وبرای آن ذوات گرامی در این سال نو سلامت وسعادت وکامیابی بیشتر آرزو کنم.

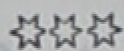
شاید بر آقایان محترم پوشیده نباشد که اگر کانون هدایت افکار در میان همه انقلابات جهان و تحولات زمان و آشفتگیهای عمومی و مشکلات داخلی و خارجی توانسته است هویت و موجودیت خود را حفظ کند و بافکار و اعمال خود مداومت بدهد بیشتر ببرکت تجانس روحی وتناسب اخلاقی بوده که خوشبختانه در میان افراد جمعیت ما وجود داشته و همیشه با یك وحدت و صفا و صمیمیت در اطراف این کانون گرد آمده‌ایم.

حالا که چنین است چه خوش است که پیوسته این روح راتقویت کرده واین تجانس وتناسب را حفظ وتکمیل نمائیم وملاقات ومعاشرت

خود را فقط بهفته‌ای یکشب سخنرانی محدود نسازیم. بلکه مرکز کانون برای ما بمنزله باشگاهی است که میتوانیم غالباً بدانجا آمد و رفت کرده و از دیدار یکدیگر بهره‌مند شویم و در مباحث اجتماعی تبادل نظر نمائیم و بالاخره با یك نهضت اخلاقی فواید ومزایای وحدت ویگانگی‌را بجامعه ایرانی هویدا وخاطرنشان ساخته افراد جامعه را بهم فکری وهمکاری اجتماعی که تنها وسیله رستگاری یك ملت است ارشاد وهدایت کنیم.

وقتی که چنین کنیم وچنین باشیم همه‌روز ما عید است همه فصل ما بهار است همه وقت ما خوش است همه کار ما بدلخواه است همه حاجت‌ما بر آورده است‌همه‌سعادتها‌برای ما موجوداست همه موفقیت‌ها برای ما میسر است واین‌همان است که مادر مرامنامه اساسی‌خودهدف مقصودساخته واساس‌اجتماع خودرا بر آن قرار داده‌ایم.

چون چنین خواهی خدا خواهد چنین



در سال یکهزار وسیصد وبیست وهشت که برای معالجه باروپا رفته بودم ودر پاریس اقامت داشتم این نامه را از آنجا بانجمن ادبی فرهنگستان نوشتم

بالاخره قاید قضا وقدر دست مرا گرفته از زمین تهران بلند کرد ومانند مرغی بی بال وپر بگوشه یك کلبه هوائی افکند. پس از لحظه‌ای اندك اندك آن کلبه بجنبش در آمد وچون‌مرغ پروبالی‌درهوا برافشاند.

ورفته رفته برفراز آسمان اوج گرفت وبپرواز درآمد و با سرعتی هر چه تمامتر دشتها ورودها وکوهها ودره‌ها را در هم نوشت و من که در گوشه‌ای خزیده بودم و از آنهمه بلند پروازیها بیخبر افتاده ناگاه دهشت واضطرابی درخود احساس کرده ونزدیك بود که عنان طاقت از دست بدهم. برجستم واز دریچه‌های کلبه نظری باطراف انداختم و از مرغان هوائی که در آن آشیانه جای داشتند وبا اوضاع جوی وتحولات جغرافیائی آشنا بودند پرسشهائی‌همیکردم ومعلوم شد که اینجا سرحد ایران است وما اکنون ازخاك ایران بیرون میرویم و با سرزمین وطن عزیز وداع میکنیم.

با حزن وحسرتی بینهایت برجای خود قرار گرفته و در عواقب این صعود ونزول میاندیشیدم دیری نگذشت که از زیر خاکها گذشته وبرفراز آبها قرار گرفتیم وبسیر وصعود خود همچنان مداومت دادیم. ناگاه از دور هیولائی عظیم و تیره بر روی دریا پدیدار گردید و بما نزدیك میشد و بیم آن میرفت که با ما تصادم کرده و پر وبال شاهین بلندپرواز ما را درهم شکند اما همای سعادت ما اوجی گرفت وتاختنی سخت بروی آوردو پیکر آن عفریت عظیم راکه ازمه وابر مایه گرفته و فضای آسمان را تیره وتار کرده بوددرهم‌شکست وبرفراز آن‌برنشست وهمچنان بصعود خود پرداخت.

من پس از این پیروزی ورستگاری در گوشه‌ای والمیده وباین آیت الهی متذکر بودم که الحمدللهٔالذی سخرلنا هذا وما کناله بمقرین. از این مرحله که گذشتیم ودریای مدیترانه را طی کردیم بایتالیا

وسویس رسیدیم دیگر هر چه بود مناظر زیبا بود و تماثیل دلربا که رنگ آمیزیهای طبیعت وابتکارات علم وصنعت آنها را آراسته وازجلو نظر نظارگیان سان میداد و چشم‌ها را در مشاهده اینهمه قدرت نمائی خیره میکرد، ومن درطی این احوال آرزو میکردم که ایکاش بیاران عزیز ودوستان دانشمند انجمنی خود دسترس یافته ودر اینجا ها باهم انجمنها میساختیم و بذله ها میسرودیم و بریش این آسمان وزمین که اینطور اسیر دست قدرت ومقهور نیروی فکر و دانش آدمی شده انـد خنده ها میزدیم.

پس آقای فرات با سخنان عذب وروان خود جریان دجله وفرات را که ما از آن درگذشتیم وصف میکرد.

آقای هشیار باهوش واحساس سرشار خود از آبشارهای کوههای زاگراس که فرات و دجله از آن سر چشمه میگرفت سخن پردازی مینمود.

آقای قلزم ملك حجازی با موجهای افکار مواج خود تموجات بحرالروم را شرح میداد.

آقای صبا بادم گرم ونفس خرم خود همدستی باد پای ما را باباد صبا بثوت میرسانید.

آقای شهیدی بحقیقت گفتار صبا و شباهت رفتار صبا خط شهادت مینوشت.

آقای امیری باغزلهای عارفانه خود در منقارهمای سعادت‌ما بسی قول وغزل تعبیه میکرد.

آقای گلچین باذوق وسلیقه لطیف خود ازاین گلزارهای بانزهت گلهای معانی میچید.

آقای یغمائی ازمشاهده این مناظر زیبا که رشک جندق وبیابانك است دین ودل بیغما میداد.

آقای سهیلی باین سیبهای زنخدان بر میخورد و باین گونه‌های گلگون سیلی میزد. آقای شهری ازسیتواسیون سیتوانهای اینجا حکایت مینمود.

آقای دانش با آن رنگ آمیزیهای ماهرانه یك تابلو پر آب و رنگ برپرده‌های نقاشی را مسر میافزود

آقای مؤبد ثابتی بالطافت صوری ومعنوی گفتار ادیبانه خود معنویت آن پرده ها را تائید وثابت میکرد.

همچنین هریك از سخن سنجان دانشمند در این زمینه ها داد سخن میداد.

باری من باهمین افکار آشفته و احوال گوناگون ومناظر زیبا و مظاهر قدرت وتماثیل طبیعت میگذشتم وخیره خیره در آنها مینگریستم تابسرزمین ایتالیا وسویس فرود آمدم و از آنجا بپاریس انتقال یافتم.

اما پس از ورود بپاریس و اندکی سکون و آرامش احساسات آخرین دقایق عبور خود از سرحد ایران و دورماندن از وطن عزیز را بخاطر آورده وبحکم آن احساسات بیتی چند یادداشت کردم که هم اکنون بضمیمه این نامه بدان محضر انس و محفل ادب تقدیم و سلامت ونیکبختی جاودانی را برای آن دوستان ارجمند آرزومیکنم.

پاریس ۱۲ نوامبر ۱۹۴۹ مطابق

۲۱ آبانماه ۱۳۲۸ شمسی

به یکی از دوستان نوشته شده است

عزیز من چندجلد کتاب حساب‌را که چندی قبل از بنده گرفته بودید که ازروی آنها درس بخوانید و بعد برای شماضرورتی‌پیدا نکرد ووعده کردید برای من پس‌بفرستید و تاکنون نفرستاده اید خواهش دارم به فرستاده من که این رقعه را خدمت شما میاورد بدهید بیاورد که‌این روزهابرای خود من بی ضرورت نیست و بمطالعه آنها محتاجم برخلاف شما که آنها را بدون استفاده زینت طاقچه کرده و بطاق نسیان گذاشته اید .

حالابادم من میدهیدبدهید نمیدهیدندهید ناچار بدیوان عدالت عارض میشوم ومأموری‌بسختی مسائل جبر ومقابله میآورم که ازحساب سرش نشودوبضرب اشتلم‌حواس جمع شما راتفریق کند و وقت عزیز شما راتضییع و تضییق نماید . آنوقت میترسم یك مشت پولی که با هزارکعب‌نیزه جمع کرده‌ایدوبزید وعمرو بمرابحه داده اید ومخصوصاً علم حساب را برای محاسبه تنزیل آن میآموزید درمیان مقسوم علیه های مشترك که بزرگتر آنها نایب ودهباشی‌است بطور مشارکت‌تقسیم و تجزیه شودو باقی مانده آن بصفر برسد یا باعشارخیلی کوچك‌منتهی گردد که قابل قسمت نباشد .

با این حال میدانید که بشان شما چه قدر کسروارد خواهد آمد ومخرج شما در صورت فقدان مدخل چه قدروسعت پیدا کرده و تا چند دوره متناوب‌بسیط خواهد شد . و این حال باکمال محبتی که

نسبت بشما دارم خیلی متباین است.

پس تا زود است کتابهارا بفرستاده من تحول و شرمرا از سر خود درفع کنید والامیدانید من با کسی اختلاط وشوخی نمیکنم وفرداست که گریبان شما بدست عاملهای معموله افتاده و کارشما مثل جذراحتم بغرنج بماند و دیگر آنوقت علاج کار ازقوه من خارج خواهد بود.

تهران رجب ۱۳۲۲ قمری

بخش چهارم

سخن رانیها

نطق وخطابه که ازچندی باینطرف در زبان پارسی بسخنرانی
تعبیر میشود هرچند یك نوع از سخنان منثور وپراکنده است ومیتوان
آنرا در عدادنامه‌ها و منشآت و مقالات قرارداد اما چون در ترکیب
جمله‌ها وترتیب عبارات آن قید وشرط و التزامی چنانکه در منشآت
ومقالات رعایت وبصورتهای مقطع و مرتب انشاء میشود موجود نیست
وسخنرانان آنرا غالباً درمجالس عمومی وگاهی مرتجلا و ناگهانی بطور
شفاهی ایراد میکنند نمیتوان آنرا درعداد منشآت وترسلات قرار داد
و من بنده بهمین سبب نمیخواستم سخنرانیهای خود را که در موارد
مختلف ایراد شده است در این مجموعه نثری بیاورم. لیکن چون از
طرفی غالب سخنرانیها هر چند بصورت شفاهی بعمل میآید دارای
موضوعاتی است که محتاج بشرح وبسط ویادداشتهای مختلف و گاهی هم
طولانی است که قبلا تهیه میشود و در حقیقت میتوان آنها را در عداد
سخنان منثور و مکتوب بشمار آورد. و از طرف دیگر بعضی ازدوستان
من که مجموعه نثری وصورت سخنرانیهای مرا دیده بودند چنین صلاح
میدیدندوترجیح میدادند که سخنرانیها نیز ضمیمه مجموعه نثری شود.

پس من نیز بر آن شدم که آنها را در پایان مجموعه نثری آورده ودر قسمت مخصوص جداگانه قرار بدهم و اینك بخش چهارم این مجموعه را بدان تخصیص داده وبدرج آنها میپردازم .

صورت سخنرانی است که بمناسبت انتخابات

دوره چهاردهم درشب جمعه ۱۸ آذرماه ۱۳۲۲شمسی

در برابر رادیو ایراد شد

آقایان برادران وهم میهنان گرامی .

پس از ابراز احساسات قلبی عرایضی راکه حالا میخواهم بسمع شریف برادران عزیز خود برسانم نظر بفرط علاقه‌ای که بسعادت کشور و نیکبختی هموطنان خود داشتم میخواستم در اول کار انتخابات عرض کنم لیکن بعلت کسالت مزاج و خستگی سینه و بعضی پیش آمدهای دیگر موفق نشدم که در برابر این میکروفون حاضر شده و عقاید و نظریات خود را عرضه بدارم. ولی بسبب همان علاقه‌مندی پیوسته چشم وگوش من از دور ونزدیك برطرز جریان انتخابات بودو آرزومند بودم که انتخابات دوره چهاردهم جریان خود را با یك آزادی کامل وطرز آرام وآبرومند و روش طبیعی وقانونی طی کرده و انشاء‌الله یك نتیجه خوب ورضایت بخش بدهد اما آنچه از گوشه وکنار شنیده و انعکاس آنرا در جراید مرکزی و انتشارات عمومی دیده‌ام رفته رفته آرزو و انتظارم را متزلزل ساخته و واقعاً جای کمال تأسف است که بعد از گذرانیدن چهل‌سال زندگانی پارلمانی‌وطی کردن سیزده دورهٔ تقنینیه هنوز راه را ازچاه نشناخته وچنانکه باید دارای رشد ملی نشده‌ایم.

هرچند امروز درغالب قسمتهای کشور جریان انتخابات مراحل خود را طی کرده و یا در شرف انجام است معهذا بحکم وظیفه ملی و احساسات وجدانی نتوانستم خاموش نشسته و نسبت بآنچه باقی مانده است شرط تذکر ونصیحت را بجا نیاورم و نظریات خیرخواهانه خود راخاطرنشان نکنم علی‌الخصوص که جمعی ازخیرخواهان وعلاقه‌مندان نیز مرا به‌بیان عقاید خود تشویق وابرام کرده‌اند و این است که من امشب در اینجا حاضر شده و میخواهم چند دقیقه با آقایان عزیز مخصوصاً با برادران تهرانی خود که خوشبختانه هنوز مجال و فرصتی دارند صحبت بکنم.

پس خواهش دارم‌بعرایض من گوش بدهید ودقایقی را که تذکر میدهم با نهایت توجه تلقی بفرمائید.

شما امروز با یکی از وظایف ملی خود مواجه شده‌اید و غالباً در بحبوحهٔ جریان آن واقع هستید که البته خیلی مهم وخطیر است و میخواهید نمایندگانی‌ازطرف خود برای دوره چهاردهم بمجلس‌شورای ملی بفرستید و واضح است که انجام چنین وظیفه چه قدر دقیق و شایان توجه و هوشیاری است. پس باید بدانیم و ملتفت باشیم که انتخابات عمومی و برگزیدن وکلای صالح یکی‌از مهم‌ترین ومشکل‌ترین‌وظایفی است‌که قانون اساسی کشور برای افراد ملت معین‌کرده ویکی‌ازحقوق بزرگ اجتماعی‌است که واجدین شرایط قانونی‌هم در آن سهم وشرکت آزاد ومتساوی دارند و آنانکه بحکم قانون صاحب این حق و دارای چنین سهمی هستند اگر حق قانونی خود را سوء استعمال کنند و در استیفای این حق لازمه دقت و هوشمندی را بکار نبرند و در انتخاب

کسانی که برای نمایندگی خود در مجلس شورای ملی معین میکنند سهل‌انگاری و بی‌مبالاتی جایز بشمارند نه تنها در مقابل وجدان خود شرمنده و پشیمان خواهند بود، بلکه نسبت جامعه خود خطا وخیانت بزرگی را مرتکب شده‌اند. زیرا ما باید بدانیم که در تعیین و انتخاب نماینده‌ای که بمجلس میفرستیم مقدرات خود وسرنوشت میهن وکشور خود را برای مدت دو سال بدست او میسپاریم واو را در جمیع حقوق وشئون ملی خود مأمور ومختار میکنیم پس اگر ما در انتخاب چنین کسی یا دادن چنان اختیاری شرایط دقت را بعمل نیاوریم واضح است که چه خطای بزرگی کرده ومستحق چه قدر ملامت وتوبیخ خواهیم‌شد.

بنابراین باید بدانیم و متوجه باشیم که مقدرات خود را باید بدست اشخاصی بسپاریم که پیش از همه چیز ایرانی وایران پرست بوده وبآب وخاك ایران علاقه ودلبستگی ووفاداری داشته باشند.

ما باید کسانی را انتخاب کنیم که دارای تقواوپرهیزگاری باشند، ما باید رای خود را بکسانی بدهیم که ازدیانت وامانت خود امتحانهای خوب داده باشند وسوابق خوب داشته باشند، ما باید درمجلس شورای ملی وکلائی داشته باشیم که طرفدار مصالح عامه و علاقه‌مند بسعادت جامعه باشند مابایدبر کرسیهای پارلمانی افراد برجسته‌ای را به‌نشانیم که دارای دانش و معرفت و فضیلت و از اوضاع سیاسی واجتماعی دنیا آگاه وبالاختصاص از اوضاع و احوال مملکت خود با اطلاع باشند، ما باید این حق مسلم وقانونی خود را بعناصری تفویض کنیم که منافع ملی و مصالح عمومی و اجتماعی را بر منفعت و مصلحت شخصی ترجیح بدهند.

اشخاصی که خود پرست و جاه طلب نباشند، کسانی که حوائج عمومی را دستخوش اغراض نفسانی نسازند. کسانی که دستگاه بزرگ قانونگذاری را بازیچه هوا وهوس قرار ندهند، کسانی که عشق جاه و منصب وثروت وریاست ووزارت آنانرا سرمست وعقاید وافکارشان را آشفته و خراب نکند، کسانی که دامان شرافت و دوران زندگانیشان بلوث حرص وطمع آلوده نباشد، کسانی که بملت و مملکت وقانون و آزادی علاقه وعقیده وایمان داشته باشند.

ای برادران گرامی از این عرایض من خوب میتوانید باهمیت کار انتخابات پی ببرید و ملتفت بشوید که در انتخابات دوره چهاردهم چه وظیفه دشواری برعهده دارید پس باید چشم وگوش خود را باز کرده و باکمال متانت و هوشمندی این وظیفه خود را انجام بدهید و از این حق مشروع وقانونی خود با آزادی کامل قانونی وبا رعایت کمال نظم وترتیب و آرامش وانضباط استفاده نمائید وچنانکه در خور یك ملت بارشد ومترقی است رشادت وشهامت ملی خود را بعالمیان نشان بدهید.

شما باید متوجه وهوشیار باشید که در میان شما اشخاص فاسد و مغرضی هم هستند که با صورتی حق بجانب در نظر شما خودنمائی میکنند و با حرفهای شیرین وسخنان دلفریب خود کام شما را شیرین میسازند ولی افکار شما را مسموم میکنند. پس شما باید بحرف شیادان وسالوسان نفع پرست گوش ندهید وفریب کسانی را که میخواهند از این حق قانونی شما استفاده نکنند و گوهر گرانبهای آرای شما را بثمن بخس درمعرض خرید و فروش بگذارند و باینوسیله کرسیهای مجلس را بی هیچ استحقاق اشغال نمایند نخورید و بزبان بازی و ظاهرسازی

شیاطین ظاهر الصلاح فریفته نشوید .

ای بسا ابلیس آدم رو که هست

پس بهر دستی نشایـد داد دست

من این نصایح خیر خواهانه خود را مانند یك برادر مشفق نه یك وزیر کشور از دور برای شما بیان کردم و آنچه در خیر وصلاح عمومی بنظرم میرسید گفتم و امیدوارم که از طرف برادران عزیزم بسمع قبول ورضا تلقی شود. واینك از خداوند متعال برای شما توفیق طلبیده ودر اینجا بسخنان خود خاتمه میدهم و ازشما وداع کرده وباکمال امید و اطمینان وانتظار بحسن خاتمه انتخابات از اینجا میروم .

در موقع تشرف اعضای فرهنگستان ایران

به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

بعرض رسیده است

اعلیحضرتا امروز برای فرهنگستان ایران یك روز مبارك وآغاز يك دوره زندگانی نوین و پرافتخاری است که درپیشگاه مبارك بار تشرف یافته ومظهر مکارم وعواطف خسروانه واقع شده است .

بطوریکه بر خاطر مبارك مشهود است آکادمیهای کشورهای متمدن و مترقی جهان کـه در طی قرنهای متمادی بوجود آمده‌انـد دستگاه‌های بزرگ علمی و ادبی و صنعتی هستند که بمناسبت وظایف بزرگی که برعهده دارند ونقش مهمی که در صحنه دانش و تمدن بازی میکنند درهمه‌جا مقامی شامخ و پایگاهی بلند دارند ومنشاء اثرهای

بزرگ و برجسته میشوند.

فرهنگستان ایران که در سال ۱۳۱٤ خورشیدی صورت تأسیس یافته و بموجب اساسنامه خود وظایفی بس مهم بر عهده گرفته است با آنکه هنوز درمراحل نخستین زندگی است واز پیدایش آن دیرزمانی نگذشته است خوشبختانه توانسته است بـا نداشتن هیچگونه وسایل واستطاعت مالی در راه انجام وظائف خود که قسمت مهم آن عبارت از جمع آوری وطبع ونشر کتابهای سودمند علمی وادبی وترجمه وتألیف رساله‌های مفید و نشریات عام المنفعه و هـدایت افکار عمومی بحقیقت ادبیات و شناسانیدن و ارتباط دادن فرهنگ ایران بجامع علمی جهان و تهیه و تکمیل دستورهای ادبی و آموختن طرز نویسندگی و آئین سخنگوئی و آراستن و پیراستن زبان پارسی وگرد آوردن واژه‌ها و اصطلاحات علمی وپیشه‌وری وصنعتگری وآهنگ‌ها وترانه‌های مختلف محلی از تمام اقطار و اکناف کشور شاهنشاهی است، باندازه توانائی خود قدمهائی برداشته ودر بعضی از این قسمت‌ها کارهائی کرده واز آن جمله موفق گردیده است که یك عده ازفضلای نامی و دانشمندان امور را که درحقیقت بر آمده ونخبهٔ علماء وادبای صاحب نظر و همه خوبی درپیشگاه مبارك معروفند گرد آورده واز افکار و آرای ایشان برای افاده مرام وانجام برنامه خود کمکهای شایان وسودمند فراگیرد.

شاهنشاها این نکته را نیز نمیتوان درپیشگاه مبارك نامعروض گذاشت که فرهنگستان مدتی بود بسبب اینکه از یکطرف اسباب و وسایل کار چنانکه فراخور وظایفش باشد در دست نداشت و از طرف دیگر چیزی که مایه تشویق اوگردد درمیان نبود بالطبیعه فعالیت خود

را ازدست داده ودر گوشه خمول وخاموشی افتاده اما بفضل‌الله‌تعالی

سحرش دولت بیدار ببالین آمد

گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

عنایات وتوجهات گرانمایه وبی‌نظیری که ازذات مقدس شاهنشاهی نسبت بتمام شئون و احوال اجتماعی این کشور بویژه بسوی فرهنگ و فرهنگیان و بالاختصاص بفرهنگستان ایران مبذول افتاده است در کالبد افسرده فرهنگستان یك روان تازه دمیده وکارمندان آن‌ازچندی باینطرف با یك شور و شوق و گرمی و علاقه‌مندی بانجام وظایف خود پرداخته وصرف دقت وهمتی هرچه کاملتر میکنند. واینك چاکر پس‌از تقدیم دعاهای صادقانه وسپاسهای بیکرانه میتواند مساعی جمیله آنانرا درپایه سریر اعلی بوجه احسن معروض داشته وامیدوار باشد که خدمات صادقانه این دانشمندان درپیشگاه مبارک مورد قبول وعنایت مخصوص خواهد یافت واین افتخارات که بفرهنگستان اعطا میفرمایند این‌بنگاه علمی وادبی را طوری بزرگ وبا ابهت واهمیت خواهد کرد که بتواند بـا آکادمیهای بزرگ برابری کرده و بخدمـات شـایسته و برجسته موفق گردد.

اسفندماه ١٣٢١ شمسی

بمناسبت انتخاب پروفسور رینالد نیکلسن انگلیسی بعضویت وابسته فرهنگستان ایران

درمجلسی که باین مناسبت تشکیل یافته بود یادداشت و قرائت شد

بعد از تشکر از آقایان محترم که دعوت فرهنگستان ایران را اجابت و این مجلس را بحضور خود مزین فرموده‌اند اجازه میخواهم که بمناسبت این جلسه چند کلمه عرض کنم.

فرهنگهای دنیا همیشه با هم یك ارتباطها و پیوندهای حقیقی و معنوی داشته‌اند و گاهی نیز بواسطه همان روابط صورة هم بیکدیگر مربوط و نزدیك میشده‌اند. و چون مبدء و منشاء این اتصالات روح فرهنگی بوده است میتوان گفت که فرهنگ عمومی جهان یك چشمه و آبشار بزرگ است که نهرها وجویهای بسیاری از آن منشعب گردیده ودراطراف وجوانب عالم جاری وساری شده است.

این معنی بخوبی روشن و آشکار میشود وقتی که باآثار دانشمندان بزرگ دنیا برمیخوریم ومی بینیم که درمیان آن آثار و افکار اگر چه بزبانهای مختلف ادا شده یك وجه اشتراك و وجهٔ تشابهی وجود دارد ودرحقیقت عروس زیبای فرهنگ ومعرفت یك مظهر کمال انسانیت است که جمال دلربای خود را از آینه‌های مختلف نشان میدهد وبصورتهای گوناگون جلوه گری میکند.

عشق درهمه‌جا همان عشق است وعاشقان در هر جا که باشند دلی خسته دارند و سری پرشور و خاطری پریشان اما این یك حال

عشق را بطرزی مخصوص بیان میکند و آن درد عاشقی را بنحوی جداگانه شرح میدهد.

هر یك بزبانی سخن عشق سراید

بلبل بغزلخوانی و مطرب بترانه

بنابراین نمیتوان اصول و حقایق فرهنگ عمومی را از یکدیگر جدا کرد منتها مجامع علمی و دانشمندان متفکر وصاحب نظر در هر جا وظیفه‌ای مهم دارند که باید سرچشمه اصلی و حقیقی ارتباطهائی را که در میانه موجود است پیدا کرده و آن نهرها و جویهای منشعب و متفرق را بیکدیگر رابطه و اتصال بدهند و لب تشنگان وادی معرفت را از شربت گوارای حقیقت سیراب سازند.

خوشبختانه فرهنگستان ایران از آغاز پیدایش خود همین معنی را درنظر گرفته و جزو وظایف اصلیه خود قرار داده و به پیشرفت این منظور همت گماشته است. چنانکه در این مدت یك عده از دانشمندان معروف ممالك مختلفه را بعضویت خود پذیرفته وبوسیله انجمن روابط فرهنگی بین‌المللی خود که ازیکسال پیش تشکیل‌داده با بعضی‌ازمجامع علمی وادبی دنیا راه ارتباط را بازکرده است.

از آن جمله دانشمند عالیمقام آقای پروفسور رینالد نیکلسن انگلیسی‌را در جلسه ۳۰ خرداد۱۳۲۲ خود بعضویت وابسته‌فرهنگستان انتخاب نموده است.

من خیلی خوشوقتم وازطرف خود وهمکاران محترم خود اظهار مسرت میکنم که امروز در خدمت آقایان عظام و دانشمندان محترم برای استحکام اساس این رابطه فرهنگی در این‌مجمع گرد آمده و با

حضور جناب آقای سرریدرپولارد وزیر مختار محترم دولت انگلیس و چند تن از فضلای نامی که نمایندهٔ فرهنگی انگلستانند اتصالات فرهنگی و معنوی دو کشور دوست و متفق و قدیم الارتباط را بهم نزدیك میکنیم.

بدیهی است که انجمن روابط فرهنگی انگلیس و ایران نیز که از چندی باینطرف بریاست آقای بنگلی در تهران تشکیل یافته است میتواند کمکهای خیلی مؤثر باین منظور فرهنگستان بکند وما ازوجود چنین انجمنی کمال مسرت وخوشوقتی را داریم.

اینك موقع را غنیمت شمرده بـا نهایت احترام نامه کارمندی وابسته آقای پروفسور رینالدنیکلسن را که جناب آقای دکتر صدیق نایب رئیس فرهنگستان مختصری از احوال ایشان بیان خواهند فرمود خدمت جناب آقای وزیر مختار تسلیم و از ایشان خواهش میکنم که این نامه را برای ایشان بفرستند واحساسات سرشار فرهنگستان‌ایران را بآن مرد عزیز تبلیغ بفرمایند.

تیرماه ۱۳۲۲ شمسی

بمناسبت دعوتی که در فرهنگستان ایران

(انجمن روابط فرهنگی بین‌المللی)

از جناب عبداللطیف پاشا سفیر کبیر مصر برای افتتاح باب رابطه فرهنگی شده بود فی‌المجلس یادداشت و خوانده شد

نعم الاتفـاق لی ان اتشرف یومئذ بزیـارة سعادة السفیر الکبیر عبداللطیف پـاشا فی هذا المجمع العزیز ولیس هـذا اول زمان لادراکی شرف ملاقـاة ذلك الشخص الشریف و مصاحبة هذا العنصر اللطیف لانـه قد سبق منی العهد مدة طویلة قبل هذا فی المودة و الاخلاص له والتمتع من صحبة والاستفادة من فضائله .

فاغتنم الفرصة الیـوم لتجدید عهد المودة و احکام اساس المحبه اکثر مما مضی و اوثق مما سبق. ومن حسن الاتفاق حضورنا الیوم فی ذلك المحضر الشریف و انمـا هو لافتتاح باب الـروابط العلمیة والادبیه بین فرهنگستان ایـران والجـامع العلمیة المتشابهة لـه من مصر المملکة التاریخیة والمهد القدیم للعلم والتمدن .

فها انا اشکر سعادة السفیر الکبیر لاجابة دعوتنا وتوافقه مع منظورنا واشتراکه فی مساعینا وارجوان اتفاقنا فی ذلك المقصود الاساسی واهتمامنا فی هذا المرام المعنوی یرشدنا فی طرق الحقیقة و المعرفة ویوصلنا بالمقصد الاصلی والمنزل الحقیقی واسئل اله تعالی ان یوفق زعماء مجامع الملتین و یرید قائدی معـارف المملکتین فی تمهید وسائل الـروابط العرفانیه و تشیید علائق المفاوضات المعنویة لنستفید معاً من فوائـد هذا الارتباط العلمی و نستضیئ من انوار ذلك الاتفاق الادبی الابدی فالله ولی التوفیق والارشاد .

روز سه شنبه پانزدهم اسفند ماه ۱۳۲۳

در سالن موزهٔ ایران باستان از طرف فرهنگستان

ایراد شد

از آقایان محترم تشکر میکنم که دعوت انجمن روابط فرهنگی ایران وهندوستان را بحسن قبول اجابت فرموده این محفل ادبی را بنور وجود وفر حضورخود آرایش داده‌اند .

چنانکه آقایان محترم بخاطر دارند چندی پیش برحسب دعوتی که ازطرف دولت‌هندوستان شده بود هیئتی‌ازدانشمندان ایران‌مسافرتی بهندوستان کرده و پس از گردش در بعضی نقاط مهمه و مطالعات در بنگاههای فرهنگی مراجعت نمودند .

بس از بازگشت این هیئت جناب آقای علی‌اصغر حکمت رئیس هیئت ایجاد انجمنی راکه بتواند روابط فرهنگی ایران وهندوستان را بهم نزدیك ساخته وسوابق تاریخی راكه از حیث فرهنگ درمیان این دو ملت موجود است تجدید کند بدولت شاهنشاهی پیشنهاد کردند وبنابراین پیشنهاددر۲۷مهرماه۱۳۲۳مراسم افتتاح‌انجمن‌روابط فرهنگی ایران وهند باحضور هیئت دولت وقت وجناب سر ریدربولارد سفیر کبیر دولت انگلیس و جمعی کثیر از فضلا و دانشمدان طرفین بتوسط جناب آقای باقرکاظمی وزیر فرهنگ وقت در دانشسرای عالی بعمل آمد.

این انجمن پس از افتتاح جلسات خود را منظماً و متوالیاً تشکیل داده و برای تشیید مبانی این روابط ادبی و فرهنگی قدمهائی برداشته است .

نظیر این انجمن نیز در دهلی با حضور جنابان آقای (سرجو گندر اسینك) وزیر فرهنگ و آقای (اوراف کارو) وزیر امور خارجه هندوستان و آقای علی معتمدی نماینده محترم دولت شاهنشاهی مقیم دهلی وعده بسیاری از ارباب فضل وادب هند تشکیل یافته و بتوسط آقای وزیر فرهنگ هندوستان افتتاح شده و از هماندم ابواب مفاوضه و ارتباط را بـا این انجمن بـاز کرده و شعبه‌هائی نیز در مراکز مهمه هندوستان ایجاد نموده است .

این معنی هم البته برخاطر آقایان محترم نیك هویدا ومسلم است که این روابط فرهنگی درمیان دو ملت هند و ایران یك موضوع تازه وابتکار بیمقدمه‌ای نبوده‌است که امروز بعرصهٔ وجود آمده باشد، بلی همه میدانند که هزاران سال است این دو ملت باستانی با یکدیگر پیوستگی روحی ومعنوی داشته ومظاهر وحدت نژادی وزمانی وفرهنگی همواره در میان این دو گروه آریائی جلوه گری و خودنمائی میکرده است و خوشبختانه دستبرد تصاریف زمان وحوادث روزگار نتوانسته است رشته این وحدت حقیقی و پیوستگی تاریخی را سست و متزلزل سازدو بارکان آن خللی وارد آورد. هنوز نغمات دلکش وترانهای فرح‌بخش بلبلان فارسی بدمسازی وهم آهنگی نغمه سرایان هند در اعماق گوش صاحبدلان طنین انداز است و هنوز قندهای پارسی که از لب و دهان طوطیان شکر شکن هند فرو میریخته است کام جان اهل معنی را شیرین میسازد .

بحکم همان یگانگی معنوی است که امروز بدستیاری دانشمندان طرفین این انجمنها برپا گردیده وبنیاد آن روابط تاریخی برپایه استوار

نهاده شده است و این دلبر زیبای آریائی جامه‌ای تازه بر قامت رعنای خودراست کرده است.

انجمن روابط فرهنگی ایران و هند برای بسط و تکمیل این روابط اقداماتی بدست گرفته که از آن جمله فراهم ساختن محافل سخنرانی علمی و ادبی است تا بدین وسیله احساسات فرهنگی طرفین را بیش از پیش بیکدیگر نزدیك ساخته و مفاوضات ذوقی و معنوی را بمعرض بروز و ظهور در آورده و اعضای عمومی این انجمن بتوانند همه قسم استفادهٔ ادبی و در تائید روابط فرهنگی توحید مساعی کنند.

اینك من از استاد بزرگوار آقای ملك‌الشعراء بهار که خود از اعضای برجسته وارجمند این‌انجمنند سپاسگذاری میکنم که امروز در این مجمع سخنرانی‌فرموده وما را به‌بیانات‌فاضلانه وتحقیقات‌دانشمندانه خود بهره‌ور و کامیاب خواهند ساخت.

همچنین ازدانشمند زبان شناس هندی آقای (راهو‌ادسکزاتیاین) ممنون و متشکریم که شمه‌ای از تحقیقات خود را راجع بقدیمترین پیوستگی نژادی و لغوی ایران بزبان اردویادداشت کرده‌اند و ترجمهٔ آن اینك بتوسط آقای مرادی بعرض آقایان محترم خواهد رسید

وچون یکی از مقاصد عمده ادبی‌این انجمن ترویج واحیای‌زبان پارسی درهندوستان است و زمینه مهیا ومساعدی از دیر زمان داشته و دارد بسی شایسته است که علاقمندان بادبیات ایران با قبول عضویت‌این انجمن به پیشرفت این مقصود مساعدت فرمایند. برای این منظور هم دفتری‌تهیه شده است ودر اطاق مجاور برای امضای داوطلبان عضویت آماده میباشد.

بانوان و آقایان محترم پس از استماع بیانات دانشمندان مکرم ومشاهده چند پرده سینما دراطاق دیگر باصرف چای اعضای انجمن‌را مشعوف وسپاس گذار خواهند فرمود .

روز سه شنبه هفتم فروردین ماه ۱۳۲۴ بمناسبت جشن نوروزی در کانون هدایت افکار ایراد شد

آقایان محترم خیلی خوشوقتم از اینکه امروز موفق شده‌ام در این محضر شریف بفیض زیارت دوستان گرامی و دانشمندان محترم برخوردار گردیده وبمناسبت ادراك نوروز باستانی و نوشدن سال‌همایون فال شادباشهای صمیمانه خدمت آقایان عظام عرض‌کنم وفزونی برکت وسعادت وکامرانی و نیکبختی ذوات مکرم را آرزو نمایم .

فی‌الحقیقه نمیتوانم از اظهار این مسرت خودداری کنم که هنوز یکسال بیش از عمر کانون هدایت افکار نگذشته است و در این مدت قلیل وفرصت کم با همه تشنج و آشفتگی که در اوضاع عمومی موجود بوده توانسته است یك عده افراد صالح و عناصر پاك و اعضای دانشمند گردهم جمع کرده وبیمن همت وبرکت نفس و نیروی فکر آنان خط مشی خود را روشن ساخته وبمرام ومقصود خود پیشرفت بدهد ومن امیدوارم دراین موقع که سال تازه شده وهمه موجودات عالم طبیعت زندگی از سر گرفته و بنشو و نما پرداخته‌اند کانون ما نیز بزندگانی نوین وارد گردیده و مراحل تکامل خود را با کمال متانت و پایداری بپیماید وبرای نیل بمقصد ووصول بمنزل‌مقصود قدمهای بزرگ بردارد.

اجازه‌میخواهم که بمناسبت‌فصل‌بهار دراینجا چندبیت ازقصیده‌ای که استاد بزرگوار شیخ شیراز باقتضای چنین فصلی سروده است برای اهتزاز خاطر شریف آقایان عظام عرض کنم :

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
باد گیسوی عروسان چمن شانه کند
بوی نسرین و قرنفل برود در اقطار
ژاله برلاله فرود آمده هنگام سحر
راست‌چون‌عارض گلگون‌عرق کرده‌یار
باد بوی سمن آورد و گل وسنبل و بید
در دکان بچه رونق بگشاید عطار
خیری وخطمی ونیلوفر وبستان افروز
نقشهائی که در آن خیره بماند ابصار
ارغوان ریخته بر صفحه خضرای چمن
همچنان است که بر تخته دیبا دینار
این هنوز اول آثار جهان افروز است
باش تا خیمه زند دولت نیسان وایار
شاخها دختر دوشیزه باغند هنوز
باش تا حامله گردند بانواع ثمار
عقل حیران شود از خوشه زرین عنب
وهم عاجز شود از حقه یاقوت انار

سیب را هر طرفی داده طبیعت رنگی
هم برانگونه که گلگونه کند روی نگار

شکل امرود چه گویم که بشیرینی ولطف
کوزه‌ای چند نبات است معلق بر بار

حشوانجیر چو حلوا گر استاد که او
حب خشخاش کند در عسل شهد بکار

رو نظر باز کن و خلقت نارنج ببین
ای که باور نکنی فی‌الشجر الاخضر نار

صوفی ازصومعه گوخیمه بزن در گلزار
که نه‌وقت‌است که درخانه نشینی بی کار

کوه ودریا و درختان همه در تسبیحند
نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است
دل ندارد که ندارد بخداوند اقرار

اینهمه نقش عجب بردر و دیوار وجود
هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

خبرت هست که مرغان چمن میگویند
حیف باشد که تو درخوابی ونرگس بیدار

آدمیزاده اگردر طرب آید چه عجب
سرو درباغ برقص آمده و بید و چنار

✿ ☆ ☆

آری آری این بساط طبیعت و کارگاه آفرینش فی‌الحقیقة صحنه تماشائی است که استادان هنرمند قضا و قدر بر پا کرده وبانواع نقش ونگار آراسته ودرمعرض مشاهده صاحبنظران روشندل گذاشته‌اند .

پرده‌دارمشیت هر لحظه پرده‌ای بالا میبرد و دست قدرت هر دم نقشی بر روی کار میاورد . نوعروسان زیبای باغ جامه‌های رنگارنگ دربر کرده وشاهدان چمن بجلوه‌های گوناگون عشوه گری آغاز نموده باد صبابرا وراق باغ وراغ مشکبیزی میکند وابر بهار براطباق کوه و دشت گهرریزی. تذرو و قمری برشاخسارها برامشگری پرداخته‌اند و سرو وصنوبر با نغمات دلکش آنها برقص درآمده .

فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش

گل دراندیشه که چون عشوه کند در کارش

این باغهاوچمنها این گل‌ها وسبزه‌هااین آبهای روان این بادهای وزان این گردون گردان این آفتاب رخشان این درختان سایه افکن این مناظر زیبا و فرح بخش همه جان دارند همه با چشم عبرت بما مینگرندهمه بزبان حال با ما سخن میگویند اگرما دیده دل بگشائیم و گوش هوش فرا داریم هزاران آثار حقیقت می‌بینیم و هزاران آیات حکمت میشنویم .

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هرورقی دفتری است معرفت کردگار

این گلها و لاله‌ها بما میگویند که ما همان لعبتان شیرین پارو پیراریم که از دم سردیهای دی وبهمن پژمرده وفسرده گشته و در پس

پرده خاك پنهان شده بوديم واينك ببركت ابر بهاری سر ازخاك بر آورده ورنگ وبوئی تازه گرفته‌ایم.

این سروها وصنوبرها بما حکایت میکنند که ماهمان بالابلندان خوشخرامیم که از دستبرد خزان برهنه وعریان گردیده و در سرمای سخت زمستان چون بید برخود میلرزیدیم و اکنون بدستیاری خیاط قدرت قبای سبز ورق در بر کرده و از نفس باد نوروزی برقص و اهتزاز در آمده‌ایم.

این آسمان شفاف این آفتاب عالمتاب این باد روانبخش این‌ابر گوهر بار بما نوید، میدهند که ما این بساطهای رنگین را برای‌تماشای شما گسترده‌ایم و این بزم‌های دلکش را برای تفریح شما آراسته‌ایم تا شما نیز بهوش آمده و از مزایای وجود و نعمتهای طبیعت کامیاب شوید. و از این سستی و کندی و نومیدی و ناتوانی بیرون آئید زنده شوید و دیگران را زنده کنید خوش باشید و مایه خوشی دیگران را فراهم سازید عارف وعامی را بانغمات‌جانفزای سرودهای اخلاقی‌برقص درآورید و بساط سبزه احساسات را بپای نشاط لگدکوب کنید.

از گلستان وجود گلهای مراد بچینید و از درخت زندگانی میوه‌های آرزو برگیرید از مزارع معرفت محصولات فراوان بردارید قدر این نعمت‌ها راکه بشما ارزانی‌داشته‌اند بدانید وشکر این‌موهبت راکه بشما عطاکرده‌اند بگذارید.

این کانون راکه بگرمی نفس و آتش شوق و نور معرفت جمعی مردم دانشمند وروشنفکر افروخته شده است شعله‌ور سازید وحرارت آنرا بدرجه‌ای هرچه بالاتر ببرید و آنوقت ریشه‌های اخلاق رذیله

وافکار فاسده واوهام وخرافات پوسیده را در آن ریخته همه رابسوزانید وسرزمین وجود را از خس وخاشاك جهل وغفلت پاك کنید وبجای آن تخمهائی بیفشانید ونهالهائی بنشانید که شاخ وبرگش همه فضل ومعرفت و خداپرستی باشد وبارو برش همه فیض وسعادت ونیك فرجامی این موجودات طبیعت وموالید عالم وجود این پندهارا بما میدهند وبالاخره همه بایکدیگر هم آهنگ گردیده واین ترانه را با لحنی شورانگیز میسرایند :

بیا تا گل برافشانیم ومی درساغر اندازیم
بساط کهنه برچینیم و طرح نو دراندازیم

درمجلس دعوتی که از طرف فرهنگستان ایران

درموزه ایران باستان ازپروفسور ماسینیون فرانسوی شده بود ایرادشده است

چه وقت وساعت خوشی است این موقع که آقایان محترم اعضای فرهنگستان ایران دیدار عزیز دانشمند بزرگ وعارف عالیمقام فرانسوی آقای پروفسور ماسینیون را ادراك میفرمایند .

روابط صمیمانه‌ای که‌از روزگاری دراز درمیان دوملت آزادیخواه وحقیقت جوی ایران وفرانسه وجود داشته و علایق فرهنگی وعرفانی که همیشه فرانسویان وایرانیان را بیکدیگر پیوستگی داده است امروز باین صورت تجلی کرده واین نشاط واهتزازرا ازملاقات شریف پروفسور ماسینیون درما تولید نموده است .

شخصیت درخشان پروفسور ماسینیون بما ثابت میکند که ملت

زنده و بیدار فرانسه هر چند که زیر فشار این جنگ عالمسوز رنج
فراوان دیده ومصائب شدید تحمل کرده است اما همچنان بقوت روح
وشهامت نفس خود باقی‌مانده وشجاعت اخلاقی خود را ازدست نداده
است. آری آری

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق .

کشوری که دانشمندانی چون ژان ژاك روسوو ویکتور هوگو
را درمهد پرورش خود نشو و نما میدهد هرگز زوال نخواهد یافت . و
ملتی که عارفی روشن ضمیر و پیری زنده دل‌مانند پروفسور ماسینیون
در میان خود دارد هرگز صفای روح و نیروی فکر خود را از دست
نخواهد داد .

بیشتر نشاط ومسرت ما بدیدار پروفسور محترم از آن است که
این مرد شریف وحکیم دانشمند دوآثار و احوال بزرگان علم و ا ب و
عرفان وتصوف ما تتبع و تفحص بسیار فرموده و درباره آنان اطلاعات
و نظریات صائب حاصل کرده است و کانه همان صفا و روحانیت که
در مشایخ و عرفای بزرگ ماموجودبوده دروجود پروفسور ماسینیون
حلول نموده است .

آقای پروفسور ماسینیون البته مانند ما بخوبی باین نکته
پی‌برده‌اند که صوفیان صفه حقیقت در هر جا که باشند همه معتکفان
یك آستانه وسرمستان باده عشق ومحبت ازهرملت که باشند همه‌دردی
کشان یك میخانه‌اند .

گرز غربند این عزیزان یا ز شرق

جمله در دریای توحیدند غرق

گر در این بستان هزاران بلبلند

نغمه‌گر بر رنگ و بوی یك گلند

براساس همین وحدت و یگانگی و بپاس قدردانی از تتبعات حکیمانه و خدمات گرانبهای این مرد دانشمند بعالم علم و ادب شرق بویژه درشناختن وشناسانیدن عرفا ومشایخ کشور ایران بجوامع علمی وادبی وعرفانی ومخصوصاً تحقیقات عمیقی که درباره عارف موحد حسین منصور حلاج کرده‌اند بوده است که فرهنگستان ایران چند سال پیش ایشانرا بعضویت وابسته خود انتخاب کرد. لیکن متأسفانه آشفتگی اوضاع دنیا و قطع وسایل ارتباط در جنگ عمومی مانع شده بود از اینکه فرهنگستان ایران بتواند این انتخاب خود را رسماً بایشان اعلام و برگ عضویت را تبلیغ نماید.

من خیلی خوشوقتم از اینکه امروز دراین محضر شریف بملاقات ایشان نایل شده ام واینك از حضور جناب آقای وزیر مختار محترم فرانسه و سایر دانشمندان و سایر فرانسوی استفاده و برگ عضویت ایشانرا تقدیم کرده و از طرف خود و اعضای محترم فرهنگستان چه آنانکه اینجا حضور دارند و چه آنانکه در مسافرت هستند بایشان تبریك وتهنیت گفته وباشتیاق وبانتظار سخنرانی ایشان درمرکز فرهنگستان بعرایض خود خاتمه میدهم.

۱۷ اردیبهشت ماه ۱۳۲۴

صورت سخنرانی است که پس از بازگشت از

مسافرت مسکو که برحسب دعوت آکادمی علوم

اتحاد جماهیر شوروی بموجب تقاضای انجمن

روابط فرهنگی ایران و شوروی در مرکز

انجمن ایراد شده است

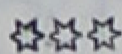
دانشمندان برای سفر خیلی محسنات قائل شده‌اند و در وصف مسافرت چیزها گفته و نوشته‌اند یکی از پیشوایان بزرگ ما برای سفر فوایدی چند بر شمرده است مانند تفریح خاطر و آموختن علم و فرا گرفتن آداب زندگی و کسب معیشت که آنرا میتوانیم بسفرهای بازرگانی تعبیر کنیم و دیگر مصاحبت و شناسائی اشخاص بزرگ و دانشمند.

سفر از این محسنات خیلی در بر دارد خاصه اگر مسافرت برحسب دعوتی پیش آید علی الخصوص اگر آن دعوت علمی و از طرف دوستان عزیز و دانشمند باشد. خوشبختانه مسافرتی که یك ماه پیش برای بنده بمسکو و لنین گراد پیش آمد بموجب دعوتی بود که آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی بمناسبت جشن دویست و بیستمین سال تأسیس خود کرده بود و مأموریتی که براثر این دعوت از طرف فرهنگستان ایران

بمن داده شده بود ومن در این سفر غالب فوایدی را که برای مسافرت ذکر کرده‌اند دریافتم .

یکی از فواید بزرگ که من بدان نائل شدم دیدار و آشنائی با علماء ودانشمندان اتحادجماهیرشوروی وبالاختصاص بااعضای ارجمند آکادمی علوم بود بویژه که ملاقات و مفاوضه با پروفسور بزرگوار آقای کاماروف رئیس فرهنگستان اتحاد جماهیر شوروی برای من قدر وبهائی بسزا داشت .

یکی دیگر از آن فوائد آشنائی با عده‌ای از دانشمندان نامی کشورهای دیگر دنیا بود که مانند من بدین جشن دعوت شده بودند ومرا با آنان در محافل گوناگون مفاوضتهای خیلی نزدیك دست داد و این خود فایدتی بس بزرگ بود که بوسیله این جشن تاریخی برای من حاصل آمد که البته اجتماع یك عده ازصنادید علم وادب وبزرگان فضل وهنر نقاط مختلفه دنیا دریك‌جا ومصاحبت متوالی آنها بایکدیگر کمتر اتفاق می‌افتد .



بی‌مناسبت نیست که‌من دراینجا برای‌مزید اطلاع بعضی ازحضار گرامی کلمه‌ای چند در باب آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی عرض کنم :

البته آقایان خوب میدانند که آکادمی یا فرهنگستان در هر

کشوری دارای چه شان ومقامی است و کشورهای جهان برای ترویج واشاعهٔ علوم وفنون وترتیب و تکمیل جامعه ازوجود یك چنین بنگاه بزرگ چه استفاده‌های بزرگ میکنند و دانشمندانی که در اینگونه بنگاه‌ها عضویت دارند وبعالم‌علم وهنرخدمت میکنند درجامعه چه‌قدر اهمیت دارند.

آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی، یکی از مؤسسات عظیم و یادگارهای تاریخی است که تاکنون دویست و بیست سال از عمر آن گذشته است. این مؤسسه فرهنگی را پطر کبیر در سال ۱۷۲۵ میلادی ایجاد کرد وباین وسیله موجبات گرد آمدن دانشمندان وتوسعهٔ دائره دانش و معرفت را در کشور خود فراهم ساخت و تا پطر کبیر زنده بود این بنگاه قدمهائی برای انجام مقصود برداشت. لیکن بعد از پطر کبیر زمامدارانی که بروی کار آمدند با این بنگاه چندان مساعد نبودند و آنطور که باید به پیشرفت کارهای علمی توجه نداشتند معهذا این آکادمی ببرکت وجود دانشمندان توانست با همه غفلت و بی‌توجهی زمامداران وقت برپای‌خود ایستاده وازدستبرد حوادث روزگار ایمن‌ماند. تا اینکه خوشبختانه انقلاب بزرگ اکتبر ۱۹۱۸ بمعرض ظهور درآمد وهمانطور که درهمه شئون واحوال ممالك روسیه تغییراتی اساسی‌بدید آورد ودر ملل اتحاد جماهیر شوروی روحیانی تازه ایجاد کرد درباره فرهنگستان نیز توجهی بکمال مبذول داشت و از همانوقت آکادمی علوم از حال خمود وافسردگی که داشت بیرون آمده جانی تازه گرفت وقدمهائی بزرگ برداشت وپیشرفتهای مهمی کرد وتشکیلات علمی و

فنی آن در تمام کشور روز بروز رو بفزونی گذاشت .

و من اکنون برای اینکه سخن دراز نشود نمیخواهم در اینجا وارد شرح آن تشکیلات وشعبه‌های اصلی و فرعی آن بشوم. همینقدر باید عرض کنم که بیشتر تأسیسات فرهنگی وسازمانهای علمی وتاریخی وصنعتی که در ممالك اتحاد جماهیر شوروی بعرصهٔ وجود آمده زاده فعالیت آکادمی علوم بوده وهمه تحت نظر واختیار این سازمان باعظمت اداره میشود وفرهنگستان اتحاد جماهیر شوروی امروز در جامعه شوروی مقامی بس شامخ دارد و همه در آن بنظر احترام مینگرند وتشکیلات آنرا باکمال اهمیت تلقی میکنند وروز بروز بروسعت محیط وسرعت عمل وشماره اعضاء وعوامل وی افزوده میشود و چون دوست ارجمندم آقای گل گلاب استاد دانشگاه تهران و رئیس دبیرخانه فرهنگستان ایران در این زمینه چیزهائی خواهند فرمود و اطلاعات بیشتری خواهند داد بنده بهمین اندازه که عرض شد اکتفا میکنم و بشرح مسافرت میپردازم .



آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی بفاصله یك روز بعد از ورود مهمانان یعنی روز ۱۶ ژون ۱۹۴۵ اولین جلسه خود را در گراند تآتر که یکی از بناهای معظم مسکو است و تعلقی هم بخود آکادمی دارد تشکیل داد و پروفسور کاماروف رئیس محترم آکادمی جلسه را افتتاح نمود .

در آن جلسه سخنرانیهای علمی و مفیدی فقط از طرف اعضای

رئیسه آکادمی علوم بمناسبت و عنوان خیر مقدم به مهمانان ایراد شد و پس از سه ساعت ارکستر خیلی با شکوه و دلنوازی جلسه را بپایان رسانید .

آکادمی بعد از این جلسه سه جلسه رسمی دیگر منعقد ساخت که دوتای آن درمسکو ویکی دیگر درلنین گراد برپا گردید. دراین جلسات نیز با حضور رئیس محترم آن سخنرانیهای مختلف چه ازطرف اعضای آکادمی علوم و چه از طرف دانشمندان ممالك مختلفه جهان بعمل آمد من نیز بنوبت خود سخنی چند گفتم .

آکادمی علوم گذشته از این جلسه‌های تاریخی و سخنرانیهای سودمند خیلی چیزهای دیگر درمعرض استفاده ما گذاشت وبرای اشتغال ومطالعه ما روزها و ساعتهای ما را بقسمتهای مرتبی منقسم ساخته بود و برای هر یك از قسمتها بازدیدها و گردشهائی در برنامه مسافرت ما ترتیب داده بودکه ازهمان ساعت اول ورود باجرای آن شروع شد.

مؤسسات علمی وفرهنگی وبنگاه‌های فنی و صنعتی و نمایشهای تفریحی وتماشائی همه برای ما آماده وآراسته شده بود وچندین زن ومرد مأمور شده بودند که برطبق برنامه ما را به‌بنگاهها وسازمانهائی که بایستی برویم راهنمائی میکردند یا در جاهائی که میرفتیم برای دادن توضیحات واطلاعات حاضر میشدند ومارا بهرچه و در هر قسمت بود واقف میساختند .

اگر پیش از ظهر بنگاه‌های فنی وساختمانهای تاریخی‌را بمانشان میدادند بعد از ظهر ما را بکتابخانهای علمی وموزه‌های ملی میبردند

اگر روزها محافل سخنرانی‌های علمی برای ما مهیا میکردند شب‌ها مارا بوسیله نمایش صنایع ظریفه و هنرهای زیبا و ضیافتهای شایان و پذیرائیهای گرم و پرمحبت برخوردار میساختند و روی هم رفته شب و روزی بر ما نمیگذشت که اوقات ما بیکی از این چیزها مشغول و مستغرق نباشد.

پس از آنکه دورهٔ گردشها و بازدیدهای ما مطابق برنامه در مسکو بپایان رسید ما را بوسیله راه‌آهن بلنین گراد بردند این راه‌آهن که یکسره از مسکو به لنین گراد میرفت تماماً از میان جنگل‌ها عبور میکرد و در تمام این خط که تقریباً هفتصد کیلو متر مسافت داشت همه جا سبز و خرم و پر از درخت و سبزه بود وردوها و دریاچه ها که در بعضی قسمت‌ها از اطراف پدیدار میشد بر نزهت و صفای آن منظر میافزود.

توقف ما در لنین گراد بیش از چهار روز طول نکشید در آنجا هم نظیر همان برنامه که درمسکو ترتیب داده بودند تکرار شد وهمان مجامع علمی و ادبی ومحافل انس و الفت یکی پس از دیگری بپا بود یك روز هم ما را بپطرهوف که در چند کیلومتری لنین گراد و در کنار دریای بالتیك واقع است بردند و کاخهای (من‌پلدیز) را که از آثار پطر کبیر است بما نشان دادند و از دیدن آن مناظر زیبا و سواحل دلکش و هوای جانفزا و آب و رنگ لطیفی که مشاطه طبیعت بجمال آسمان شفاف و آفتاب درخشان آن داده بود حظی فراوان بردیم.

اما افسوس که یك چیز در آنجا عیش ما رامنغص کرد وتمام آن لذتها و کیفیت‌ها رااز دماغ ما بیرون کشید و آن مشاهده ویرانیهائی

بود که براثر جنگ ودر نتیجه بی‌رحمیهای دشمنان آزادی بر آن برو بوم وارد شده و آن کاخهای با عظمت وبناهای مجلل را چه درشهر و چه در اطراف و جوانب لنین‌گراد و مخصوصاً در پطرهوف در هم شکسته ومنظره‌هائی غم‌انگیز ورقت‌بار تشکیل‌داده بود.

در این‌موقع بود که‌حس اعتراض‌من بر طبیعت کوروکر برانگیخته شد و برمفاسد و فجایع جامعه بشری لعنت و نفرین کردم که یکوقت دست وبازوی هنرمند بشر صنایعی گوناگون ایجاد و اختراع میکنند و اینهمه‌بناهای بزرگ وکاخهای باشکوه ونقش ونگارهای زیبا ودلفریب بروی‌کار میاورد ووقت دیگر با نهایت شقاوت و بی‌رحمی برای پیش بردن مقاصد شوم خود ببر کندن بنیادهای تاریخی و برافکندن آثار گرانبهای بشری کمر می‌بندد.

از یکطرف برای پروردن و بزرگ کردن کودکان شیر خوار انواع وسائل پرورش و آسایش را فراهم میسازند و آنها را برای طی مراحل زندگانی بحد رشد و بلوغ میرسانند و از طرف دیگر بهوس جهانگیری وقدرت نمائی میلیون میلیون از همان کودکان بالغ شده وجوانان نورس راطعمه توپ‌وطیاره ودستخوش حرق وغرق میکنند.

گر از چنگال گرگم در ربودی

چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی

از یکطرف لاف نوع‌پروری ووطن پرستی‌میزنند وازطرف دیگر مردمی را که دارای احساسات ملی و وطنی هستند و از حقوق خود و کشور خود دفاع میکنند خفه و از وطن خود آواره مینمایند.

وقتی گفته‌ام:

تمدن بشری گر نتیجه‌اش این است

درود باید درندگان صحرا را



تنها چیزی که در این موقع مایه تسلی خاطر گردید همان ایستادگی وفداکاری اهالی رشید و غیرتمند لنین گراد بود که متجاوز از دو سال در مقابل حمله‌های سخت و وحشیانه دشمن مقاومت کردند و باکمال شجاعت و مردانگی با دشمنان آزادی جنگیدند و عاقبت دزدان را از خانه خود بیرون کرده ونیست ونابود ساختند ونام پر افتخار خود رادر صفحات تاریخ جهان بیادگار گذاشتند.

ما باین غرور وغیرت ملی وجانبازی و فداکاری مردم لنین گراد بیشتر برخوردیم وقتی که درهمان روز ورود ما را بموزه وسایل دفاع لنین گراد بردند وهمه اسباب ووسایلی را که برای حفظ ومدافعه بکار برده بودند چه‌عیناً وچه بوسیله‌فیلم بما نشان دادند وحقیقة معاینه آنها ویافتن اطلاعات کافی از راهنمایان سخن‌برداز طوری در ما تأثیر کرد که مدتی در آنگونه شجاعت ومردانگی مردم آنجا از زن ومرد وپیر وجوان وطرز مقاومتی که دربرابر دشمنان قوی پنجه داشته و مدافعه دلیرانه‌ای که از وطن خود کرده بودند حیران و مبهوت بودیم.

من در آنموقع این چند بیت را بدان مناسبت انشاد کردم:

نـوای رود نوا درلنین گـراد شبی

بگوش من اثری سخت کرد و رنجم داد

چو بحر بود خروشان وهردم از هرسوی

ز اشك دیـده گریانش چشمه‌ای میزاد

سئوال کردم از او کاین فغان و گریه ز چیست
ز جور کیست که داری شکایت و فریاد
از این سئوال منش حیرتی گرفت و بگفت
مگر تو بی‌خبری ز آنچه اتفاق افتاد
شنیده باشی شاید که از زمان قدیم
زمانه بستر من اندر این دیار گشاد
بسی گذشت بمن قرنها که بود دلم
بدین هوای خوش و سرزمین خرم شاد
تو گفتی اینجا باغ است و کاخ ها در وی
کشیده سر بفلك چون صنوبر و شمشاد
همی ز کنگره کاخها مرا هر شب
بد از کواکب رخشنده دیده‌بان زیاد
ببامدادان هر روز آفتاب نظر
بمن فکندی چون بر عروس خود داماد
کنون نگر که بر این منزل فریفتگان
چه آمد از ستم دشمنان دیو نژاد
بخاك یکسان گردید آنچه کرده بدند
مهندسان هنرمند ماهر استاد
همه شکسته و بر روی هم فتاده خراب
هر آنچه یافته بود از گذشتگان بنیاد
نه یك عمارت باقی نه یك ستون بر پای
نه هیچ کاخی بر جانه هیچ قصر آباد

چرا ننالم هر روز از اینهمه آزار
چرا نگریم هر شب از این همه بیداد

☆☆☆

مرا از این سخنان غم فزود و دل بگرفت
که سخت بود غم انگیز پاسخی کاوداد
وزاین مصاحبه درچشم من مجسم گشت
همان مداین و ایوان و دجله بغداد
بی‌اختیار بر آن روزگار و این ایام
گریستم که بسی چیزها فتاد بیاد
بحال خویش چو باز آمدم بدو گفتم
که هیچت از ستم دشمنان گزند مباد
چو مردم تو همه با شهامتند و دلیر
چرا دژم شوی از دشمنان زشت نهاد
مگر ندیدی کاهل لنین گراد بجنگ
چگونه داد همه تاروپود خصم بباد
چو درمیان چنین مردمی توداری جای
بروز هر بدو بیم و گزند باش آزاد
بدان که نیست زوالی برای جامعه‌ای
که زنده‌است ودلیراست وباشهامت وراد

☆☆☆

باری ما پس از چهار روز توقف درلنین گراد بمسکو باز آمدیم

وديدار اين پاى تخت بزرگ راتجديد نموديم .

فرهنگستان ايران از آغاز تأسيس خود برطبق اساس نامه‌اى كه داشت هميشه درصدد بود كه بادانشمندان جهان ومجامع فرهنگى كشور-هاى ديگر روابطى برقرار نمايد وبهمين نظر بود كه ازچند سال پيش كميته‌اى ازميان اعضاى خود بنام (انجمن روابط فرهنگى) تشكيل داد و آنرا مأمور اجراى اين منظور كرد . اين انجمن هم قدمهائى بجانب مقصود برداشت و ابواب آشنائى را بابعضى از مجامع فرهنگى خارجى باز نمود .

ازحسن اتفاق ايجاد اين روابط بامجامع فرهنگى اتحاد جماهير شوروى بمناسبت مسافرتهائى كه بعضى ازدانشمندان شوروى بايران كرده بودند مانند دكتر پاولوفسكى عضو آكادمى علوم اتحاد جماهير شوروى و آقاى كمينوف رئيس وكس[1] زودتر ازجاهاى ديگرعملى گرديد ومتواليا پيشرفت كرد چنانكه خود دكترپاولوفسكى چند سال پيش و هم چندتن ديگر از اعضاى آكادمى علوم اتحاد جماهير شوروى تقريباً يك سال پيش بعضويت فرهنگستان ايران انتخاب شدند وچون برگهاى عضويت دونفر ازاشخاص نامبرده يعنى پروفسور كراچوفسكى وپروفسور اربلى تاموقعى كه من بمسكو ميرفتم آنان تسليم نشده بود آن برگهارا باخود برده بودم وپس از ورود بمسكو اين معنى را بآقاى كمينوف رئيس وكس كه خود ازدانشمندان عزيز ودارای فضايل اخلاقى وازاركان برجسته

۱ـ وكس بنگاه بزرگى است درمسكو كه وظيفه اش ايجاد روابط فرهنگى با ممالك خارجه است .

مقامات شوروی بود اطلاع دادم ایشانهم همان روز ها که در مسکو بودیم مجلس باشکوهی درمرکز وکس تشکیل وجمعی ازدانشمندان رادعوت کردند جناب آقای آهی سفیر کبیر ایران هم حضور داشتند ومن پس از اینکه آقای کمینوف جلسه را افتتاح وسبب انعقاداین مجلس رابیان کرد برخاسته ودرباب روابط فرهنگی طرفین بیاناتی کردم وبرگهای عضویت پروفسورهای نامبرده را که ازدانشمندان کهن سال وپیران روشن ضمیرند وآنجا حاضر بودند تسلیم نمودم وهریك ازایشان بیاناتی مبنی براظهار مسرت وتشکر کردند وهیچ فراموش نمیکنم که مخصوصاً بیانات پرفسور اربلی وفرط علاقه‌ای که بادبیات فارسی واحساسات گرمی که نسبت بایران اظهار داشت واشکی که هنگام سخن گفتن درچشمان جذابش موج میزد تأثیر عجیبی درحاضرین نمودومجلس بایك گرمی وشیرینی ومحبت وصفا بپایان رسید ومن حقیقة بینهایت امیدوارشدم که یك چنین روابط درمیان ما ومجامع علمی اتحاد جماهیر شوروی برقرار گردیده و دمبدم رو بافزایش است و مخصوصاً «این تجدید دیدار وروابطی که باریس و کارکنان وکس بعمل آمد برای من یکی از غنایم این مسافرت بود و همکاری فرهنگی ما با یکدیگر نتایج خیلی بزرگ و سودمند در برخواهد داشت والبته در تکمیل حسن روابط ایران وشوروی و ایجاد مزید حسن تفاهم صوری ومعنوی عامل مؤثر خواهد بود.

یك تصادف خوب هم که خوشبختانه در مدت توقف در مسکو برای ما پیش آمد معاینه رژه سرخ بود که روز ۲۴ ژون ۱۹۴۵ همان روزیکه ماعصرش بطرف لنین گرادمیرفتیم درمیدان کرملین بعمل آمد.

ماهابرحسب دعوتی که رسیده بود یکساعت پیش از وقت بمیدان

رفته ودرجاهائی که برای مدعوین معین شده بود جای گرفتیم ورژه بعد ازورود فرمانده عالی کل قوا استالین ازساعت ده صبح شروع شد و در ساعت دوازده بپایان رسید و صف آن میدان پرشکوه ونظم ونسقی که درسراسر آن حکم‌فرما بود ورژه ای که قشون سرخ داد مستغنی ازشرح وبیان است ، جنبش پرده درفش ها و پرچم ها تابش برق شمشیرها و سرنیزه ها غرش عبور توپها وتانك ها انتظام صفوف پیاده‌ها و سواره‌ها و توالی حرکت موتوریزه ها و مکانیزه ها بی‌اندازه جالب توجه و همه بهترین نمونه برجسته‌ای بود که قدرت ونیرومندی قشون سرخ را ظاهر میساخت وبخوبی نشان میداد که یك‌چنین نیروئی بود که باتفاق وهمکاری متفقین عزیز خود دنیا را ازچنگال دشمنان ودژخیمان جامعه بشری نجات داد وبنیاد منحوس فاشیسم ونازیسم را ازجهان برانداخت و این فتح و پیروزی جاودانی را بنام خود ومتفقین خود درتاریخ عالم باقی گذاشت و بملل کوچك و ستمدیده نوید و امید داد که در سایه یك چنین مظفریت حقوق آنها همواره محفوظ وامنیت و آسایش آنها پیوسته رو بفزایش و مبانی استقلال آنها برای همیشه ازدستبرد هرگونه تجاوز وتعرض ایمن وبی‌زوال خواهد ماند .

یك چیز دیگر که تمام احساسات روحی ما را در این مسافرت تکمیل کرد دعوتی بود که فرمانده عالی کل قوای اتحاد جماهیر شوروی استالین درآخرین شب ازمهمانان خارجی آکادمی علوم برای صرف شام بکاخ کرملین کرده بودندوجمعی کثیر نیزازاعضای آکادمی‌علوم ودانشمندان بزرگ شوروی آنجا حضورداشتندومن مجلسی بدان‌خوبی و آراستگی که تقریباً مرکب از هزاروسیصد نفر زن ومرد بودکمتر دیده بودم.

این مجلس باحضور فرمانده عالی کل قوا وارکان مهم دولت جماهیر شوروی از ساعت ۷ بعد ازظهر شروع شد وتا نیمهٔ شب امتداد داشت و بانواع نطقها وگفتارهای علمی وادبی زینت یافته و باکف زدنهای ممتد طولانی واحساسات سرشار بپایان رسید ومانصف شب باقلبی پراز مسرت ونشاط از کاخ کرملین بیرون آمدیم وبعداز دوسه ساعت بوسیله هواپیماهائی که قبلا آماده شده بود باوطان خود مراجعت کردیم.

این بود خلاصه‌ای ازشرح مسافرت من ورفقایم بمسکو ولنین گراد وباید عرض کنم که مشاهدهٔ ترقیاتی که درتمام شئون واحوال اجتماعی ملل اتحادجماهیر شوروی حاصل شده وبیشرفتهای مهمی که دررشته‌های گوناگون معارف وصنایع کرده‌اند ونظم ونسق و انضباطی که درسراسر کشورشوروی حکمفرماست تأثیری عمیق درما کرد وچیزی که بیشتر از همه بنظرمن جالب توجه وشایان تحسین بودهمانا کمال فعالیت وانرژی ووظیفه شناسی عموم مردم اززن ومرد وپیر وجوان وخرد و کلان بودو حس تجلیل واحترامی که بمقام علم وعلماء ومؤسسان علمی داشتندوروح علاقه وایمانی که بشعائر ملی ومقدسات اجتماعی ظاهرمیساختند وتبعیت وتمکینی که بقوانین مملکت میکردند واطاعت و تسلیمی که درهرمورد بمقرران حکومت نشان میدادند وبطور کلی غریزه وحدت ویگانگی و همکاری بمیمی همگانی که قاطبه مردم را بسوی سعادت و کامیابی سوق نمیکرد.

من بتوانم بطورقطع ویقین بگویم که عمدهٔ این ترقیها وپیشرفتها مدیون همین احساسات ملی ونظامات اجتماعی است اگر نظم وامنیتی درممالك اتحاد جماهیر شوروی برقراراست نتیجه روح اطاعت وایمانی

است که در تمام افراد بلااستثناء نسبت بمقررات قانونی و دستگاههای حکومت وجود دارد اگر مقامات ومؤسسات علمی به ترویج واشاعه علوم وبسط دائره معارف موفقیتهای بزرگ پیدا کرده اند برای این است که عموم مردم بدانش ومعرفت علاقه واقبال مخصوص دارند وبمقامات علمی و بنگاههای فرهنگی بانظر احترام مینگرند و علماء و دانشمندان را محترم میشمرند وبرای کارهای علمی وعرفانی قدر و قیمتی بسزا قائلند وازمردمی که در دستگاههای معارفی زحمت میکشند وخدمت میکنند قدردانی وتشویق مینمایند اگر کارخانه اداره مملکت خوب میگرددو ماشینهای دستگاه حکومت منظماً کارمیکند برای این است که چرخهای آن همه صیقلی و آلات وابزار آن همه پاك وبی عیب و کارکنان آن همه وظیفه شناس وفرمانبردار وباایمانند.

من در آن چندروزه که درمسافرت بودم در هیچ جا هیچکس را ندیدم که مشغول کاری نباشد هیچ فردی را نیافتم که وظیفه ای را انجام ندهد بیك نفر برنخوردم که جرأت تمرداز قوانین ومقررات یاقدرت توهین وبی اعتنائی بشئون وشعائر اجتماعی وحمله بنوامیس ملی وحیثیات فردی و عمومی داشته باشد وبالاخره برمن مسلم گردید که اگر ملتی میخواهد ترقی بکند اگر مردمی میخواهند سعادتمند ورستگار باشند اگر جمعیتی میخواهند زندگانی آسوده و پرافتخار داشته باشند باید باعقیده وایمان باشند باید وظیفه را مقدس بشمارند باید همه باهم وبرای هم کار بکنند باید راست بگویند و راست بروند بهرچه میگویند وبهرچه میکنند و بهرچه میخواهند ایمان داشته باشند همه چیزرا برای همه وهمه را برای کشور بخواهند وبالاخره راه را چنان بروند که رهروان رفته اند.

متمم

صورت نطقی است که روز ۲۶ ژون ۱۹۴۵ در جلسه رسمی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی ایراد شد

خیلی خوشوقتم از اینکه دراین محضر شریف احساسات سرشار خود را نسبت بآکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی برئیس بزرگوار آن پروفسور کامارف اظهار کنم دراین جشنها که درمسکو ولنین گراد بپاس عظمت قدر علم وفرهنگ بیادگار تأسیس این بنگاه بزرگ برپا شده است درود وتحنیت فراوان بفرستم.

این جشنهای تاریخی واین اجتماعات فرهنگی که سران دانشمندان جهان در آن گرد آمده‌اند بلندی مقام دانش ومعرفت را بما خوب نشان میدهدو خاطرنشان میکند که همه سعادت ها و همه ترقیهای بشر از برکات وجود فرهنگ است.

فرهنگ آفتابی است که اشعهٔ انوارش برتمام عالم وجودمیتابد. فرهنگ یك مرغ بهشتی است ویك فرشته آسمانی که شهپرخود را برهمه روی زمین گسترده است.

این شاهباز حقیقت و معرفت همیشه برای پرواز خود هواهای خوش و معطر میخواهد فضاهای باز و پهناور میجوید محیطهای آزاد وفرح بخش میطلبد.

برای آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی این افتخار بس که برای جولان این شاهین بلند پرواز خوشترین هوا و آزادترین محیط

و پهناورترین فضا را ایجاد کرده است و این مرغ بهشتی میتواند دراین سرزمین پر و بال خود را گشوده و با کمال آسایش و آزادی پرواز کند.

فرهنگستان ایران که همیشه آشیانه حقیقی فرهنگ و معرفت بوده است بر روی همین نظر مرا نمایندگی خود دراین جشنهای بزرگ انتخاب کرده ودرودهای بی‌پایان واحساسات پر از شوق ومسرت خود را بوسیلهٔ من و همکاران عزیزم بآکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی عرضه داشته است.

اینك من با خالص‌ترین عقیده این رسالت را که برعهده گرفته‌ام تبلیغ و پیشرفت روزافزون آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی را در تمام مراتب و شئون علمی و فرهنگی آرزو میکنم و به پیشروان علم وفرهنگ وپیشوایانی که بدانش ومعرفت کمك میکنند تهنیت میگویم.

در سفر مهاجرت و اوقاتی که در اسلامبول متوقف بودم و در بعضی محافل ملی

و مجالس سخنرانی که بمناسبت اوضاع جنگ

بین المللی اول منعقد میگردید و یك عده از

دانشمندان اسلامی عرب نیز از مصر و عراق و حجاز و غیرها
در آن مجالس شرکت داشتند دعوت میشدم . یك روز تقاضا
کردند که من نیز بمناسبت آن اوضاع چیزی
بنویسم و سخنی بگویم . شرح زیر بدان مناسبت
تحریر ودریکی از آن جلسات قرائت شد و
این در سال ۱۳۳۵ قمری بود .

الاسلام يعلو ولا يعلى عليه

ان فتوحات المسلمين بالشرق والغرب فی صدر الاسلام و نفوذ سياستهم وسيادتهم فی اقطار الارض اشهر من ان تذكر واظهر من ان يشرح ولاشك ان تلك الفتوحات الشامخة و الترقيات المتجلية ماحصلت لهم الاتحت لواء الحقيقة والايمان والا ببركة ثباتهم فی الدين وركونهم فی العقايد الاسلامية و حسن اقتفائهم و مراقبتهم لامر الله و رسوله و علمهم بما جاء به النبی و دعاهم اليه من الاخرة والاتحاد لانه صلى الله عليه بعد ما هاجر من مكة معظمة الى المدينة المكرمة اخى بنفسه عليه السلام بين المسلمين و اكد الميثاق بين المهاجرين والانصار ان يكونو اخوانا متفقين و اعوانا متحدين فالمسلمون مادامو فی طريقتهم الحقة وقامو على الصراط المستقيم بالاتحاد والرفقة كانوا قوامين على الناس و مالكين لرقاب الامم و نافذی الحكم الشرق و الغرب. ما قابلو اجيشا الا وقد غلبوه ومادخلوا املكا الا و قد سخروه حتى خرت وجوه السلاطين لهم بالذلة والمسكنة وتصعرف جباه الملوك و القياصرة عندهم بالضراعة و المندبة فلم بزالوا يعتلون ويرتقون يوما بعد يوم ولكن بعد ما مضت عليهم بضعة قرون لم يبق لهم هذا الشان الشامخ و الشوكة القاهرة ولم يقدر و اعلى حفظ تلك الامرة العظمى والسلطة الكبرى فتفرقت جماعاتهم وافترفت كلماتهم وتضعضعت اركانهم وتقطعت ممالكهم امتزج زلال عقايدهم بكدرة الشهوات واختلطت حقيقة ديانتهم بشبهات الاوهام نسوا ذكر الله وتركوا سنة الرسول وذهلوا عما وصاهم به حتى صاروا منشعبين و قاموا معترضين بعضهم على بعض مبدلين الاتحاد بالانتقاد والاتفاق بالافتراق والمواخاة بالمعاداة حيث بعد واعن

ررح الله ورحمته و هذا ماقال جل قائله (ان الله لايغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم) ولكنه لايخفى على اولى الالباب ان تلك المذلة والانحفاض لم ترد على المسلمين وهذه الثلمة والانشقاق لم تعرض على الاسلام الامن غفلة رؤسائهم وقائديهم لانهماكم بالشهوات واستغراهم فى اغراض وذهولهم عن الحق و اشتغالهم بالباطل ساقوا الناس الى ما تشتهى انفسهم وعطفوا افكار العامة نحوما تقتضى منافعهم من دون احتراز عن فترة الدين وثملة المسلمين و من غير اجتناب و مخافة من عذاب الله وغضب الرسول بما كانوا يعملون .

هذا هوموقع اغتنام الفرصة لاعداء الدين ومعاندى الاسلام فاستفادوا من ذلك التشتت والتفرق وتعرضوا ببلادالمسلمين و جاوزوا على حقوقهم وفعلوا مافعلوا بهم ولكنه قدالتبس الامرعليهم وتصوروا ان المسلمين ليس لهم ولى ولاحفيظ ولاناصر ولامعين نعوذبالله من ذلك التوهم والاشتباه!!! يريدون ليطفؤا نورالله بافواههم والله متم نوره ولو كره الكافرون فليعلمو الذين كفروا ان ولى الاسلام و حافظ المسلمين هوالله تعالى و صاحب الشرع الشريف والدين الحنيف و نعم ما قال مولانا جلال الدين البلخى بالفارسيه :

مصطفى را وعده كرد الطاف حق
گر بميرى تو نميرد آن سبق
من كتاب و معجزت را رافعم
بيش و كم كن راز قرآن مانعم
رونقت را روز افزون ميكنم
نام تو بر زر و بر نقره زنم

چاکرانت شهرها گیرند و جاه

دین تو گیرد زماهی تا بماه

تا قیامت باقیش داریم ما

تو مترس از نسخ دین ای مصطفی

ای رسول ما تو جادو نیستی

صادقی هم خرقه مو سیستی

هست قرآن مر ترا همچو عصا

کفرها را در کشد چون اژدها

هل یظن بغنی عن عباده تصنعهم فی ایدی الاعادی او صاحب الشرع یعرض عن امته ویدعها الی تصرف الاعادی لاوالله هذا ظن الکافرین ولکن المسلمین وان کانوا فاقدی اصول الاسلام ومتحیرین فی بوادی الغفلة ستریهم تیقظوا من یوم الحیرة وسنة الجهل وتنبهو بما فعلوا ووجدوا اما فقد وامن قبل والله عزشانه یؤیدهم بنصره العزیز وفضله العظیم.

کما ان الملل الاسلامیة قدانتبهوا وتوجهو امنذایام اخیرة الی هذه المسائل وادرکوا ان بقائهم بالحالة الحالیة واندماجهم فی الجهل والغفلة ومشیهم فی طرق الافتراق والاختلاف یسلب عنهم حیاتهم الاسلامیة ویسوقهم الی الموت الابدی حیث لامفرلهم و لاخلاص ولات حین مناص فبناء علیه شرعوا ابتدارک مافات ووجدان مافقدوا اعادة ماترک وجمع ماتفرق وسعوا فی ذلک المقصود سعیا بلیغا جدیا

اما تری ان الملة الترکیة کیف سارعت بالترقی والتکامل و کیف اخذت و تدارکت وسائل موجودیتها وبدلت احوالها الروحیة من حیث الامور السیاسیة والاقتصادیة والعسکریة احسن التبدیل و کیف توسلت

بكل وسيلة توصلها الى منهج النجاح والرشاد و ما من النجاة والسعادة وكان ابلغ مساعيها واكثر مجاهداتها فى تعميم المعارف وتكثير المكاتب و تنوير الافكار لان زعماء الترك شعر و ايانها مفتاح السعادات و منهاج الترقيات فصارت ملة الترك حيا بعد ماكانت مشرفة الى الموت رعما الانف الذين زعموا ان الدولة العثمانية مع ابتلاآتها الكثيرة الداخلية والخارجية و المخاطرات التى توجهت اليها من كل جهة ستزول وتمحى من العالم السياسى وتنفذ فيها ايدى المنتهزين للفرصة والمنتظرين لفنائها. ولكنهم لم يفقهو ان الملل الاسلامية محفوظة تحت الحماية من الله عزوجل وان يدالله فوق ايديهم فالله خير حافظا وهو ارحم الراحمين .

وكان من حسن التصادف ان الملة الايرانيه اخو الملة التركية ايضا قد توجه بهذه اللطيفة الربانية و الحكمة السياسية و علم ان انحطاط المسلمين ليس الا بسبب افترافهم وانشعابهم وان شاء وان يعودوا الى سيادتهم الاوليه فليعيدوا ويؤكدوا سوابق اتحادهم واخوتهم كما صنعت بيد رسول الله صلى الله عليه و آله و كان هذا الفكر اللطيف بذرا زرعه فى مزارع قلوب الايرانيين السيد الجليل والفيلسوف الكبير جمال الدين الاسد آبادى المشهور بالافغانى زمن السلطنة الاستبدادية التى ضيقت الصدور وحبست الانفاس ولجمت الالسنة وكان جزاء الذين ينطقون بالحق ويدعون بالصواب ان يقتلوا اويصلبوا اوينفوا فى الارض . ولكن السيد المشار اليه والذين يقتفون اثره لم يمتسنعوا عن قذف الحقايق فى قلوب المسلمين ولم يرتدعوا عن تنوير افكارهم وتوحيد مشاربهم ورفع اختلافاتهم . وكفى بالله شهيدا ان ما نصرنا فى تلك المجاهدات و وفقنا بما كنا نطلبه وهو الحرية الكاملة والمساوات الاجتماعية والحكومة العادلة القانونية انما هو التائيدات

للصورية والمعنوية من ناحية العلماء الربانيين والحجج الاسلاميين المقيمين فى الاماكن المقدسة والمشاهدة المطهرة تحت لواء الهداية والحماية من حجة الاسلام والمسلمين وآية اله فى الارضين ملامحمد كاظم الخراسانى اعلى اله مقامه حتى انتهى الامر بتبديل السلطنة الاستبدادية فى ايران بالحكومة الملية والسلطنة المشروطة .

فكانت تنشاء هذه الافكار العالية والاحساسات المنورة فى المسلمين يوماً فيوماحتى وقعوا فى موقع تلك الحرب العمومية وحينئذ قد ظهرت لهم شدة احتياجهم الى الوداد والاتحاد الحقيقى فمشوا اثر هذا الاسوة الحسنة وسعوا من كل جانب بتمهيد الاسباب التى تقربهم من ذلك المقصود وتحصيل وسائل توصلهم الى تلك السعادة الابدية ونعما فازوا بما قصدوا فوزاً عظيما .

وها انا اهنئكم يا معشر المسلمين بذلك المقصد المقدس والنية الطاهرة والتصميم العالى واسئل لك التوفيق والنصرة من اله عزوجل فى تكميل ما شرعتم وتحصيل النتيجة المطلوبة التى اطمأنت قلوبكم بها و اعتمد مستقبل مقدراتكم عليها .

وليس بزائد ان اذكر هيهنا نكتة اساسية لابد من رعايتها و هو ان المسلمين يجب لهم ان لايكتفوا بذلك المقدار الحاصل ولايقنعو بالوفاق الموجود فى تلك الازمنة المشتغلة بالحرب العمومية ولايكونوا كما هو عادة الانسان ينسى الشدة بعد الرخاء و المضيقة بعد الفرج و المرض بعد العافية . بل لابد لهم ان يشدوا المواثيق الاساسية ويتعاطوا ايادى الاتفاق والاخوة ويضعوا بنيانها على اصل متين ثابت ابدى لايتزلزل بتزلزل الحوادث ولايتغير بتغير الدهور و الازمنة حتى لايبقى للمعاندين مجال

وسوسة وتحريك و جرءة دسيسة و اغواء و يثبت عليهم و على العالمين (ان الاسلام يعلو ولايعلى عليه).

☆☆☆

فازقوم موفق للصواب واولوا مرهم او لوا الالباب

انما الرشد و الفلاح لقوم تبعوا لحق واهتد و اللصواب

انما المسلمين من جهة الدين و من اتحادهم في الكتاب

ليس فيهم تباين و اختلاف فـ عرواعن شوائب الارتياب

لهم الدين بلدة ذات اسوا ب وهم و اردون من كل باب

فليكن بعضهم لبعض ظهيرا في بلاء و شدة و عذاب

ايها المؤمنون قوموا وذوقوا لذة الاتفاق والاقتراب

قد مضى و قتنا بلغو ولعب وانجلى الامر من وراء الحجاب

فسد الامر بيننا من جهات شرحها ينتهي الى الاطناب

اصلها الانحراف من جانب الحق الى كل معتد مرتاب

عدم الفرق بين خير و شر والخبيثون فاق بالاطياب

ان اعدائنا رقيب علينا فعلينا سياسة الاجتناب

اذكروا اله والرسول وما قال و وصى معاشر الاصحاب

قولكم لااله الااله قد كفاكم كذلك الانقلاب

فاحفظو عهدكم والا فانتم غنم نيط امرها بالذئاب

واجمعوا مالكم به احتياج واركضوا في تدارك الاسباب

اول الامر اتفاق وثانية هو الاتفاق يا احبابي

انما الخير والكرامة في ذاك و طوبى لكم وحسن مآب

اسلامبول ١٣٣٥ قمری

سوگواری‌ها

بمناسبت مجلس یادبودی

که روز شنبه پنجم آذر ماه ۱۳۲۲ شمسی در وزارت امور خارجه برای مرحوم محمدعلی فروغی (ذکاء الملك) منعقد شده بود از طرف فرهنگستان ایران ایراد شد

گفت یکی خواجه سنائی بمرد   مرگ چنین خواجه نه کاریست خرد

دراین سخن هیچ مبالغه نیست زیرا مردان و دانشمندان بزرگ دنیا که درجامعه بشری منشاء اثرهای جاوید میشوند وهیئت اجتماع از علم وعمل واخلاق آنان بهره‌مند و کامیاب میگردد البته در میان بشر مقامی ارجمند دارند ومرگ آنان را نمیتوان بی اهمیت و بطور عادی تلقی کرد.

مرحوم محمدعلی فروغی درمیان ماهمین مقام ومنزلت راداشت وجامعه ایرانی درفقدان آنمرد عزیزوشریف حقیقة گوهر گرانبهائی را ازدست داده وهیچوقت نمیتواند قدروقیمت وجود اورا ازنظر دور کند.

چند چیزاست که‌درتشخیص واثبات بزرگواری اشخاص مدخلیت تام دارد ازآنجمله یکی شرافت وفضیلت خانوادگی است.دیگرمعلومات ومزایای فضلی. ودیگرمکارم وفضایل اخلاقی.

هریك ازاین سه اصل اگر به‌تنهائی درکسی موجود باشد بشخصیت فروبهائی میدهد واورا ازدیگران ممتازو متمایز میکند. پس اگر همه این چیزها دریکنفرجمع شود پیداست که مقام او را چه قدر بالا میبرد

وچه نعمت وسعادت بزرگی دراین جهان و آن جهان نصیب او خواهد گردید. مرحوم فروغی چنانکه میدانیم درخانواده علم و ادب بوجود آمده ودرمحیط فضل ودانش نشوونما یافته بود پدروجد بزرگواراو مردانی فاضل و دانشور بودند خود آنمرحوم نیز بـاین سبب هم از عهدکودکی وآغازجوانی با فضل وادب خوی گرفته وبا فضیلت وشرافت بزرگ شده بود.

معلومات واطلاعات علمی وادبی مرحوم فروغی هم بر همه کس واضح بود. زحماتی که مرحوم فروغی درراه تحصیل دانش و آموختن فنون مختلفه کشید نتایج خوب بخشید واورا مردی بتمام معنی بجامعه تحویل داد. تألیفات وتصنیفات وافاضات وسخنرانی‌های دانشمندانه او چیزی نیست که برکسی پوشیده ومحتاج ببیان باشد.

فضایل اخلاقی مرحوم فروغی هم خیلی زیاد بود من خود از اوایل عمـر خوشبختانه بامرحوم فروغی آشنائی یـافتم وآن آشنائی صوری رفته رفته بانس والفت معنوی کشید و تا پایان زندگانیش غالباً ازفیض صحبت ومزایای علمی واخلاقی وی بهره‌مند میشدم ودروجود او بعضی صفات وملکات میدیدم که مخصوص بخود او بود.

مرحوم فروغی با همه فضل و اطلاع واحاطه‌ای که داشت مردی سهل وساده بود وهیچ تظاهروخود نمائی نمیکرد بیشتراز آنچه‌میگفت میکرد و کمتر از آنچه میکرد نشان میداد خیلی ساده حرف میزد و ساده چیزمینوشت ودر گفتارونگارش تصنع وتکلفی چندان بکار نمی‌بست بهمین سبب هم سخنانش همیشه مطبوع و دلپسند میافتاد.

مرحوم فروغی در معاشرت خیلی بـی تکلف بود و در زندگانی

شخصی درویش و آزادمنش، رفقای خودراست میگفت وبدوستان صمیمی ووفادار بود . همین مزایای برجسته بود که در وجود این مرد شریف جمع شده واورا درجامعه عزیز ومحترم ساخته بود .

مرحوم فروغی گذشته از خدمات مهمی که در رشته‌های مختلف سیاسی واداری وفرهنگی وملی واجتماعی بمیهن وملت ومملکت خود انجام داد درسالهای اخیر هم که ریاست فرهنگستان ایران را برعهده داشت نسبت فرهنگ ایران وزبان پارسی خیلی زحمت کشید ومساعی جمیله بکاربرد زیرا درموقعی بایجاد وتأسیس فرهنگستان کمر بست که یك انحطاط وتشنج وهرج ومرج عجیب و خطرناکی بزبان و ادبیات ما حمله کرده وآنرا بپرتگاه زوال ونیستی نزدیك ساخته بود.

همت وجدیت ومقاومت مرحوم فروغی و چند تن از دانشمندان گرانمایه که با آنمرحوم توحید مساعی میکردند جلو آن حملات را گرفت وزبان پارسی را از آن ورطه هولناك نجات داد .



فرهنگستان ایران خود درصدد بود که دراین روز که یکسال از تاریخ فوت مرحوم فروغی گذشته است یك چنین محفل در عمارت فرهنگستان فراهم ساخته ومراسم یادبودروح تابناك آن فقید شادروان را بعمل بیاورد ولی چون جناب آقای وزیرامورخارجه چنین تصمیمی گرفته بودند فرهنگستان نوبت خودرا بایشان واگذاشت والبته بعدهم شخصاً ، بوظیفه خود رفتارخواهدکرد .

اینك من بنده ازحضورخود دراین مجمع عالی اغتنام کرده وبپاس مقام آنمرحوم ازطرف فرهنگستان ایران برروان پاك آن استادارجمند

درود فراوان میفرستم و بجناب آقای ابوالحسن فروغی برادر مکرم و دانشمند او وفرزندان ارجمندش که میوه‌های شیرین آن درخت برومندند و هم بسایر اعضای خانواده‌اش بشارت میدهم که فروغی نمرده است و نخواهدمرد هم اکنون روان تابناك او درخطایر قدس وعوالم ملکوت شاد وخندان نشسته وبا روح وریحان درما نظر میکند و می بینید که جماعتی ازبزرگان ودانشمندان چگونه دریك جاگرد آمده واورا به نیکوئی نام میبرند ومناقب وفضایل اورا موضوع ذکرجمیل قرارمیدهند.

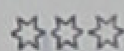
سعدیامردنکو نام نمیرد هرگز   مرده آنستکه نامش بنکوئی نبرند

در مجلس تذکری که از طرف فرهنگستان

ایران برای مرحوم حسن اسفندیاری (محتشم السلطنه)

برپا شده بود ایراد شد

کل من علیها فان ویبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام . مرگ برای همه آفریدگان امری مقرر ومحتوم است و هیچکس نمیتواند از این حکم کلی وفرمان عمومی مستثنی باشد چیزی که هست این است که مرگها اگر چه همه بصورت یکی است اما در معنی با یکدیگر تفاوت دارد و نسبت باشخاص فرق میکند چنانکه‌می بینیم ازمرگ پاره‌ای اشخاص درجامعه تألم وتأثیری شدید ایجاد میشود.



مرحوم اسفندیاری (محتشم السلطنه) ازاشخاصی بودکه مرگ او را نمیتوان کوچك شمرد بلکه تأثیر آن در جامعه ایران خیلی

بزرگ است .

مرحوم اسفندیاری در مکارم اخلاق خیلی افراط کرده بود و بهمین سبب در میان مردم محبوبیتی بسزا وبی اندازه داشت .

من خود از اشخاصی بودم که خوشبختانه با خاندان جلیل اسفندیاری موروثاً ، ومکتسباً ، از آغاز جوانی آشنا و با بزرگان این خانواده مربوط شدم وبالاختصاص با مرحوم حسن اسفندیاری از همان اوایل که دروزارت امورخارجه بخدمت دولت وارد شدم ارتباط یافتمو شاید نیمه آخرعمرخود را با اوصرف کرده باشم وهرچه بر مدت الفت ومعاشرتم با این مردبزرگوار بیشتر میگذشت براوصاف ستوده وملکات فاضله او بیشتر واقف میشدم وعقیده وعلاقه‌ام باو بیشتر میشد .

یك صفت بزرگ این‌مرد تواضع وفروتنی وخوشروئی ومهربانی بوده که تا دم مرگ با اوهمراه بودند وبا آنکه در دستگاه دولت و جوامع ملی مقامات ارجمند و مراحل شامخی را احراز کرده بود هیچ تفاوت درحال ورفتاراوپیدا نشد سهل است روزبروزبر حسن اخلاق و ملاطفت ومجاملت اونسبت بمردم افزوده میشد و چیزی که هرگز در وجود اوراه نیافته بود کبرونخوت وخودنمائی بود .

مرحوم اسفندیاری مردی بتمام معنی خدا پرست بود و بمبانی و حقایق دیانت اسلامی ایمان ثابت داشت کمتراتفاق میافتاد که من با او به نشینم وازسخنان اوبوی خدا نشنوم .

مرحوم اسفندیاری یك ایرانی خالص بود و بوطن خود خیلی علاقه داشت وهر وقت که برای ایران یك پیش آمد ناگوارروی میداد میدیدم که چطور آشفته حال و پریشان خاطر میشد و چه تلاشها و

فداکاریها میکرد.

مرحوم اسفندیاری در اعمال خود نیتی پاك داشت و نسبت بهمه کس خیرخواه بود و بیشتر اوقات خود را صرف حوائج مردم میکرد از فقراء و بیچارگان دستگیری مینمود از حمایت مظلومان وستمدیدگان مضایقه نداشت . هنوزدرخانه و خانواده اوجماعتی اززن ومرد وارامل وایتام هستند که اباعن جددراین خانواده نشوونمایافته ودر کتف حمایت وسرپرستی این مرد بزرگواراعاشه میشدند .

مرحوم اسفندیاری گذشته ازفضایل نفس ومکارم اخلاقی که‌داشت مردی فاضل وادیب ودانشمند بود و ارباب فضل وذوق ومعرفت غالباً ، درمحضراو مجتمع ومتمتع بودند .

مرحوم اسفندیاری از آغـاز تأسیس فرهنگستان ایران بعضویت پیوسته‌فرهنگستان‌انتخاب‌شدودراین‌مدت‌برای پیشرفت‌مرام‌فرهنگستان مساعی‌جمیله بکارمیبرد وعلاقه وتوجه‌او به‌این بنگاه علمی وادبی‌بقدری زیاد بودکه بنده در این مدت کمتر دیدم که وی از حضور در جلسات هفتگی فرهنگستان غیبت کند با همه ضعف مزاج و کهولت سن که داشت و با همه وظایف و مشاغل مهم دیگر که داشت از قبیل ریاست مجلس شورای ملی ووزارت وغیره همیشه درسروقت حاضر میشد و تا پایان جلسه می‌نشست ودر کارهاشرکت میکرد.

بپاس همان بـزرگواریهاست که فرهنگستان ایران امروز این مجلس تذکررا فراهم ساخته واز این فقدان عظیم و ضایعه بزرگی که بعالم فرهنگ واخلاق و انسانیت وارد آمده است اظهارتأسف میکندو

بفرزندان ارجمند گرامی و اعضای محترم خانواده جلیل او صمیمانه تسلیت میگوید و بر روان پاك وی درود فراوان میفرستند.

چون بعضی از آقایان محترم در شأن آنمرحوم بیاناتی خواهند فرمود من بیش از این مزاحم نمیشوم وفقط از حضار محترم خواهش میکنم که باحترام روح پاك آن مرحوم بقدر یك دقیقه با حال سکوت قیام فرمایند.

درمجلس تذکری که روز دوشنبه هفتم دیماه ۱۳۲۶ را

در فرهنگستان ایران برای مرحوم حاجی سید نصراله تقوی منعقد شده بود ایراد شد

از آقایان محترم کمال تشکر را دارم که دعوت فرهنگستان را اجابت فرموده واین مجلس را بقدوم شریف خود مزین ساخته‌اند.

اناللّه وانا الیه راجعون واقعاً چه آیت بزرگ وچه جمله تسلی بخشی است که دراین گونه مصیبت‌ها هر قسم تأثر و ملالت و اندوه را تسکین میدهدوشخص رابابن لطیفه غیبی متوجه میدارد که ما از سوی خدا آمده‌ایم وباز بجانب خدا خواهیم رفت ودراینصورت چه شیرین و عزیز است زندگانی وچه گوارا ولذیذ است مرگ.

اگر بنده دراینجا دوچیز متضاد را درحکم واحد قرار داده‌وهر دورا بصفت شیرینی وگرارائی ستوده ام البته مایه تعجب حضار محترم نخواهد بود. زیرا مرگ وزندگانی بخودی خود یك امر حتمی وطبیعی وفرمان کلی آسمانی هستند واز حیث مصدرومبداء تضاد وتفاوتی ندارند واگر درکیفیت تأثیر آنها اختلافی ظاهر میشود از حیث اختلاف موارد است که صفت شیرینی وگوارائی یاتلخی‌وناگواری بدان‌مترتب‌میگردد.

وقتی که زندگی ومرگ را باشخاص مختلف نسبت میدهیم و با احوال واعمال آنها مقایسه میکنیم می‌بینیم که این دو حکم کلی طبیعی صورتهای گوناگون پیدا میکنند وباحوال‌مختلف‌درمیآید بعضی‌اشخاص

هستند که بعرصه وجود درمیآیند و در این جهان زندگی میکنند و از لذاید دنیوی بهره‌ور میشوند بدون اینکه از حکمت آفرینش خود واقف بوده یا از لذات بهیمی و مشتهیات نفسانی قدمی فراتر نهاده و بتمتعات روحی و کیفیات معنوی پی ببرند. یك روز هم از این جهان میروند و چنان محو ومعدوم میشوند که گویا هیچوقت در دنیا وجود نداشته‌اند.

قومی دیگر باشند که از لذاید وفواید زندگانی متمتع و کامیاب میگردند وقوهٔ ادراك معانی هم دارند و منشاء اثرهائی هم واقع میشوند و این اشخاص بر دو نوع باشند:

برخی از آنان کسانی هستند که آثار وجودشان همه شر وفساد وشقاوت و شیطنت است و دیگر آنانکه ثمرات زندگانیشان همه خیر وصلاح و برکت وسعادت است. طبقه اول که نه معنی زندگانی را میفهمند ونه از شیرینی معنوی آن لذت میبرند حیوان صفت چشم بر آب وعلف دارند وجز خوردن وخفتن وچریدن وخزیدن کاری نتوانند.

اولئك كالانعام بل هم اضل سبيلا.

طبقه دویم که منشاء اثرهای بد و مصدر اعمال زشت میشوند از لذاید طبیعی و کیفیات شهوانی بهره‌ور میگردند ودراین جهان کامرانیها میکنند اما بالطبیعة از عواقب کارخود وحشت دارند وخواه ناخواه زهر جانگزای مرك بکام آنها فرو میریزد و باتلخترین حالتی همه آن لذات و کیفیات را وداع کرده میگذارند ومیگذرند.

لهم في الدنيا خزي ولهم في الاخرة عذاب اليم.

طبقه سیم که مظهر آثار خیر میشوند در این جهان از فواید و مزایای حقیقی زندگانی برخوردار گردیده وروزگاری بسعادت و نیکبختی

وشرافت و نیکنامی میگذرانند و چون از این جهان رخت برمی‌بندند مرگ را بالذتی هرچه تمامتر در آغوش میگیرند و در بستر رحمت و سعادت جاودانی میارامند. عاش سعیدا و مات حمیدا این جماعت همان بزرگ مردانند که میگویند:

مرگ اگر مرداست گو پیش من آی　　تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

این مردم همان پرده‌داران اسرار غیبند که میگویند:

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم

خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم

این بزرگان همان عشاقان جمال حقیقتند که میگویند.

این جان رعایت که بحافظ سپرده دوست

روزی رخش به بینم و تسلیم وی کنم

آن عارف کامل دراین معنی چه نیکو گفته است:

عاشقی را یکی فسرده بدید　　که همی مرد و خوش همی خندید

گفتش آخر بوقت جان دادن　　چیست این خنده و خوش استادن

گفت خوبان چو پرده برگیرند　　عاشقان پیشان چنین میرند

من اینك میخواهم با ایمانی کامل وعقیده‌ای راسخ عرض کنم که مرحوم حاجی سید نصراله تقوی از متمایزین همین طبقه سیم است.

اگر در مجلس سوگواری این سید جلیل القدر و مرد بزرگوار سخنی باید گفت ومراسم تعزیتی بجای باید آورد شاید یکی ازاشخاص که بادای این وظیفه احق واولی باشد بنده باشم که چهل و پنج سال است با آن مرحوم آشنائی و آمیزش علمی وادبی داشته واز برکات وجوداو بهره‌مند بوده‌ام.

مرحوم تقوی فرد کامل فضل و دانش بود مرحوم تقوی مظهر تام زهد وتقوا بود. مرحوم تقوی از سرچشمه توحید ومعرفت سیراب شده بود. مرحوم تقوی از ارکان بزرگ آزادی بود و در راه عدالت و آزادی مبارزات شدید کرد و رنجهای فراوان برد . مرحوم تقوی در محیط قانون نشو ونما یافته و تا آخرعمر باروح قانون زندگی میکرد .

مرحوم تقوی درمدت زندگانی خوداز دستگیری ضعیفان ودلنوازی مستمندان وبیچارگان ونوازش وپرورش یتیمان مضایقه نداشت. مرحوم تقوی بس آثار بزرك علمی وادبی از خود بیادگار گذاشت وهم دراحیاء آثار بزرگان وتخلید مآثر دانشمندان وهنروران نهایت علاقه واهتمام بکار میبرد.

بنده امروز اینجا آمده‌ام تا از طرف خود ورفقای عزیز وارجمند خود اعضای محترم فرهنگستان ایران بپاس خدماتی که مرحوم تقوی از آغاز ایجاد فرهنگستان بعالم فرهنك و زبان وادبیات فارسی کرده است سپاسگذاری کنم وبراین فاجعه عظیم سوگواری نمایم و بخانواده جلیل ومخصوصاً بفرزند دانشمند او آقای جمال‌الدین اخوی عضو پیوسته فرهنگستان و مستشار دیوان کشور که برای ما از آن مرد بزرگوار عزیزترین یادگارند تسلیت بگویم .

اما درحقیقت سوگواری ونوحه گری من بیشتر بخود فرهنگستان است که از چند سال باینطرف گوهرهای گرانبهائی برایگان از کف داده وبعضی از ارگان خود را یکی پس‌از دیگری فاقد شده است .

چکنم که بیان من از شرح این تأسفات و تأثرات قاصر است و چون دانشمند گرامی آقای فروزان فرعضو پیوسته فرهنگستان ورئیس دانشکده معقول ومنقول وبعضی آقایان دیگر نثراً و نظماً سخنانی ایراد خواهند فرمود بنده عرایض خود را در اینجا بپایان رسانیده واز

حضار محترم تمنا میکنم که باحترام روح پاك مرحوم تقوی یك دقیقه
با حال سکوت قیام فرمایند .

درمجلس تذکری که برای مرحوم علامه محمد قزوینی

در دبیرستان نوربخش منعقد شده بود
ایراد شد

درگذشت استاد بزرگ محمد قزوینی نه تنها دلهای دوستان وی را آزرده وجریحه‌دار ساخت بل این فاجعه بزرگ برای عالم فرهنك وجامعه فرهنگیان یك ضایعه جبران ناپذیر بود ودرار کان علم ومعرفت تزلزلی عظیم انداخت . وبهمین سبب است که تمام جوامع علمی ومؤسسات فرهنگی در این سوگواری هم آهنگ گردیده و امروز در این مجلس تذکر ازطرف وزارت فرهنگ و دانشگاه تهران و فرهنگستان ایران در اینجا برپاشده است .

مرحوم علامه قزوینی یك دانشمند بتمام معنی بود وعلاقه و دلبستگی او بدانش وفرهنك بحد عشق رسیده بود . همه عمر خود را تا دم مرك صرف کارهای علمی کرد ویك دقیقه از دقایق اوقات شریف خود را در مطالعه وتتبع و تفحص و تحقیق در کتب علمی و ادبی فرو نگذاشت و یك لحظه از احیای آثار بزرگان و ترویج آثار فرهنگی فارغ ننشست اگر ما ادعا کنیم که مرحوم قزوینی اگرچه بصورت ازمیان ما بیرون رفته اما در عالم معنی همچنان زنده جاودان است . هر آینه مبالغه واغراق نکرده‌ایم . زیرا این استاد بزرگ در مدت عمر خود چندان در دریای معانی غوطه‌ور بود ودرپی دریافت گوهر حقیقت غوص

وخوض میکرد که سراپای وجودش مظهر کامل و آینه تمام نمای علم و معرفت بل عین علم ومعرفت شده بود والبته علم ومعرفت هرگز نمرده ونخواهد نمرد .

اگر این دانشمند بزرگوار از این سرای عاریت رخت بربست و درعالم جاودانی جای گرفت از آن بود که ظرفیت این دنیای ناپایدار گنجایش روح باعظمت وی را نداشت .

زان نگنجید درسرای سترگ — که جهان خرد بود ومرد بزرگ

پس ماکه امروز دراینجا جمع شده و از فقدان یك چنین وجود شریف ودوست دانشمند اظهار تأثر میکنیم در حقیقت برای مرگ او نیست زیرا اوخود دردم مرگ بازبان حال بما میگفت :

چنین قفس نه سرای چومن خوش الحانی است
روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم

پس تاسف ماهمه از این است که این شخصیت های ممتاز و این گوهرهای شاهوار یکی پی ازدیگری ازدست ما میروند وجای خودراخالی وبلاعوض میگذارند وچون چنین است همان به که ما ازاین اجتماع خود دراینجا نتیجه گرفته وبا قلوبی پراز احساسات بر روان پاك آن استاد بزرگوار درود فرستیم وبخانواده شریف اوتسلیت بگوئیم . وچون بعضی از آقایان محترم در باره آن مرحوم بیاناتی خواهند فرمود بنده سخن کوتاه کرده ورشته بیان رابدیشان میسپارم .

ملحقات

برخی از یادداشت‌های من که در موارد مختلف کرده‌ام باموضوعات بخشهای چهارگانه که در این مجموعه آورده ام چندان ارتباط ندارد. مانند تشکیلات و اصلاحات اداری کشور یا تنسیق و تمشیت امور خانوادگی که هریك درسالهای اخیر بمناسبت هائی در فصلی جداگانه تلفیق یافته است. و بنابراین آنهارا در طی دو باب علیحده بدین مجموعه الحاق کردم.

باب اول

در تشکیلات و اصلاحات اداری کشور

بیانیه‌ایست که در آغاز تشکیل دولت بریاست آقای علی سهیلی که خود نیز در آن بسمت وزیر مشاور شرکت داشتم نـوشته و در هیئت دولت قرائت کردم

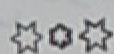
هر چند رویه بنده در مدت زندگانی این بود که کمتر بسخن گوئی میپرداخته‌ام بلکه همیشه جنبه عمل را بر گفتار رجحان میداده‌ام. حالا هم ازاین عادت دیرینه منصرف ومنحرف نشده‌ام ولی حوادث ناگواری که بدبختانه ازچندی باینطرف بکشور ما روی آورده و آشفتگیهائی که درتمام شئون اجتماعی ما یکی پس از دیگری عرض وجود میکند هرزبان بسخن درمیآورد خاصه اگرعلاقه ومسئولیتی هم درمیان باشد.

امروزمن بنده در موردی واردم که نمیتوانم خاموش به نشینم و احساسات وعقاید خود را نسبت باوضاع عمومی نهفته وناگفته بگذارم. پس این چند سطررا برسبیل یادداشت و باکمال اختصار نوشته وبعرض هیئت دولت میرسانم.

☆☆☆

خیلی خوشوقتم از اینکه در هیئتی بهمکاری و مشارکت وارد شده‌ام که خوشبختانه با حسن انتخاب جناب آقای نخست وزیر از یك عده افراد صالح و عناصر متجانس ترکیب یافته است و این خود شرط اول و جزء اعظم پیشرفت کار است. چه هرگز از افراد نامتجانس و متغایر الاخلاق توقع و انتظار هیچ کار درست و تمام نمیتوان داشت

پس باید از تشکیل یك چنین هیئت و اجتماع یك چنین افراد با صلاحیت و همجنس خوشوقت و امیدوار بود که بیاری خدای متعال و در سایه توجهات عالیه شاهنشاه معظم میتوان کارهائی از پیش برد و همین امیدواری است که مرا بتحریر این سطور واداشته و با کمال اطمینان میتوانم عقاید و نظریات خود را عرض کنم.



سیمای دیروز مجلس شورای ملی در موقع بحث در برنامه دولت چنانکه ملاحظه فرمودید خیلی جدی و مؤثر بود و بیانات چند تن از آقایان نمایندگان که بنام مخالف نظریاتی اظهار میداشتند و تذکراتی میدادند فی‌الحقیقه یك مشت حقایق تلخ بود که شاید خود دولت نیز غالب آنها را تصدیق داشت و اگر آن آقایان هم چیزی نمیگفتند ما که امروز دور این میز گرد آمده‌ایم خود مکلف بودیم که همان چیزها را بگوئیم و همان عیبها را یکایك برشماریم و در صدد رفع و اصلاح آنها برآئیم.

یك عیب بزرگ که در کار غالب دولتها بوده است این است که نمیخواسته‌اند در خبطها و خطاهای دولتهای پیشین عبرت بگیرند و خود مرتکب همان خبطها و خطاها نشوند بلکه آنچه را پیشینیان خراب

کرده‌اند مرمت کنند وما نباید همان رویه مذموم و نامطبوع راپیروی کنیم وعیبی برمعایب دیگران بیفزائیم . ما نباید مسئولیتهائی راکه در پیشگاه شاهنشاه ودر برابر مجلس شورای ملی قبول کرده وبرعهده گرفته‌ایم ازمد نظر دور کنیم ، ما بایدمتوجه باشیم که قبول یك مسئولیتها وبدست گرفتن مقدرات کشوردریك چنین موقع سخت و فوق‌العاده برای‌ما چه قدرمهم وخطرناك است آشفتگی اوضاع کشوروپریشانی احوال‌عمومی ودرهم ریختگی حقوق و شئون اجتماعی وسختیها و کمیابی‌های وسایل زندگانی وهزار گونه بدبختیهای روزافرون که در نتیجه حوادث ناگوار دنیا گریبان ما راگرفته است روشن‌تراز آن است که محتاج بتوضیح و تشریح باشد . ما باید همه این دردهای عمومی و اجتماعی را در جلو چشم‌خود گذاشته به ببینیم وتشخیص بدهیم که علاج این دردها چیست مردم از ما چه میخواهند و ما در مقابل خواسته های مردم چه میتوانیم بکنیم .

بنظر بنده پیش ازهمه چیز باید اعتراف کرد که طرزفکر و طریقه عمل ونوع تشکیلات ما تا حال غلط بوده وهرچند درادوار مختلف در صورتها ونامها وعنوانها تغییراتی داده‌ایم اما درمعنی کاروحقیقت عمل و روح اجراءهیچگونه تغییر وتفاوتی که‌مستلزم بهبود اوضاع واصلاح‌معایب و تسهیل مشکلات باشد پیدا نشده است بلکه بجرأت میتوان گفت که آن تغییرات و اصلاحات هزار درجه بر سختی کار و بطوء عمل و سرگردانی مردم افزوده است.

این وزارتخانه‌های قدیم وجدید این اداره‌های عریض وطویل‌این بنگاههای عجیب وغریب این شرکتهای جوراجوراین بورسهای سپید و

سیاه همه بازارهای آشفته ایست که دزدان اجتماعی مانند حشرات موذی
هریك بنام وعنوانی درخلل وفرج آن جای گرفته ومال وجان وعرض و
ناموس بندگان خدا رامیدزدند ومیبرند ومیخورند ومیخرند ومیفروشند
بهیچ قانون هم اعتنا ندارند، بهیچ حکم وتهدید هم وقعی نمیگذارند،
ازهیچ تعقیب ومجازات هم نمیترسند هرچه میخواهند میکنند وآزادانه
بغارتگری خود مداومت میدهند و بریش مظلومان و ستمدیدگان و
دادخواهان واصلاح طلبان میخندند.

پس برماست که ببینیم این دزدان غارتگر وشیادان چیره دست
اجتماع کیانند و درکجاها جای دارند و آنها را از کمین گاهها بیرون
بکشیم وبدون هیچ ملاحظه بدست کیفر قانونی بسپاریم، و بالاخره یك
جاروب اصلاح بدست گرفته دستگاههای اجتماعی را از لوث وجود این
خاروخس ها واین سنگ وکلوخ ها که جلوهر اصلاحی راگرفته وراه هر
امید ونیکبختی را برروی جامعه بسته اند پاك کنیم.

باید این کاخهای فساد وشیطنت واین کانونهای دزدی و ناپاکی و
ستمکاری راازبن برانداخت، باید کارهارا ازدستهای ناپاك گرفته وبدست
پاکان ونیکخواهان سپرد، باید اشخاص خوب وعناصر پاك وافرادصالح
ومردم عاقل وعلاقه مندو باایمان وبی آلایش راازگوشه وکنار پیداکرد و
تشویق نمود وبر سر کارهاگذاشت.

بیشتر امیدواری وتوجه ما بایدبطبقهٔ جوان ودانشمندو نیك سیرت
کشور باشد که عهده دار شئون اجتماعی آینده ما خواهند بود وفکر تازه
وتوانائی کاروغرورملی دارند وهنوزلوحهای سادهٔ آنان باغراض ودسائس
گوناگون آلوده نشده است.

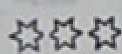
ما باید ازوجود آنان استفاده کنیم و از میان آنها افرادی را که دانشمند وشایسته ودارای عفت ومتانت اخلاقی باشند انتخاب نمائیم و برسر کارها بگذاریم.



ما چند نفر که بنام وزیر دوراین میز نشسته‌ایم درمرحلهٔ اول باید باهمدیگر راست وصدیق وصمیمی باشیم. بیکدیگر راست بگوئیم وخود را دراین خدمت ومسئولیت که بگردن گرفته‌ایم بتمام معنی شریك خیر وشر بدانیم واز همه حیث با هم یکدل و یکجهة باشیم. سپس باید با مجلس شورای ملی یك رابطه حقیقی و معنوی و یك سیاست عاقلانه و همفکری صمیمانه داشته باشیم اختلافات ومناقشات راکه زاده اغراض شخصی است ازمیان برداریم یکدیگررا فریب ندهیم وبا همدیگر راست بگوئیم وصراحت لهجه داشته باشیم. اگر نمایندگان حاجات مشروعی دارند بر آوریم واگر تقاضاهای نامشروعی میکنند پاك و پوست کنده و با نهایت شهامت بایشان بگوئیم و حالی کنیم که انجام این تقاضا بفلان دلیل مقدورو عملی نیست آقایان نمایندگان هم البته مردمی با انصاف و حقپرورند وحرف حسابی ما را میشنوند و برای مطامع خود بحدیقفی قائل خواهندشد و با دولت در پیشرفت سیاست و اجرای اصلاحات مددکاری خواهند کرد.

ما باید آزادی مطبوعات را محترم شمرده و برای همین منظور مطبوعات کشوررا با یك اصول قانونی وعادلانه اداره کنیم بطوریکه هم شئون وحیثیات اجتماعی محفوظ ماندوهم باصول آزادی و دموکراسی لطمه وارد نیاید. چیزی که ازهمه مهمتر وفوری‌تر است این است که ما

سیاست خود را با متفقین خود روشن کنیم ودرحدود پیمانی که داریم هر نوع تسهیل و تعاونی که در خلال جنگ برای پیشرفت مقاصد و تأمین احتیاجات مشترك ضروری باشد وازحدود توانائی ما خارج نباشد بعمل بیاوریم. درمقابل همراهیهائی هم که با آنها میکنیم باید توقع وانتظار همه قسم همراهی از آنان داشته باشیم و احتیاجات خود را مصراً، از آنها بخواهیم. البته ایجاد این همکاری وحسن تفاهم وتعاون هم کاملاً میسر نخواهد شد مگر اینکه کمیته‌ای تشکیل بدهیم که چند تن ازمردان کارآگاه و آزموده متفقین وچند تن ازمأمورین با اطلاع و صاحب‌نظر دولت در آن عضویت داشته باشند و تمام مسائل ما نحن فیه و مبتلا به طرفین را در آن کمیته طرح ودر بارهٔ آنها فکر وامعان نظر کنند وبا موافقت یکدیگر تصمیماتی کـه مبتنی بر مصالح طرفین و مؤید پیشرفت مقاصد مشترك باشد بگیرند وبمقامات مافوق پیشنهاد کنند.



دولت دراین روزهای نخستین باید جلسات خود را پی در پی و زود زود تشکیل بدهد وبهفته‌ای دوروزوسه روزوروزی سه چهارساعت اکتفا نکند. زیرا کارها هم زیاد است و هم مشکل. ما اگر چند روز پشت سرهم وقت خود را صرف این کارها واصلاحها بکنیم وچرخهای دولت را ازاین زنگهای کهنه وتیره پاك کرده وبا اصول بهتر و تازه‌تری بکاربیندازیم. امیدوارمیتوان بود که انشاءالله درسایه این همت وجدیت بروزگارخوشی رسیده وحق خدمتگذاری را درپیشگاه شاهنشاه محبوب و معظم خود بجای آورده و حدود مسئولیت خود را در مقابل مجلس

شورای ملـی حفظ نمائیم و البته در اینصورت دولت در جامعه ببهترین وجهی معرفی خواهد شد و از قدمهائی که برای اصلاح برداشته است اثرهای خوب بیادگار خواهد گذاشت .

۳ اسفند ماه ۱۳۲۱

پیشنهاد مربوط بیانیه سوم اسفندماه ۱۳۲۱

که در هیئت دولت خوانده شد و مورد بررسی واقع گردید

سالهای درازاست که موضوع اصلاحات کشوری چه در دولتها که بروی کار میآمدند وچه درمجلس شورای ملی چه در محافل و مجامع عمومی چه درجراید ملی وچه درالسنه و افواه خواص وعوام یك مبحث اساسی ومهم وقابل توجه بوده وهمه بلزوم اجرای اصلاحـات اعتراف میکنند و علاقه کامل نشان میدهند . اما متاسفانه برای آن اصلاحات تا کنون یـك قـدم بر داشته نشده و اگر برداشته شده پایه واساسی نداشته است .

اگر از روی انصاف قضاوت کنیم . باید تصدیق نمائیم که اولا بیشتر مدعیان و طرفداران اصلاح جدی نبوده اند و اگر چند تن هـم پیدا میشدند که از روی یك نیت پاك طرفدار اصلاحاتی بـودند چون اکثریت با مدعیان غیرجدی بود نمیتوانستند کاری ازپیش ببرند .

ثانیاً اگراتفاقاً جماعتی ازروی حقیقت وعلاقه‌مندی حاضر میشدند ومیخواستند قدمی بردارند تازه نقشه‌نداشتند وراه‌اصلاح را نمیدانستند

وتشخیص نمیدادند که اصلاح را از کجا باید شروع کرد، ثانیاً اگر راه را هم میدانستند غالباً شهامت واز خود گذشتگی نداشتند واز منافع شخصی نمیتوانند صرف نظر کنند.

پس ما بهمین علل و پاره‌ای موانع دیگر تاحال نتوانسته‌ایم بیك اصلاحات اساسی وامیدبخش موفق بشویم اما بالاخره باید بدانیم که بیش ازاین نمیتوانیم باهمین حال بزندگانی اجتماعی خود مداومت بدهیم بلکه مشاهده احوال و اوضاع پریشان عمومی و حکمفرمائی هرج ومرج در تمام شئون و برافتادن نظم وانضباط ازتمام طبقات کشور ورواج رشوه خواری ومنفعت پرستی در بازار ومشاغل ومکاسب مملکتی و نارضامندی قاطبه خواص وعام از تعدیات مأمورین ومتصدیان کارمارا مجبور میکند که خواهی نخواهی دست باصلاحاتی بزنیم ویك تغییرات اساسی باین اوضاع آشفته واحوال ناهنجار بدهیم.

پیش از آنکه ببیان راههای اصلاح وارد شویم باید تشخیص بدهیم که چه نوع اصلاحاتی را باید درنظر گرفت واز کجا بایدشروع کرد.

اصلاحاتی که ما اجمالاً از آن حرف میزنیم بردو گونه است:

اصلاحات اداری ـ اصلاحات اجتماعی:

ما در اینجا اول به بحث در اصلاحات اداری میپردازیم که میتوان آنرا مقدمه اصلاحات اجتماعی بشمار آورد.

قسمت نخست

(اصلاحات اداری)

برای اینکه بدانیم اصلاحات اداری راکه البته مربوط بتمام وزارتخانها وادرات دولتی است چگونه و درچه موارد باید بکار برد بهتر آن است که اول نواقص ومعایب وزارتخانه‌ها وادارات را در نظر گرفته وعلل آنرا تشخیص بدهیم وپس از آن درصددرفع آن‌علل واصلاح آن معایب بر آئیم .

همه‌میدانیم دستگاههای دولتی ماخراب‌است . جریان کارها در وزارتخانها چندان رضایت بخش نیست .

مراجعات ارباب حاجت در دوائر دولت چندان محل توجه واقع نمیشود . منافع و حوائج عمومی دستخوش اغراض و بازیچه نظریات گوناگون میگردد شهامت و صراحت لهجه در کار کمتر وجود دارد، روح اطاعت و ایمان‌ونظم‌وترتیب‌خیلی‌ضعیف شده است رشوه خواری رواج و شیوع کامل یافته است .

چیزی که مورد توجه واقع نمیشود حفظ مصالح کشور و رعایت اصول قانونی وانجام وظیفهٔ وطن‌پرستی‌وبر آوردن حاجات‌مردم‌وتمهید وسایل آسایش‌جامعه‌است .



حالا که بمعایب فی‌الجمله آگاه شدیم خوب است علل وموجبات آنراهم پیدا کنیم وبه بینیم چه‌چیزها سبب این آشفتگی ها وناهنجاریها گردیده است .

یکی این‌است که کارها ازروی‌تناسب وصلاحیت باشخاص واگذار نمیشود ودرانتخاب کارمندان ومأمورین اصل اهلیت و شایستگی ابداً موردتوجه ورعایت نیست .

دیگر اینکه‌عده کار کنان‌دولت درورزارتخانهاوادارات‌بیش ازاندازه نیازمندی کارهاست واین‌خود یکی از عوامل بطوء جریان‌کارومعطلی ارباب حاجت‌وتولیدشکایتهای‌عمومی است .

دیگراینکه کار کاغذ بازی‌و پرونده سازی دروازرتخانها بجائی رسیده وبقدری زیاد شده‌است که شاید برای یك کار خیلی کوچك وبی اهمیت که صرف‌دوسه ساعت وقت برای‌تمام کردن آن کافی‌بوده دویست سیصدبرك کاغذدرمیان ادارات مختلف ردوبدل شده و یك‌پرونده عظیم‌الجثه تشکیل داده وچندین ماه‌هم طول کشید وبالاخره آنکارهم بجائی نرسیده وبهمان‌حال اول باقی‌مانده است .

دیگر اینکه حس‌مسئولیت بمعنای حقیقی خود در ادارات‌دولتی وجود ندارد وهر کس‌میخواهد مسئولیت را بگردن دیگری بیندازد و شانه خودرا از زیر بارخالی کند .

دیگر اینکه هیچیك از کارمندان‌دولت ببقای‌خود وگرفتن نتیجه ازخدماتی که انجام میدهد مطمئن و امیدوار نیست ونمیداند که بالاخره

سرنوشت او دراداره یاوزارتخانه‌ای که در آن کارمیکند چه خواهد بود.
دیگر اینکه برای خدمتگذاران هیچ تشویق و پاداش وبرای تبه کاران هیچ تحذیر و کیفری موجود نیست یا اگر هست اجرا نمیشود.

دیگر اینکه تأمین معاش و تسهیل وسایل زندگانی و آسایش برای کارمندان چنانکه باید فراهم نگردیده وبمستخدمین باندازه کفایت و فراخور احتیاج و کار حقوق داده نمیشود و متصدیان امور نمیتوانند و نمیتوان از آنان توقع داشت که باطمینان و فراغت خاطر بانجام وظیفه خود مشغول باشند یادر کارها باعزت نفس واستغنای طبع بذل مساعی نمایند.

دیگر اینکه نفوذها وتوصیه‌ها وتقاضاهای اشخاص غیرمسئول در کلیه دستگاههای دولتی تأثیرات مهم دارد و بعناصر صالحی که در وزارتخانه‌ها پیدا میشوند مجال نمیدهد که بتکلیف خود رفتار کنند.

یك علت عمده دیگر که در رأس تمام این مسائل قرار گرفته و میتوان گفت علت العلل کلیه این معایب است اصول محافظه کاری وراضی نگاه داشتن مخالفان ومعترضان و گردش دادن محور کارها بمیل این و آنست بهمین علت است که این همه جمعیت در وزارتخانها جمع شده واین همه دوایر وشعب و دفترها و نامها وعنوانها ایجاد کرده‌اند. بهمین علت است که وزیر یارئیس نمیتواند اشخاص را بتناسب ومصلحت کارها انتخاب کند. بهمین علت است که افراد صالح وخیرخواه وبیغرض بر کنار رفته و جای آنرا اشخاص فاسد ونالایق وتبه کار گرفته‌اند ودستگاههای دولت ازانگل وحشرات مودی پرشده است.

بعضی ازوزراء در آغاز ورود خود بوزارتخانه اول فکری که میکردند این بود که مخالفین خود را موافق و ناراضیان راراضی کنند، فکر

دیگرشان این بود که دوستان و بستگان خودرا بهر اسم و عنوانی که ممکن باشد منافعی با نآن برسانند و بطور کلی همه سعیشان این بود که آنانرا درخلل و فرج وزارتخانه جای بدهند و از هرراه که امکان داشته باشد مقام خودرا بهر صورتی که میسر تواند شد حفظ کنند و صندلی وزارت را از دست ندهند و باراضی کردن این و آن حقاً ام باطلا موافقین خود را در مجلس و خارج زیاد کنند و بدیهی است تا وقتی که اساس کار کردن برروی این مبانی قرار داشته باشد نه هیچوقت هیچ کار باهلش رجوع میشود و نه هرگز این اوضاع آشفته خاتمه خواهد یافت بلکه روز بروز کار بی‌نظمی و هرج ومرج اداری بالا خواهد گرفت علی الخصوص که دولتها بفاصله‌های کمی یکی پس ازدیگری سقوط کرده و وزرا هرچند روز یکبار عوض میشوند و با هر وزیر که تازه بروی کار میآید یك تغییرات تازه و یك دسته اشخاص تازه نفس در وزارتخانه‌ها پیدا خواهند شد .



این بود قسمت عمده عیبها و علتهای آن عیب‌ها که اساس وزارت‌خانها را متزلزل و کارهای دولت را فلج کرده است حالا باید دید برای رفع این عیب‌ها و برانداختن این علت ها چه کار باید کرد وچه تدبیر میتوان اندیشید .

بعقیده بنده چند چیز را باید در نظر گرفت و هریك را پس از دیگری انجام داد . در مرحله اول که دولت شاهنشاهی میخواهد دست باین اصلاحات بزند لازم است که یك هیئت چهار پنج نفری از میان افراد هیئت دولت یا اگر مقتضی بداند از خارج هیئت دولت بنام (هیئت اصلاح) بهندتن ازاشخاص صالح و بیطرف و آگاه و باشهامت و خیرخواه انتخاب

کرده و آن هیئت را مأمور تصفیه و اصلاح وزارتخانه ها نماید که فوراً شروع بمطالعات مقدماتی در تمام وزارتخانها کرده و پس از تکمیل مطالعات و تحصیل اطلاعات کافی اصلاحات را بشرح زیر اجرا نماید :

اولا ـ تمام وظایف ومشاغلی را که برطبق قوانین مقرره بعهدهٔ هر وزارتخانه واگذارشده است یکی یکی تشخیص و متفرعات زیادی و بی فایده را دور بریزد .

ثانیاً ـ ادارات ودوائر وشعب هروزارتخانه را بتناسب ضرورت ونیازمندی همان وظایف ومشاغل بارعایت صرفه جوئیهای تشکیل بدهد .

ثالثاً ـ برای ریاست و کارمندی این ادارات ودوائر وشعب عده‌ای را که در خور احتیاج کار باشند از اشخاص صالح ودانشمند و مجرب و کاردان و پاکدامن انتخاب کند بدیهی است که دراین انتخاب حق تقدم واولویت بارؤسا و کارمندانی است که در آغازشروع به تشکیلات تازه دروزارتخانه مشغول کاریا منتظر خدمت هستند یعنی اول باید از میان شاغلین کنونی یامنتظرین خدمت یك عده راکه موصوف بصفات ومزایای نامبرده باشند وصلاحیت آنان برطبق مطالعات قبلی مورد تصدیق هیئت اصلاح واقع شده باشد برای مشاغل وزارتخانه برگزید و افراد فاقد شرایط رابر کنار گذاشت ودرصورتیکه عده برگزیدگان خودوزارتخنه برای پر کردن تشکیلات آن کافی نباشدباید ازشاغلین وزارتخانهای دیگر بارعایت همان شرایط دعوت نمود . واگر بطور کلی برگزیدگان بری تکمیل تشکیلات تازه کافی نشود میتوان افرادی راکه واجد شرایط مقرره باشند ازخارج دعوت کرد ودر صورتی که درمیان افراد خارج اشخاصی پیدا شوند که دارای سوابق خدمت رسمی نباشند و مراحل

قانونی استخدام را طی نکرده باشند ولی ازطرف دیگر شایستگی آنان برای کار احراز شود وضرورت کاراستخدام آنان را در هرمرتبه ومرحله که باشد ایجاب کند باید اجازه وتصویب مجلس شورای ملی را برای استخدام آنان تحصیل نمود.

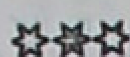
رابعاً ـ تشکیلات تازه را خیلی سهل وساده کرده وگردش کاررا دروزارتخانها طوری ترتیب بدهند که حاجتی بمکاتبات مفصل و مکرر نباشد واوقات وزارتخانها بیهوده تلف نشود و این کاغذ بازیها و پرونده سازیها ووقت گذرانی ها بکلی ازمیان برافتد.

این هیئت اصلاح البته اصلاحات را درحدود وظایفی که برای او مقرر شده است باکمال اختیاروشجاعت شروع کرده وهیچگونه دخالت توصیه را ازهیچ جا وهیچکس نخواهد پذیرفت ونظریات خودرا تاوقتی و که تکمیل نکرده وبپایان نرسانیده است از همه مکتوم خواهد داشت و همینکه کار خود را تمام کرد پیشنهاد جامع و قطعی خود را بدولت تسلیم خواهد کرد.

البته این نقشه که برای اصلاح وزارتخانها وادارات مرکزی دولت تهیه میشود یك دستور کلی و سرمشق عملی است که برای اصلاح ادارات ومأموریتهای دولتی درولایات بدست وزارتخانهاداده میشود ووزارتخانها بایدازروی همان نقشه مأمورین خودراجرح وتعدیل کرده ادارات دولتی را دراستانهاوشهرستانها برطبق اصلاحات تازه تشکیل بدهند وفضول و زواید را دور بریزند.

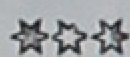
این نیزمسلم است که دولت انتخاب هیئت اصلاح را باید در آغاز کار و قبل ازشروع این هیئت بانجام وظایف مقرره و بتصویب مجلس

شورای ملی رسانیده واین اجازه واختیار را ازمجلس تحصیل کرده باشد



درپایان این نظریات ناگزیرم عرض کنم که دراینجا یک مشکل مهم وقابل توجه بمیان خواهد آمد و آن این است که البته اجرای این اصلاحات مستلزم بی کارماندن یك عده بسیار ازشاغلین کار ومستخدمین دولت خواهد بود، و بدیهی است که بیکار کردن جماعتی که سالها در خدمات دولتی صرف عمر نموده وباینوسیله امرار معاش میکرده‌اند بدون اینکه وسیله وممر معاش دیگری برای آینده آنها تأمین شود برخلاف عدالت وانصاف وجوانمردی است. من هم که امروز برحسب صوابدید دولت این نظریات را روی کاغذ آورده بعرض دولت میرسانم حقیقة باین قسمت سخت علاقمند ونگرانم وتأمین آسایش عده‌ای راکه بیکار میشوند شرط اول اصلاحات قرار میدهم و عقیده‌ام اینست همانطور که اصلاح وزارتخانه ها درحدضرورت است تهیه وسایل آسودگی و تأمین زندگانی جماعتی هم که قربانی این اصلاحات میشوند نهایت ضرورت را دارد.

پس دولت مکلف است تدابیری برای آسایش اینجماعت بیندیشد وپیش ازوقت زمینهٔ اطمینان بخشی تهیه نماید. بنده خود در اینباب ذکر بسیار کرده‌ام وبالاخره راه‌حلی بنظر آورده‌ام که هم اکنون پیشنهاد میکنم.



کارمندان دستگاههای دولتی که درنتیجه اصلاحات ممکن است بیکار بشوند ووسیله معاش را ازدست بدهند از سه نوع بیرون نیستند

یعنی علت معافیت آنان ازخدمات دولتی سه‌چیز بیشتر نتواند بود.

یااشخاصی هستند که بسبب ضعف وپیری وناتوانی واز کارافتادگی وظیفه خودرا چنانکه باید انجام بدهند.

یا اشخاصی که کفایت وشایستگی کار درآنها موجود نیست و دولت نمیتواند از وجودشان برای احتیاجات خود استفاده کند.

یا اشخاصی که بواسطهٔ علل اخلاقی صلاحیت بقای در تصدی خدمات دولتی راندارند.

این سه‌دسته‌هم‌ازدوصورت‌خارج نیستندیادرصندوق بازنشستگی ذخایری موجوددارند یاندارند.

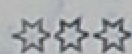
پس دولت باید ذخایری راکه متعلق بافراد دسته سیم است نقداً بآنان تسلیم وبرای همیشه باآنها وداع کند آنان هم البته قدراین عفوو اغماض دولت را دانسته وسپاس گذاشته این محرومی وبیکاری خودرا از حقوق‌ومزایای دولتی معلول‌علل اخلاقی‌خود دانسته و هیچ حق گله و شکایت برای خود قائل نخواهند بود.

اما برای دسته اول ودویم دولت باید در بودجه خود یك اعتبار معتدبه منظور داشته و بتأمین آسایش آنان‌تخصیص بدهد. باینطریق که باشخاصی که دارای‌درجه از ٦ ببالا هستند اولا هرچه درذخیره صندوق بازنشستگی دارند نقداً تسلیم نماید و ثانیاً حقوق سه سالهٔ آنها را هرچه میشود ازاعتبار نامبرده یکدفعه بآنها بپردازد.

مثلا یکنفر کارمند که ماهیانه‌وتقریباً درحدود چهارهزارریال حقوق‌میگیردمجموع حقوق‌سه‌ساله‌اش راکه‌تقریباً یکصدوپنجاه هزارریال میشود نقداً باو بدهد.

وباشخاصی که دارای رتبه از ٦ بپائین هستند بعلاوه پرداختن ذخایر بازنشستگی حقوق پنجساله را نقداً ویکدفعه بپردازد. مثلابیك نفر که حقوق ماهیانه‌اش در حدود یکهزار وپانصد ریال است نود هزار ریال بدهد.

این مبالغ که در نظر گرفته‌شده‌است حداقلی است که برای هریك ازاین دودسته میتوان در نظر گرفت واگردولت شاهنشاهی بتواند میزان را برای دسته اول پنجسال و برای دسته دویم تاهشت سال بالا ببرد البته برعایت احوال اشخاصی که بیکارمانده‌اند خاصه اگربی‌بضاعت هم باشند نزدیك‌تر وبعدالت وجوانمردی دولت شایسته تر خواهد بود ممکن هم هست که درمیان این جماعت اشخاصی پیدا شوند که خود دارای ثروت واستطاعت واز کمك دولت بکلی بی‌نیاز باشند وصرف نظر کنند، در این صورت دولت میتواند تفاوتهائی راکه ازاین راه حاصل میشود بین اشخاص دیگر که بیشتر احتیاج بکمك دارند تقسیم نماید. اشخاصی که از این مساعدت دولت بهره‌مند میشوند و یکدفعه مبلغی وجه نقد دریافت میدارند میتوانند همان مبلغ راسرمایه کارهای آزاد وکسب‌های سودمند بکنند و اگر مردمی زیرك و هوشمند باشند آنرا وسیله ومقدمه استفاده‌های بیشتر قرار بدهند وبزندگانی بهتر وآسوده تراز زندگانی اداری موفق وکامیاب بشنوند.



دولت اگر نتواند در بودجه سالیانه خود برای یکدفعه چنین اعتباری که عرض شدوالبته خیلی‌هم سنگین‌خواهد بود بگذارد. ممکن است حساب این کمك‌ها را که بمستخدمین بیکارشده بایدبدهدبطور تقریب

وتخمین بر آورد کرده ومیزانی را مثلا در حدود یکصد میلیون تومان درنظر بگیرد واین مبلغ را ازبانك ملی برسم وام دریافت داشته واسباب آسایش خارج شدگان ازخدمت را فراهم کند واعتبار پرداخت این وام بطریق استهلاك دربودجه‌های سالیانه خود بگذارد.

البته موضوع اصلاح قانون استخدام و تغییر اشلی راهم که سابقاً اختیارشده وامروز باسطح زندگانی مستخدمین دولت وترقی روز افزون بهای تمام احتیاجات وضروریات زندگی هیچ تناسب ندارد از نظر دور نبایدداشت. بلکه کمال ضرورت را داردکه اساس خدمات دولتی بر روی یك پایه متین واستواری گذاشته شودکه هم حقوق ومزایای خدمت را برای مستخدمین بایك طرز رضایت بخش تأمین کند وهم کار انتخاب و استخدام اشخاص بایك شرایط بهترودقیق تر انجام گیرد واززیاده رویها و سوء استفاده هائی که تاکنون در دستگاه دولت معمول بوده است جلوگیری شود.

قسمت دویم

اصلاحات اجتماعی

برای اینکه بتوانیم باصلاحات اجتماعی شروع کرده وپایهٔ آنرا بریك اساس متین واطمینان بخش بگذاریم اول باید ببینیم که معایب اجتماعی ماچیست واحتیاجات هیئت اجتماع ماچه چیزها است تا بتوانیم ازروی بصیرت وبارعایت تناسب طرح اصلاحاتی راکه میخواهیم بریزیم ویك نقشه عملی برای اجرای آن بکشیم هیچ نمیتوان انکار کرد که جامعه ماخیلی خراب است ومعایبی بزرگ درکلیه شئون اجتماعی ما جای گزین گردیده و مبانی قومیت ما راچه ازحیث سیاست عمومی وچه ازحیث دیانت واخلاق وچه ازحیث زندگانی فردی وهمگانی دیگرگون ساخته است.

ماهمان ایرانیانیم که دارای اخلاق طاهره وملکات فاضله انسانیت بودیم، بمبادی عالیه و مظاهر مقدسه بشری عقیده داشتیم، شعائر و نوامیس ملی را محترم میشمردیم، عواطف اخلاقی را در تمام شئون زندگانی فردی واجتماعی بکار می بستیم درمصالح ملی و قضایای عمومی احساسات پاك وبی آلایش نشان میدادیم، روح شهامت و جوانمردی و سلحشوری وغرورملی درنهاد مامتمکن بود، اگرسوانح وحوادثی بکشور

ما روی میآورد بایك اتحاد حقیقی و همکاری واقعی دست بدست هم میدادیم وجلو خطر را میگرفتیم.

افکار واحساسات ما پر بود ازخیروبرکت واحسان و نوع پروری ومیهن دوستی ، دوستیها ومعاشرتهای ما آغشته بود باالفت ویگانگی و صفاوصمیمیت وبرادری وبرابری همه بیکدیگر صدیق وعلاقه‌مند بودیم باهمدیگر راست می گفتیم ، بدرد برادران دینی و وطنی خود میرسیدیم . اصلاح امورو قضاء حوائج بندگان خدا را جزو وظایف مذهبی و اخلاقی خود میدانستیم ، اما نمیدانیم چه‌شد که یکباره تغییر ماهیت دادیم وهمه آن فضائل وملکات را ترك کردیم وامروز ببدترین اخلاق متخلق شده‌ایم، نمیدانم این خون ناپاك را کی دربدن اجتماعی ما تزریق کرد؟ این درس تملق وچاپلوسی وغمازی وجاسوسی را کی بما آموخت ؟

این رویه نفاق ودوروئی ودروغگوئی را کی بما تلقین کرد ؟

اینهمه بهتان وافتراووقاحت وگستاخی را از کجا یاد گرفتیم؟

عواطف ملی کجا رفت وایمان ما بمقدسات الهی چرا ازما سلب شد؟

- شاید ماتصور می کنیم این بلاها که برسر ما میآید واین بدبختیها که دامنگیر ما وکشور عزیز ماشده است ازدیگران است نه بخدا همه از خود ماست همه نتیجه نفاق وحسد وبدخواهی است همه عواقب بی اعتنائی ما بمقدسات ملی ومبادی عالیه قانونی وشئون ومصالح اجتماعی وحدود وقوانین کشوری است وباید اعتراف کرد که همه مقصریم.

نه وکیل ما وظیفه وکالت خودرا چنانکه باید در نظر میگیرد ، نه وزیر ما بمسؤلیتی که برعهده گرفته است چندان اهمیت میدهد ، نه بازرگان ما بازرگان است ، نه پیشه ور ما پیشه‌ور است ، نه مالك ما

مالك است ، نه رعیت ما رعیت است . نه روزنامهٔ ما روزنامه است ؛ نه حزب ماحزب است ؛ نه آزادی ما آزادی است . و بالاخره نه هیچ چیز ما بهیچ چیز دیگران شباهت دارد .

همه منفعت پرست شده‌ایم ، همه جاه ومنصب میخواهیم ، همه می‌خواهیم غوره نشده مویز بشویم ، بهیچ حدی متوقف نیستیم ، بهیچ حقی قانع نمیشویم ، بهیچ قانونی اطاعت وتسلیم نداریم ، ازهیچ کیفر ومجازات نمیترسیم ، برای جلب منافع شخصی تن بهر افتضاح میدهیم ، و برای پر کردن جیب خود زیر بار هر ننگ وبدنامی میرویم



باری اینها بود اصول مفاسد اخلاقی ورؤس معایب اجتماعی ما که برشمردیم وحالا ما آمده‌ایم ومیخواهیم این مفاسد را اصلاح واین درد-های خطرناك را علاج کنیم و این البته کاری بس دشوار است و فرصتی بسیار میخواهد .

دردی که روزگاران بردل نشسته باشد

بیرون نشایدش کرد الا بروزگاران

پس اول باید علل وموجبات این دردهای اجتماعی را تشخیص و آنوقت درمان آن درها را پیدا کرد

آنچه بنظر میرسد علل وموجبات نامبرده چند چیز است که ذیلا بدان اشاره میشود :

غفلت و نادانی ، تنگدستی و ناتوانی ، بی‌نظمی و نافرمانی ، کمیابی مربیان و آموزگاران جدی ، نداشتن تربیت های اخلاقی ، ندانستن وظایف وتکالیف اجتماعی .

چاره وتدبیر رفع این علل هم آنچه تصور میشود دردست عواملی

چند است که درزیر شرح داده میشود

فرهنگ

نخستین وقویترین عاملی که میتواند دراصلاحاتی که بنظر گرفته‌ایم تأثیرات مهم داشته باشد ومیتوان گفت بررأس همه اصلاحات قرار دارد فرهنگ است و تدابیر مؤثری که وزارت فرهنگ باید برای آموزش و پرورش کودکان و نوباوگان اندیشد و پایه تعلیمات اجباری و عمومی را بر روی یك اساس متین واستادانه استوار کند وسعای خودرا بکار ببرد و معارف عمومی را درسراپای کشور بسط داده و تأسیسات فرهنگی را در تمام شهرستانها و دهستانها بر قرار ساخته تمام طبقات را هریك فراخور حال وکار واحتیاجشان از نعمت فرهنگ بهره‌مند و برخوردار کند وهیچکس را ازمزایای آموزش وپرورش بی‌نصیب نگذارد.

بدیهی است که وزارت فرهنگ برای رسیدن باین مقصود بایددر برنامه‌های تعلیماتی بطور کلی یك نظر دقیق و عمیق بکار برد و اصول آموزش و پرورش را بااحتیاجات فرهنگی تمام کشور تطبیق کرده اصلاحات لازمه را در آنها بعمل بیاورد و آنچه را که مایه اتلاف وقت وسر گردانی کودکان و دانشجویان است از برنامه ها حذف کند وتا ممکن است تعلیمات را درطبقات اولیه سهل وساده نماید.

یك نکته‌دقیق ومهم که بایدروح واساس‌تمام تعلیمات وطرف کمال توجه‌ومراقبت‌واقع‌شود‌همانا‌«اصول‌اخلاقی‌است‌که‌باید‌در‌تمام‌آموزشگاه‌ها بکاربرود مخصوصاً درطبقات‌نخستین ودرپرورش کودکان وخردسالان

که الواح ساده دارند و هر نقشی را میتوان بسهولت در آن رسم کرد .

آموزگاران ومتصدیان تعلیمات عمومی باید این اصل را نصب العین خود ساخته وپرورش روح اخلاقی را درتمام طبقاتی که مسئولیت تعلیم وتربیت آنها را بعهده گرفته‌اند مهمترین وظیفه خود بشناسند واز هیچ دقیقه دراین باره غفلت ومساهله روا ندارند .

پس اگر این اصل کلی و عامل اساسی بهمت و جدیت وزارت فرهنگ درهیئت اجتماع برقرارواستوار گردد وروح فرهنگ درسراسر کشورنفوذ و استقرار یابد میتوان گفت همه اصلاحات دیگر درسایه آن باآسانی حاصل خواهد گشت .

اما باید دانست که بکار انداختن این‌عامل قوی و مؤثردر زمینه اصلاحات منوط بچند مقدمه است که تا آن مقدمات بطور کامل فراهم نشود عوامل فرهنگی نمیتوانند بانجام‌وظایف خود موفق شوند .

خوار بار عمومی

یکی از آن مقدمات موضوع خوار بار عمومی است و تأمین زندگانی افراد.چه افراد با شکم گرسنه نه تنها باموختن تعلیمات فرهنگی قادر نتوانند بود بلکه برای هیچ کار کوچکترین قدمی هم نتوانند برداشت .

پس بروزارت خوار باراست که حوائج زندگانی طبقات رااز حیث ارزاق تأمین و تثبیت کند ووسایل تسهیل معشیت عمومی را فراهم‌سازد

ودرفراوان ساختن مواد غذائی سعی وجدیتی هرچه تمامتر بعمل آورد وبرای پائین آوردن سطح زندگانی تدابیر مؤثر بکار ببردوازهر گونه احتکار وسفته بازی و گران فروشی جلوگیری سخت نماید .

بهداشت عمومی

یکی دیگر از آن مقدمات موضوع بهداشت عمومی است .

وزارت بهداری باید احتیاجات عمومی را ازحیث پزشك و دارو درنظر بگیرد ودرهمه قسمتهای کشور باندازه ضرورت بیمارستان ها و درمانگاه ها دائرنماید و بقدر کفایت پزشك ودارو در دسترس عموم بگذارد و برای رسیدگی باحوال عمومی مأمورین سیار و بازرسان علاقمند باطراف واکناف کشوربفرستد وگزارشهای روزانه و هفتگی و ماهیانه ازهمه جا بخواهد وازشدت وضعف بیماریها اطلاعات کافی بدست بیاورد وبا تمام قوای خود برضد بیماریها مبارزه کند وازشیوع وسرایت امراض با وسائل مؤثره جلوگیری و بهداشت عمومی را بتمام معنی تامین نماید .

برای وزارت بهداری یك شورای عالی بهداشتی لازم است که از فحول دکتران و پزشکان مجرب عالیمقام تشکیل یافته ودر تمام مسائل بهداشتی نظرداشته وبرای اصلاح امور بهداری و رفع معایب و تکمیل نواقصی که موجوداست پیشنهادهای سودمند تهیه وبوزارت بهداری تقدیم کرده وکمکهای فنی وفکری بوزارت بهداری بدهد .

☆☆☆

این دو مقدمه که ذکر شد اگرچنانچه باید وشاید فراهم گردید اساس کار فرهنگ را استوارمیکند و آنوقت آموزشهای فرهنگی را میتوان درافراد سیر و تندرست کاملا «پیشرفت داد» .

امنیت قضائی

یکی دیگر از عوامل اصلاح هیئت اجتماع برقراری کامل امنیت قضائی و اجرای سریع قوانین دادگستری است .

چنانکه شنیده میشود غالب مردم از جریان امور قضائی چندان خرسند وخشنود نیستند .

بعضی ازبطوءجریان کار درمحاکم مینالند. بعضی ازارفاق واعمال نظرهای خصوصی در محاکم ناراضیند بعضی ازتأخیر یا عدم اجرای احکام صادره شاکیند . برخی از دوری و دسترس نیافتن بدادگاههای عمومی شکایت دارند و همچنین از اینگونه نارضامندیها بسیار است و شك نیست که غالب این معایب ناشی ازنواقص قوانین ونارسائی محاکم وبی اعتنائی بسرعت وحسن جریان کاراست .

پس وزارت دادگستری که حافظ وضامن حقوق عمومی وعهده‌دار امنیت قضائی است مکلف است که نسبت باین گونه شکایتها حسن اصغائی بکار برده و بحقیقت این احوال عنایت والتفاتی بسزا کند .

اولا درسراپای قوانین دادگستری تجدید نظری عمیق بکار بندد و نواقصی راکه در قوانین موجود است معلوم کنند و پیچ وخمهائی را که متدرجاً براثر نظرهای خصوصی و اغراض شخصی در قوانین پیدا شده و

مردم را دچار حیرت و سر گردانی کرده است روشن سازد سپس قوانین را بر طبق مقتضیات عدالت وحقانیت اصلاح کند واصول محاکمات حقوقی وجزائی درخور احوال واخلاق عمومی تعدیل نماید وتشریفات قضائی را خیلی سهل وساده قرار بدهد ودادگاهها را باندازه نیازمندی عمومی بسط ووسعت داده و دردسترس دور ونزدیك بگذارد ودر تسهیل کار وتسریع صدور احکام مراقبت واهتمام کامل بعمل بیاورد وازراکد ماندن احکام درمراحل اجرائی واعمال نظرهای خصوصی که در اجرای احکام میشود سخت جلوگیری کند و متخلفین از مقررات را هر که هست و هرجا که هست بدست کیفرهای قانونی بسپارد ودرهای رشوه وارتشاء را بر روی تبه کاران و منفعت پرستان ببندد و دست اغراض شخصی را از دستگاه عمومی کوتاه کند وقضات صالح ودادگران پاکدامن را تشویق وتقویت نماید وکاخ عدالت را با جاروب اصلاح ازلوث وجود متصدیان ناپاك و وبی تمیز پاك سازد و اشعهٔ انوار عدل وحقگذاری درتمام اقطار واکناف کشور ساطع وجلوه گر کند تا عموم افراد مملکت ازنعمت امنیت قضائی بهره مند و برخوردار شوند و بحفظ حقوق و نوامیس خود مطمئن و امیدوار باشند و طمأنینه کامل حاصل نمایند که بال و پر فرشته عدالت اجتماعی درهمه احوال واوقات برسر آنها گسترده شده است .

کشاورزی

یکی دیگر از عوامل اصلاحات اجتماعی اصلاح امر کشاورزی است وبهبود حال برزگران و کشاورزان . هرچند امر کشاورزی کشور

ما دراطراف دوعامل اصلی دورمیزند یعنی مدار کار برروی منافع مالك ورعیت است ولی غالباً دیده میشود که درمیان این دوعامل شریك المنفعه توافقی موجود نیست و اختلافهائی تولید میشود. حدود تقسیم منافع هم میان رعیت ومالك درهمه جا یکسان نیست و درنقاط مختلف بطرز ونسق واحد عمل نمیشود گاهی مالك برعیت زورمیگوید وبیش از آنچه حق دارد از او توقع ومطالبه میکند گاهی هم رعیت زیاده روی کرده و میخواهد حقوق مالك را تضییع نماید. ازاین اختلاف ها هم که بگذریم نه رعیت و نه مالك هیچکدام باصول علمی و کشاورزی واقف و آشنا نیستند وراه استفاده و بهره برداری از آب وخاك آنطور که در جاهای دیگر و ممالك مترقیه میدانند نمیدانند. اساس زراعت وبرزگری برروی همان عادات وادوات دیرینه است ونمیدانند یا نمیتوانند دائرهٔ کشت وزرع را ازحدودی که آباء واجداد شان معمول میداشته‌اند تجاوز بدهند ودر طریقهٔ کشاورزی قدمی فراتر بگذارند و به تنوعی درطرز عمل قائل شوند واز اینهمه گنج شایگان که خداوند درشکم خاك پنهان کرده است بهره ـ برداری کنند. بطور کلی عوامل کشاورزی نه علم دارند و نه عملی که میکنند مطابق اصول مسلمه عصر حاضر است وبهمین سبب هم نمیتوانند اززحمات خود نتیجه خیلی رضایت بخش بردارند.

پس اصلاح این احوال وتغییر این رویه بر عهده کیست؟ بر عهده وزارت کشاورزی.



وزارت کشاورزی باید بترتیب زیر شروع بعمل کند.

اولا یك نقشه بزرك وجامع از تمام اراضی مزروع و غیرمزروع کشور تهیه کرده ودر جلو نظر خود نصب نماید .

ثانیاً یك آمار کامل وقطعی ازتمامی محصولات کشور ازهر نوع که هست ومتداول است تنظیم نموده وزیر نظر مطالعه قرار بدهد .

ثالثاً بوسیلهٔ تحقیقات و بررسیهای دقیق علمی وفنی علل آن اراضی راکه بائر ولم یزرع وبی بهره مانده و همچنین نواقصی راکه در زراعت اراضی و املاك مزروع موجود است یك بیك تشخیص داده و یادداشت کرده پهلوی آن نقشه وآن آمار بگذارد .

پس ازآنکه این سه کار مهم اساسی راتمام کرد آنوقت یك شورای عالی کشاورزی که مرکب باشد ازمهندسین ومتخصصین عالیمقام کشاورزی وآبیاری که علم وتجربه را توأم داشته باشند تأسیس نماید واگر محتاج به مشاورین فنی خارجی باشد از هر کشور که مناسب تر و بمنظور آشناتر باشد درحدود قانون وبرای مدت معین وبارعایت مصالح سیاسی دولت استخدام کند واین شورای عالی را مأمورسازد که آن نقشه ها و آمارها ویادداشت هائی را که در اطراف آن شده باشد زمینه مطالعات عمیقه خود قرار داده و یك تدابیر علمی وعملی برای آباد کردن اراضی بائر وخراب ولم یزرع ورفع کردن معایب ونواقص اززمینهای مزروع و تغییر دادن طرز و اسلوب کشاورزی و تطبیق آن با اصول مسلمه علمی و تنوع دادن باقسام زراعت ها برحسب استعداد محل واقتضای آب وخاك وهوا وتکمیل کار آبیاری بوسیله بستن سدها وتنظیم رودخانها اتخاذ و نقشه های کامل سودمند برای اجرای این تدابیر ترسیم نماید سپس قطعات کشور را ازنقطه نظر کشاورزی بچند قسمت منقسم سازد و برای

قسمتهای مختلف که ازحیث آب وخاك وهوا و عوامل کاریکسان نیستند برنامه‌های عملی چند ساله تهیه وتنظیم کند و آنوقت اجرای آن برنامه‌ها را در هرقسمتی بوسیله وزارت کشاورزی بعهده یکنفر مهندس عالیمقام کشاورزی که چندتن کارمند ذی فن نیز زیردست خودداشته باشدواگذار کرده و انجام آنها را در عرض مدتهائی که دربرنامه ها معین شده است از آنان بخواهد.

این شورای عالی مکلف است که بعلاوه تعیین وروانه کردن این مأمورین عالیمقام خود نیزمراقبت داشته وبوسیله وزارت کشاورزی و بازرسان مخصوص متخصص ازطرز عمل مأمورین وچگونگی اجرای برنامه اطلاعات کافی بدست بیاورد وهروقت که درجائی عیب ونقصی دید یاسستی وسهل انگاری مشاهده کرد فوراً بتوسط وزارت کشاورزی در مقام بازپرسی واصلاح برآید.

یك وظیفه دیگر که بعهده وزارت کشاورزی است تنظیم وتنسیق امورجنگل‌ها ورفع اختلافات حاصله فیمابین وزارت کشاورزی ومالکین خصوصی است چه این اختلافها روزگاری دراز است بمیان آمده و هنوزیك تکلیف قطعی معین نشده است که هم مالکین از تعرضات بی‌وجه مأمورین کشاورزی وجنگلبانی ایمن باشند وهم دولت بتوانداز جنگلهای طبیعی کشوراستفاده وبهره برداری وازبی رحمی ها وقطاعی‌ها ودست اندازیهائی که تاکنون بجنگل ها شده و آنهارامسلوب‌المنفعه ساخته است جلوگیری نماید.

برای اینکارهم البته برنامه ها و آئین نامه هائی باید تهیه کرد که برطبق قانونی که بتازگی از تصویب مجلس شورای ملی گذشته است

مأمورین جنگل بانی بتوانند جنگل را با نظم و نسق نوین اداره کرده و از صورت افتضاح آمیز کنونی بیرون بیاروند یك وظیفه دیگر وزارت کشاورزی که شاید کمال اهمیت و لزوم را داشته باشد این است که برای رفع اختلاف های بین رعیت و مالك تدابیری مؤثر بکار ببرد وقواعدی مفید مقرر دارد و آنها را بکار کردن و بهره برداشتن تشویق کند وتعلیمات کشاورزی را بتوسط همان مهندسین ومأمورین عالی رتبه که باطراف واکناف کشور میفرستد درتمام رعیت خانها بسط بدهدومالك ورعیت را بهپیروی ازاصول علمی وادار نماید بطور کلی ترتیبی بدهد که بهبود کامل در اوضاع زندگانی وطرز بهره برداری وکامیابی کشاورزان پیدا شود.

اقتصاد

یکی دیگر ازعوامل اصلاحات اجتماعی که دردرجه اول اهمیت قرار دارد موضوعات اقتصادی است که وظایف آن فیمابین وزارتخانهای دارائی وبازرگانی وپیشه وهنرمشترك است ومیتوان گفت که اصول مالی و اقتصادی درهیئت اجتماع بمنزله خونی است که درورید وشریان آدمی جریان دارد و آن است که حیات اجتماعی را اداره می کند.

وزارتخانهای نامبرده هریك بنوبت خود باید منافع عمومی کشور را منظور نظر دقت کامل داشته ودرافزایش درآمدهای عملی وقانونی و اصلاح امورمالیاتی وجرح وتعدیل بودجه های مملکت و ترویج امور بازرگانی وتشویق صنایع و مکاسب عمومی و ترقی و توسعه کارخانهای صنعتی وزیاد کردن ورواج دادن کالاهای داخلی وبالا بردن میزان صادرات

سودبخش وبطور کلی اصلاح سایرقسمتهائی که بدین چیزها مربوطاست مساعی وتدابیرمؤثر بکار برده و اقدامات سودمند جدی بعمل بیاورند. و چون من در اموراقتصادی وارد نیستم و چندان اطلاع وتجربه ندارم دراین قسمت به بسط مقال نمیپردازم و اتخاذ تدابیر لازمه را بخود آن وزارتخانها ومتخصصین فنی وامیگذارم.

امنیت عمومی

حالاکه سخن بدینجا رسید وعوامل مهم اصلاح رایکایك برشمردیم ناچار باید ازیك عامل بزرك واساسی دیگرنام بردکه بنظرمن امالعوامل است و آن موضوع امنیت عمومی است که هیچیك ازعوامل دیگرکه نام بردیم بی دستیاری این عامل قوی هیچ وظیفه را نمیتواند انجام بدهد و بهیچ اصلاح نمیتواند موفق بشود.

وقتی که امنیت عمومی در کشور برقرار نباشد نه وزارت خواربار میتواند ارزاق عمومی را تدارك وتأمین ومملکت را ازقحط و غلاحفظ کند ونه وزارت بهداری میتواند اصول بهداشت عمومی را بموقع اجرا بگذارد و با بیماریها مبارزه نماید ونه وزارت فرهنگ توانائی خواهد یافت که آموزشهای عمومی‌را دراکناف واقطار کشور بسط وتوسعه بدهد ونه برای وزارت دادگستری امکان پذیرخواهد بودکه امنیت قضائی را دراقطاع مملکت بوجود آورده وحقوق مردم را حفظ ونگهبانی کندونه وزارت کشاورزی موفق خواهد شدکه نقشه ها وبرنامه های اصلاحی کشاورزی را در سرزمین کشور اجرا وعملی نماید ونه وزارتخانه ها

و بنگاه‌های اقتصادی خواهند توانست چرخهای اقتصادی را بکار انداخته ودرمعرض استفاده عمومی بگذارند و نه بالاخره بدون امنیت عمومی هیچگونه اصلاحی درهیئت اجتماع میسر تواند گردید.



وزارت کشور که یگانه مسئول وعلمدار امنیت عمومی است باید موجبات امنیت عمومی را در شهرستانها بدست مأمورین شهربانی و در بیرونها بدست قوای ژاندارمری فراهم آورد و بوسیله استانداران و فرمانداران وبخشداران وسایرمأمورین خود پایه انتظام وانضباط را در هرجا استوارساخته و قوانین و مقررات عمومی را درمیان مردم اجرا نماید و ازدزدی وشرارت وسرکشی و نافرمانی و آنچه امنیت عمومی را متزلزل میسازد جلوگیری کند ووسایل اجرای این وظایف مهم راکه برگردن دارد بنحواتم واکمل فراهم سازدوتشکیلات خودرا چه درمرکز وچه درتمام قطعات کشوراصلاح وتنظیم نماید وبرای انجام مشاغل خود اشخاصی را برگزیند و مأمورینی انتخاب کند که درخدمات کشوری پیشینه‌های خوب داشته باشند ودرعمل امتحانهای شایسته داده ودارای فکر روشن و اراده قوی و تدبیر صائب وعفت اخلاقی و در میان مردم بخیرخواهی وپاکدامنی ومردم داری وعدالت پروری معروف باشند.

تبلیغات

یک عامل دیگر که میتواند در تمام عوامل نامبرده مؤثر بوده ودر تمامی شئون اجتماعی نقشهای مهم بازی کند تبلیغات است.

دولت برای استفاده ازاین عامل دووسیله دارد یکی بنگاه پخش صدا (رادیو) ودیگر جامعه مطبوعات است .

بنگاه پخش صدا وظیفه‌اش این است که نیات و نظریات دولت را که شامل مصالح عمومی است درمیان جامعه‌منتشر کند وافکاروتعلیمات وزارتخانها را نسبت ببهبود اوضاع زندگانی و تأمین خوار بار عمومی واجرای اصول تعلیمات‌فرهنگی وتهیه وسایل‌بهداشت همگانی واصلاح اموربازرگانی وتکمیل مبانی اقتصادی وانجام اصول کشاورزی و امثال آنها بگوش اهالی برساند وعموم مردم را بقوانین مملکتی و مقررات عمومی آگاه و متوجه سازد و به پیروی و اطاعت اصول قانونی دعوت و تشویق کند و ملکات فاضله اخلاقی را در هیئت اجتماع تلقین و تزریق نماید و با سخنرانیهای سودمند و نصایح مشفقانه و دلایل خردمندانه خرافات وموهومات را از اذهان عمومی بیرون کند وفواید اتفاق‌واتحاد را بوجهی هرچه شایسته تر بمردم گوشزد سازد و معنی حقیقی وحدت ملی را بهمه بفهماند و ازهمه بیشتر افراد اهالی مملکت را بفهم و درک حقایق دیانت اسلامی وحفظ احترام نوامیس الهی ومقدسات ملی‌واشاعه خیرات و مبرات عمومی و تقویت عواطف واحساسات خداپرستی‌و نوع پروری ارشاد کند .



اما جامعهٔ مطبوعات که در هیئت اجتماع مقامی شامخ داردبرای روشن کردن افکار عمومی و بیدار کردن احساسات ملی ونشان دادن راه های صواب‌بهترین وسیله وموثرترین عامل بشمارمیرود ودولت‌باید کارمطبوعات‌راتحت‌نظر توجه مخصوص گرفته‌وروزنامه‌ها رابنحومطلوب

ورضایت بخش و با رعایت اصول آزادی مطبوعات اداره کند تا آنچه
مینویسند برطبق سیاست عمومی دولت ومبنی بر مصالح عالیه مملکت و
مایه اصلاح اخلاق و ارشاد مردم بجانب خیروصلاح وتقوا وپرهیز کاری
وتشویق آنان بدانش ومعرفت وهنرمندی ونشان دادن راههای اصلاحات
اجتماعی وتقویت روح غیرت وشهامت و امانت ودیانت وپرهیزکاری وخدای
پرستی وعدالت دوستی باشد .



آنچه تا اینجا گفتیم شمه‌ای از اصول اصلاحات اجتماعی بود که
برعهده دولت و هرقسمتی از آن مربوط بیکی ازوزارتخانه هاست .

اینجا یك چیز دیگر باقی مانده است که مؤید و مکمل همه
اصلاحات است و از ذکر آن در پایان این اصلاحات ناگزیریم . و آن
عبارت ازبازرسی کل کشور است که تأثیری هرچه تمامتر درحسن اداره
وسرعت جریان کارها ومراقبت کارکنان دستگاه دولت در انجام وظایف
مقرره دارد . اما بشرط اینکه امر بازرسی با یك اساس صحیح صورت
بگیرد. وچون من جداگانه درباب بازرسی کل کشور آئین نامه مخصوص
نوشته وشرایط آنرا درآنجا بتفصیل شرح داده‌ام در اینجا بیش از این
چیزی عرض نمیکنم .

ولی در پایان این قسمت دویم باز بر میگردم بقسمت اول یعنی
(اصلاحات اداری) و بالصراحة میگویم که هیچیك از این اصلاحات
اجتماعی صورت تحقق نخواهد گرفت جز اینکه قبلا « بنیان اصلاحات
اداری درست شود وتشکیلات وزارتخانها بشرحی که در قسمت نخست
عرض شد تغییر کند و کارهای دولتی بدست افراد لایق وعناصر صالح و

عوامل درستکاراداره شودواگر دولت میخواهد باجرای اصلاحات عمومی واجتماعی موفق گردد ناگزیر باید تشکیلات اداری خود را درست کند والا همه این حرفها و اصلاح ها وتدبیر ها ونقشه کشی ه‍ا نقش بر آب خواهد بود.

۴ اردی بهشت ۱۳۲۲ شمسی

آئین نامه بازرسی کل کشور

قسمت اساسی

ماده اول

برای بازجوئی و کنجکاوی در اوضاع واحوال عمومی کشور بویژه برای بازرسی نسبت باظهارات کسانی که از سوء رفتار مأمورین دولت شکایت دارند و کشف مسائلی که اطلاع از آنها برای دولت لزوم پیدا میکند یك دفتر بازرسی کل درحوزه نخست‌وزیری ایجاد میشود .

ماده دویم

این دفتر وظایف خود را فقط تحت نظر مستقیم نخست وزیر انجام میدهد وهیچیك از وزارتخانها وادارات دولتی درامور محوله باین دفتر حق مداخله نخواهند داشت .

ماده سیم

بازرسیهائی که ازطرف این دفتر شروع میشود ممکن است برحسب شکایات وارده عمومی یا برحسب تقاضای وزارتخانها ویابموجب ارجاع نخست وزیر باشد .

ماده چهارم

این دفتر یك رئیس عالیمقام وبقدر کفایت اجزای کارمانند منشی و

بایگان ورونویس وغیرهم خواهد داشت .

ماده پنجم

این دفتر ازوزارتخانه‌ها تقاضاخواهد کرد که چندتن ازبازرسان یا منتظران خدمت یا بازنشستگان خود راکه ازحیث لیاقت و هوشمندی ودرستی وپاکدامنی مورد تصدیق کامل باشند و پیشینه‌های خیلی شایسته داشته باشند بدفتر بازرسی کل معرفی نمایند تا دفتر بازرسی کل ازمیان آنان هرچندتن راکه برای کارهای مرکزی بازرسی احتیاج داشته‌باشد انتخاب کرده واز عده باقی هر وقت که فرستادن یکتن با هیئتی برای بازرسی باستانها یا شهرستانها لازم شود موقتا استفاده نماید .

تبصره ـ عده‌ای که درمرکز بازرسی کل کارمیکنند کارمندان ثابت دفتر بازرسی کل‌خواهند بود وعده‌ای که برحسب اقتضاءوضرورت بولایات فرستاده میشوند فقط درمواقع احتیاج ودعوت دفتر بازرسی کل حاضر شده بهرطرفی که لازم باشد و برای هرمأموریتی که بآنان داده میشود روانه خواهندگردید .

ماده ششم

وزرانخانها در مراجعات دفتر بازرسی کل مساعدتهای لازم مرعی داشته و کسانی راکه موردنیازخواهند بود بدون فوت‌وقت دردسترس و اختیاردفتر بازرسی کل خواهند گذاشت .

ماده هفتم

دفتر بازرسی کل اگر در خارج از وزارتخانها کسانی را سراغ داشته باشد که برای انجام بازرسیهای منظورصلاحیت کامل داشته باشند

میتواند ازوجود آنها برای مدتی که لازم بداند استفاده کند.

ماده هشتم

بازرسانی که ازطرف دفتر بازرسی کل بولایات فرستاده میشوند وجها من الوجوه مجاز نیستند که درماهیت مسائل وارد عمل شده و بمواد شکایات وارده ترتیب اثر جزائی یا بمأموریت خودجنبه قضائی بدهند بلکه وظیفه آنان فقط این خواهد بود که در اطراف مأموریتی که دارند وبرطبق دستوری که ازدفتر بازرسی کل بآنان داده میشود بوسائل موثق ونهائی تحقیقات خودرا بپایان برسانند ودرنتیجه گزارش جامع الاطرافی تهیه کرده بدفتر بازرسی کل تسلیم نمایند.

ماده نهم

دفتر بازرسی کل گزارشهای رسیده را با کمال دقت و غور رسی مطالعه کرده و برحسب اقتضای نوع کار پرونده های تشکیل یافته را بمحاکم عمومی یا محاکم اداری خواهد فرستاد تا برطبق مقررات قانونی در آن محاکم نسبت بهرموضوع تعقیب شود.

ماده دهم

دفتر بازرسی کل پس از فرستادن پرونده ها بمحاکم عمومی یا اداری مراقبت خواهد کرد که جریان اموردر آنجاها هرچه زودتر مراحل قانونی خودرا پیموده ونتیجه‌اش معلوم گردد.

ماده یازدهم

بازرسانی که از طرف دفتر بازرسی کل مأموریتی پیدا میکنند و دستورهائی میگیرند مکلفند وسعی خواهند کرد که اولا مأموریت خود

را درمدتی هرچه کمتر انجام بدهند ودرهیچ جا بیموجبی معطل نشوند واوقات خودرا بیهوده تلف نکنند. ثانیاً مراقب باشند که جریان مأموریت آنها تا ممکن است پنهان بوده وکسی از نقشه تحقیقات واقدامات آنان آگاه نشود حتی در وزارتخانهای متبوع آنان نباید ازچگونگی مأموریت آنان مستحضر شوند والا افشای اسراری که بآنان سپرده شده است مستوجب مؤاخذه وتعقیب قانونی خواهد بود.

ماده دوازدهم

هیچگونه توصیه وتقاضا وشفاعت از هر کس وهرجا که باشد در دفتر بازرسی کل پذیرفته نخواهد شد.

ماده سیزدهم

بازرسان بازرسی کل کشور اعم از ثابت وسیار درموقع مأموریت دسترس نامحدود بکلیه اوراق ودفاتر وسوابق اداری خواهند داشت وکلیه مستخدمین دولت مکلفند که موجبات سرعت پیشرفت مأموریت وتسهیل وسائل کار آنانرا بوجه مطلوب درحدود وظیفه و مقررات فراهم سازند و بپرسشهای آنان خواه شفاهی باشد خواه کتبی پاسخهای کافی و فوری بدهند.

ماده چهاردهم

کارمندی که مورد استیضاح بازرس واقع میشود باید در ظرف مدتی که معین شده است جواب کتبی وموجه خودرا ببازرس تسلیم نماید، هر نوع تخلف وتعلل و کارشکنی در پیشرفت بازرسی مستلزم تعقیب و کیفر قانونی خواهد بود.

ماده پانزدهم

دفتر بازرسی کل وهمچنین مأمورین بازرسی در مدت مأموریت خود برای گرفتن اطلاعات وتکمیل تحقیقات حق مکاتبه مستقیم با ادارات دولتی وافراد مردم خواهند داشت بطوریکه جنبه کتمان اسرارهم کاملا رعایت شده باشد.

ماده شانزدهم

گزارشهای بازرسان با قید محرمانه بودن مندرجات و مخصوصاً نام گزارش دهنده مورد بررسی واقدام مقتضی واقع میشود.

ماده هفدهم

برای اطمینان مردم در اطلاع دادن از حقیقت قضایا و تخلفات مأمورین گزارشهائی که مردم مستقیماً بدفتر بازرسی کل میفرستند مطلقاً محرمانه نگاهداشته میشود و در موقع اقدام نیز از افشای نام گزارش دهنده خودداری خواهد شد.

ماده هیجدهم

کلیه روسای ادارات دولتی دراستانها وشهرستانها مکلفند که در هر سه ماه یکبار گزارش جامعی ازاوضاع حوزه مأموریت خود که حاکی ازطرز رفتار مأمورین وچگونگی روحیات مردم واحتیاجات محلی دردو نسخه تهیه کرده یکی را بوزارتخانه و رئیس متبوع خود ونسخه دیگر را مستقیماً بدفتر بازرسی کل کشور بفرستد. بدیهی است که در مسائل مهم و فوری گزارش فوری خواهند فرستاد.

ماده نوزدهم

دفتر بازرسی کل بر روی گزارشهای رسیده بوسیله بازرسان ثابت

و کارمندان دفتری بردسیهای لازم بعمل آورده وخلاصه آن چه را که اطلاع دولت از آن لازم باشد تهیه و بشخص نخست وزیر تقدیم خواهد کرد.

ماده بیستم

وزارتخانه‌ها مکلفند از آئین نامه ها و بخشنامه‌ها و دستورهای عمومی که صادر میکنند سه نسخه نیز بدفتر بازرسی کل کشور ارسال دارند.

قسمت اداری

ماده بیست و یکم

بازرسانی که ازوزارتخانها بدفتر بازرسی کل معرفی ودر مرکز مشغول کار میشوند حقوق خود را ازوزارتخانهای متبوع خود دریافت میدارند وهمچنین آنها که باستانها و شهرستانها مأمور میشوند باید فوق العاده و هزینه سفر خود را از وزارتخانهای خود مطابق ماده ۲۲ دریافت کنند.

ماده بیست و دویم

وزارتخانها باید در بودجه های خود مبلغی اعتبار بنام بازرسی منظورو تأمین کنندو مبلغی از آنرا بعنوان تنخواه گردان بحساب مخصوص هزینه سفر بازرسی کل کشور که در بانك ملی باز میشود انتقال بدهند تا مبلغی که برای فوق العاده و هزینه رفتن و بازگشتن بازرسان مورد نیازواقع میشود از آن محل پرداخته شود واین مبالغ بامضای دونفر که از خزانه داری و دفتر بازرسی کل معرفی میشوند قابل پرداخت خواهد بود.

ماده بیست و سیم

ببازرسانی که ازمیان منتظرین خدمت یا بازنشستگان وزارتخانه ها انتخاب میشوند در مدت مأموریت بازرسی علاوه بر حقوق انتظار خدمت یا بازنشستگی خود که دریافت میدارند پاداشی درحدود تفاوت بین حقوق انتظارخدمت یا بازنشستگی و حقوق آخرین رتبه قانونی آنان که هنگام اشتغال دریافت میداشته‌اند از اعتبار دولت پرداخته خواهد شد.

ماده بیست و چهارم

حقوق کارمندان دفتری دفتر بازرسی کل کشور وهمچنین حقوق وفوق‌العاده اشخاصی که ازخارج وزارتخانها موقتاً برای بازرسی انتخاب میشوند از اعتباردولت پرداخته میشود.

ماده بیست و پنجم

بهر بازرسی درآغازمسافرت بمحل مأموریت وجهی بعنوان تنخواه گردان و پیش پرداخت بوسیله دفتر بازرسی کل مطابق تشریفات مقرر در ماده ۲۲ پرداخته خواهد شد.

ماده بیست وششم

مأمورین بازرسی کل کشور درمحلهای مأموریت خود اگر وسائل نقلیه دولتی دراختیار خود نداشته باشند وتحصیل وسیله نقلیه درمحل مشکل باشد حق استفاده از وسایل نقلیه دولتی که در اختیار ادارات دولتی محل است دارند. دراینصورت برای مسافت‌هائی که با آن وسایل می پیمایند حق دریافت کرایه نخواهند داشت وفقط مصرف بنزین و

روغن را بموجب اسناد مثبته بحساب میگذارند.

ماده بیست و هفتم

بازرسان درمحلهای مأموریت خود نمیتوانند بخانه افرادورود کرده واقامت جسته ومهمان آنها بشوند ودرصورتی که در محل مهمانخانه مناسبی پیدا نشود میتوانند در یکی از عمارات دولتی ازقبیل عمارت استانداری یا فرمانداری یا شهرداری اقامت کرده و حوائج ضروری زندگی را شخصاً و بدون تحمیل به دیگران بپردازند

اردی بهشت ۱۳۲۲

باب دویم

در تنسیق و تمشیت امور خانوادگی

شرحی است که با آقایان بنی اعمام گرامی و محترم مقیمین گیلان نوشته شده است

آقایان محترم این چند روزه که جناب آقای ابراهیم سمیعی (نبیل الملك) از رشت باز آمده‌اند تحفه‌ای شایسته و ارمغانی گرانبها با خود آورده‌اند که برای بنده عزیزتر و ذیقیمت‌تر از هر چیز بود این ارمغان چه بود؟

مژده‌ای بود که از اجتماع و اتفاق آقایان رؤسا و اعضای خانواده سمیعی برای حفظ منافع و مصالح وحیثیات خانوادگی حکایت میکرد شهداله تعالی شنیدن این مژده بقدری بگوش من لذت داد و طوری امیدوارم کرد که هیچ نمیتوانم از اظهار مسرت قلبی خودداری کنم بنده همیشه طرفدار و آرزومند يك چنین پیش آمد وحسن اتفاق بودم و انتظار چنین موقعی را داشتم وحالا شکر میکنم خدای را که بالاخره چنین روزی را دیدم و خوشبختانه بآرزوی دیرین خود کامیاب شده‌ام.

انصاف باید داد که این کار بایستی خیلی زودتر از اینها انجام گرفته باشد وما قدری دیر جنبیده‌ایم اما هر قدر هم دیر شده باشد باز خیلی مغتنم

است که آیت احساسات د ما ظاهر شده وتشخیص داده ایم که برای حفظ سعادت ونگاهداری اساس خانواده یك چنین اتفاق واجتماعی لازم والبته خیلی هم موثر است.

آقایان محترم البته بخوبی میدانید که استقرار قومیت هر ملتی مبنی بر اتفاق وتعاون و همکاری افراد آن ملت با یکدیگر است و تا وقتی که دریك قوم وجماعت روح اتفاق و اتحاد وجود دارد آن جماعت روز بروز تواناتر وکامیاب تر و سعادتمند ترمیشوند و همین که پریشانی وپراکندگی در آنان راه یافت واز یکدیگر دورشدند وحس یگانگی واتفاق را ازدست دادند حیثیت اجتماعی خودرا گم کرده روز بروز بزوال وانحطاط نزدیك وعاقبت محو ومتلاشی میشوند.

یك امعان نظر بتواریخ گذشته و مطالعه در احوال و اوضاع ملل قدیم وجدید دنیا این حقیقت را بخوبی ثابت میکند که بقا و سعادت و موفقیت هیچ قوم وملت بی اتفاق امکان پذیر نیست.

همچنین است حال یك طایفه وخانواده که اگرافراد واعضای آن بهم پیوسته ویگانه نباشند ودست تعاون وهمکاری بهم ندهند و ازروی صفا وصمیمت باهم یاری نکنند اساس خانوادگی آنها متزلزل گردیده و بالاخره رو بویرانی خواهد نهاد.



علمای حقوق میگویند جمعیتی که دریك جا با یکدیگر زندگی میکنند وقتی میتوان بر آنها اطلاق ملت کرد که وجوه اشتراکی درمیان آنان موجود باشد مانند اشتراك زبان اشتراك نراد. اشتراك تاریخ. اشتراك اقامت درسرزمینی که در آن زندگی میکنند. اشتراك در حکومتی که

بر آنها حکمرانی میکنند.

اگر یك کشور سرزمینی را که مولد ومسکن ومحل نشو ونمای یك ملت است بقسمتهای محدودی تقسیم وملتی را که در آن کشور اقامت دارند بجمعیتهای کوچکتر منقسم سازیم وجوه اشتراك و مزایای اختصاص در آنان بیشتر محسوس میگردد.

مثلا در کشور ایران آذربایجان وخراسان وفارس و کرمان خوزستان و کردستان و طبرستان که مشتمل بر شهرستانهائی هستند هریك دارای جنبه‌های اختصاصی ومنافع اشتراکی مخصوصی است که ساکنین آن هر چند همه ایرانی و درجنبه های عمومی ایرانیت شریکند اما بر گرد آن اختصاصات تمایزی مجتمع ومتفقند ونیز اگر بشهرستانهای هریك ازاین قسمتهای بزرگ نگاه کنیم می بینیم که هریك از آن شهرستانها چیزهائی مخصوص بخوددارند که دردیگر شهرستانها کمتر دیده میشود.

پس بحکم همین قاعده کلی میتوان در میان مردم یك شهرستان جمعیت‌های کوچك کوچکی پیدا کرد که ازحیث خصایص ومنافع یك نوع وحدت واشتراك وتمایزازدیگران داشته باشند.

این جمعیتهای کوچك همان طوایف و خانواد هائی هستند که روزگاری دراز در آن شهرستان زندگانی کرده‌اند وبتفاوت مدتی که از دوران آنان سپری شده است در همانجا رگ وریشه دوانیده درمزایا و منافع بالاختصاص بهم پیوسته‌اند.

پس همانطور که تمام مردمی که در کشورایران نشو ونماوزندگی میکنند در منافع ومزایای عمومی ایرانیت شریك وسهیم و نسبت بحفظ آن مزایاومنافع وظیفه دارو علاقه مندند جمعیتهائی هم که درقسمت های

مختلف این کشور وجوددارند گذشته ازجنبه‌های عمومی ایرانی بودن‌در مصالح ومنافع سرزمینی که در آنجا مقیم ومتوطنندتوجه بیشتری دارند وعلاقه بیشتری نشان میدهند.

همچنین است حال درهر یک ازشهرستانها وجمعیتهای آن و بالاخص درخانواد هائی که در آنجا نشوونمایافته‌اندوچنانکه افرادیك عائله کوچك از هرحیث بهم بستگی و پیوستگی دارند ودر نفع وضرر شریك یکدیگرند افراد و اعضای یک خانواده نیز باید خود را بمنزله آحاد وافراد یک عائله دانسته خوب وبد وسودوزیان هریك از اعضای خانواده را از آن‌خود شمرده‌درمصالح ومنافع عمومی‌وخصوصی‌خانواده بذل جهد وتوحید مساعی نمایند و درهرچه ازخیرو شر برای آنان‌پیش میآید باهم متحد ومتفق باشند.

پس از این استدلال که شد میتوانیم باین نتیجه برسیم که دائره اجتماع هرچه‌تنگ‌تروکوچکترمیشود بهمان نسبت علاقه وبهم‌بستگی افراد آن اجتماع بهم بیشترمیگردد و بنابراین خانواده میتواند خود را مظهراتم واکمل‌همان اشتراك اصلی‌واساسی قرار بدهد.



چنانکه میدانیم خانواده سمیعی روزگاری دراز است که از نخل برومند وجود مبارك جد بزرگترخود حاجی‌میرزا سمیع در سرزمین گیلان بوجود آمده و نشوونما یافته و تا این زمان بحیات‌خانوادگی‌و اجتماعی‌خوددوام داده است.

مرحوم حسینقلی خان سلطانی کلهر کرمانشاهانی که شخصاً از خانواده معروف کلهرودر آن سامان‌دارای ایل وعشیرت و خویشاوندان

وبنی، اعمام فاضل وهنرمند وخود یکتن از پیشوایان نامی ادب ویکی از استادان توانای سخن و دانشمندان بزرگ روزگار خود بود. در سال یکهزار وسیصد ودو هجری قمری در آنوقت که پدر بزرگوارم مرحوم ادیب‌السلطنه در کرمانشاهان نایب‌الحکومه بود ومن نیز درهمانجا بسن ده سالگی درسایه تربیت پدرمشغول تحصیلات مقدماتی بودم بامرحوم پدرم خلطه و آمیزشی فراوان داشت و غالب روزها در محضر پدرم بمقاوضات ادبی میگذرانید و نظر بهمان دوستی و مودت رساله‌ای بنام تحفةالحسنیة نوشت و آن رساله را بسبب مسافرتهای مکرر که بگیلان کرده واطلاعات کاملی که ازاحوال‌خانواده ما بدست آورده بودبتاریخچه این خانواده‌اختصاص داد بخط زیبای خود نوشت و بیادگاران‌الفت و مصاحبت ومعاشرت صمیمانه پدرم تسلیم نمود. و آن نسخه خوشبختانه هم اکنون نزد بنده موجود است واگر آقایان محترم‌مایل باشند ممکن است آنرا درمعترض مطالعه ایشان بگذارم تا ازتاریخ زندگانی‌خانواده ومفاخرنیاکان نامدارخود بیشتر آگاه شوند وشهداله تعالی که من بنده هروقت بدین رساله ادبی که چون گنجی از گوهر درکتابخانه‌ام محفوظ است مراجعه‌میکنم نشاطی دردل وانبساطی درروحم پدیدارمیشود وسر تعظیم وتکریم به نیاکان و بزرگان دودمان خود فرودمیاورم و برروان پاکشان‌درودمیفرستم وچون‌تمنا و آرزوی خود مرحوم سلطانی‌چنانکه درپایان گفتارخود بدان اشاره کرده است این بوده که این رساله نفیس وتاریخچه گرانبها بچاپ رسیده واین یادگار عزیزوشاهکار ادبی از آن استاد بزرگوار درصفحه روزگار پاینده و برقرار بماند. بنده خود دو سه باردرصدد برآمدم که این‌نسخه را بطبع رسانیده واین اثر نیکو را

که بحق برای مفاخر خانوادگی ما بهترین گواه ومحکم ترین سند تاریخی است منتشر سازم ولی بتصوراینکه شاید بعضی ازمردم کوته نظر وخرده بین حمل برخودستائی وخودنمائی کنند از چاپ آن خودداری کردم و بموقعی مناسب تر گذاشتم واینک انجام این مقصود واجرای این تصمیم را که درحقیقت ادای حقی است از آن دانشمند بزرك بنظر قضاوت وعهده تصمیم آقایان وامیگذارد .

مرحوم سلطانی درضمن این تاریخچه مسافرت مرحوم حاجی میرزا سمیع راازوطن اصلی واولی خود آذربایجان بوطن دویمی خود گیلان یکصد وپنجاه سال پیش ازتاریخ تألیف رساله تحفه تحسینه یادداشت کرده است و چون سالهای بعد از آن را بر آن تاریخ بیفزائیم . امروز دویست ودوسال تمام است که جد اعلای ما در گیلان رحل اقامت افکنده واساس خانواده را در آن سرزمین برپا ساخته است وما که بازماندگان آنمرد بزرك ومیوه های آن نخل برومند وازمزایای وجود جدبزرگوار ونیاکان نامدارخود برخورداریم باید خداوند یگانه را سپاس فراوان گذاریم که ما را بچنین مفاخر تاریخی وبفر وجود چنان پدران نامی نامبردار فرموده است .

ومن امروز که این مژده را از آقای نبیل شنیده‌ام امیدوارشده‌ام که بفضل‌اله تعالی سجایا ومزایای نیاکان ما بکلی از نهاد ما بیرون نرفته واحساسات پاك خانوادگی هنوز کمابیش درما وجود دارد وبحکم همان دیرینه تاریخی متوجه ومعتقد شده‌ایم که باید دراحیای مراسم واستحکام مبانی خانوادگی دست بدست هم داده وضعف وتزلزلی را که بر اثر

تصاریف زمان واختلاف ادوارواعصار درارکان حیات اجتماعی ما رخنه کرده است ازمیان برداریم واین ذخیره گرانمایه و گنج شایگان راکه پیشینیان برای ما باقی گذاشته‌اند رایگان ازدست ندهیم.

واینك من بنده که یکتن ازافراد این خاندان وببقای جاودانی نام واثر نیاکان بزرگوارخود علاقه‌مندم این نهضت ونیت مبارکرا بفال نیك گرفته وآقایان گرامی وخویشاوندان عزیزومحترم را بدین تصمیم که گرفته‌اند شادباش میگویم و توفیقات بزرگ برای آنان در اجرای این تصمیم و نیت مقدس ازخداوند سبحانه درخواست میکنم .ودر پایان عرایض خود اجازه میخواهم که چند چیز را بنحو اجمال تذکر بدهم.

ما که افراد یك خانواده و اجزاء ترکیبیه یك دودمان ایرانی هستیم وظایفی نسبت بکشورومیهن وهیئت اجتماع داریم که تکلیف آنرا قوانین ونظامات ومقررات مملکتی روشن کرده است وغالباً در روزنامه ها وسخنرانی ها میخوانیم ومیشنویم وحاجت نیست که دراین باب شرح وبسطی داده شود ما باید فقط آن وظایف را خوب تشخیص داده و از فرایض اولیه خود شناخته باجرای آنها با کمال صداقت و ایمان علاقمند باشیم.

اما ضمناً وظایفی هم نسبت بافراد وبجامعه خانواده خودداریم که بعضی از اصول آن را بنحو اختصاردراینجا یادداشت میکنم:

۱ـ ماباید بحیثیت وشرافت خانوادگی خود خیلی مقیدوعلاقمند باشیم وشعائرخانوادگی رانیك محترم بشمریم ومورد رعایت قراربدهیم درخوشی و سعادت افراد خانواده خوش و خرم باشیم و در مصیبت و گرفتاری آنها شرکت واقعی نشان بدهیم و در هیچ مورد بی اعتنائی و

سهل انگاری روا نداریم .

۲ ـ ما باید همدیگر را بتمام معنی وازروی کمال حقیقت‌دوست بداریم وبا یکدیگر یگانه وصمیمی باشیم تا بتوانیم در کارها هم اعتماد واتفاق داشته باشیم .

گاهی میشنوم که بعضی‌ازرقیبان وبدخواهان‌ما میگویند که‌سمیعی ها با هم خوب نیستند صمیمت ندارند دروغ میگویند نفاق میکنند بجاه ومقام یکدیگر حسد میبرند وبرای همدیگر کارشکنی میکنند .

بخدا قسم که این حرفها واین نسبتها که میدهند هر آدم غیرتمند و باشرف را بلرزه در میآورد و بالطبیعة باید در افراد خانواده تأثیر قوی داشته باشد . والله شنیدن اینحرفها وشماتت ها هر یك تیری است که بجگرمن میخورد ونمیدانم تا کی وبچه اندازه میتوان بدین احوال واقوال و اراجیف تن در داد آیا همینطور است که رقبای ما میگویند و همانطوریم که در حق ماخیال میکنند وانتشارمیدهند ؟

اگراین حرفها راست باشد باید اعتراف کنیم که بدترین ورزل‌ترین وبیشرف‌ترین طبقات مردم‌هستیم . واگر این‌نسبت ما که‌بمامیدهند تهمت ودروغ است پس باید عملا بآنها ثابت کنیم که بااینطور نیستیم ما افراد یك خانواده شاخ و برگ یك درخت و جوارح و اعضای یك بدنیم ما همیشه بهم پیوسته بوده‌ایم و پیوسته خواهم بود و هیچ چیز نمیتواند ما را ازهم جدا کند مادر خوب دید و خیر و شر و عزت و ذلت و اقبال وادبار یکدیگر شریکیم هرفرد ما همه چیزرا اول برای خانواده خود میخواهد و بعد برای خود و هرکس غیر ازاین بداند و بگوید دشمن و بدخواه ماست وما ازاواظهار نفرت وتبری میکنیم .

۳ـ ما باید بزرگان وسالخوردگان خانواده را عزیزومحترم داشته قدروجود آنان را بدانیم وازتجارب ونظریاتشان استفاده نمائیم ما باید جوانان خانواده را نیز گرامی داشته روح غیرت و حمیت وشهامت و فعالیت وجوانمردی را در آنان تقویت کنیم و آنان را بکارهای خوب و اقدامات مفید تشویق نمائیم.

٤ـ ما باید ببانوان خود با نظر عفاف واحترام نگاه کنیم و مخصوصاً دختران و دوشیزگان خانواده را به کمال عفت و متانت اخلاقی پرورش بدهیم و آداب معاشرت و محاوره عفیفانه را بآنها بیاموزیم واصول خانه‌داری وکدبانونی وصرفه‌جوئی ودوزندگی وبافندگی و سایرهنرهائیرا که بامور خانه داری مربوط است بآنها یاد بدهیم و آنها را طوری تربیت و آماده کنیم که تا درخانه پدری هستنددرزندگی همه قسم کمك بپدرومادرخود بکنند ووقتی که بخانه شوهرمیروند زنی کامل و آراسته و بتکالیف مستقل خانه‌داری واقف ومسلط وبرای شوهر خودیك همسرمفید ومحبوب ودلپذیر باشند.

٥ ـ ما باید درتربیت فرزندان خود نهایت توجه و مراقبت را داشته و زمینه پرورش آنها راطوری ترتیب بدهیم که از همان اوان کودکی و آغاززندگی باداب انسانیت واصول تعلیم وتربیت آشنا گردیده وبعادات واخلاق پسندیده خوی گرفته وبفضل ودانش ومعرفت آراسته شوند وحس دیانت وخداپرستی و ایران دوستی وعزت نفس وغرور ملی درنهادشان جایگیر گردد ونگذاریم که خودسرولجوج وتنبل ولاابالی و بی بند وبار بار آیند وبا اشخاص فاسد وناهنجار وبد سرشت آمیزش و

نشست و برخاست کنند.

۶ ـ ما باید نسبت بافراد ضعیف و ناتوان خانواده حس ترحم وشفقت داشته وتا هر اندازه که ممکن باشد با آنها کمك و همراهی بکنیم و آبروی خانوادگی را حفظ نمائیم.

۷ـ بدیهی است که هر جماعت و هر خانواده دوست و دشمن بسیار دارند.

ما باید نسبت بدوستان خود نهایت علاقمندی وفداکاری داشته و روابط مودت ودوستی را با آنان خیلی محکم واستوارسازیم.

نسبت بدشمنان خودهم حتی الامکان طوری عاقلانه رفتار نمائیم و مجاملتهائی بکار بریم که آنهارا ازدشمنی منصرف وپشیمان ساخته قلوب آنان را جذب وتألیف نمائیم واگر گذشت‌ها ونیکوئیهای ما درو جودشان تأثیری نکرد وهمچنان برعداوت و مخالفت باقی ماندند ماهم درمقام مجادله ومعامله متقابله جداً بایستیم و بآنان ثابت کنیم که:

جزاء سیئة مثلها.

۸ ـ این خود مسلم است که آبروو حیثیت و اعتبار یك فرد یا یك جمعیت وقتی محفوظ میماند که دارای عزت نفس بوده و از دیگران مستغنی و بی نیاز باشند وضرورتهای زندگانی دست حاجت آنانرا بسوی غیر درازنکند واین استغناد وبی نیازی میسر نتواند بود مگروقتی که آن افرادو آن جمعیت اولا برای زندگی خود یك شالوده محکم و منظمی بگذارند وازحدود انضباط واقتصاد خارج نشوند ثانیاً تنبلی وسستی و سهل انگاری را ازخود دورساخته بقدر توانائی خود کار بکنند و زحمت بکشند وازراه های مشروع ومستحسن تحصیل ثروت کنند و احتیاجات

خودرا باندازه مقام ووضع زندگانی از نتیجه فعالیت خود تأمین نمایند.

پس ما باید همین رویه را نصب العین خود قرار داده پایه زندگی خانوادگی را برروی همین اصل بگذاریم تا هم بتوانیم آبروی خود را حفظ کنیم وهم بدون قبول منت دیگران در تأمین احتیاجات زندگانی کامیاب شویم وهم از عهده نگاهداری و دستگیری ضعفا و ناتوانان خانواده بر آئیم.

البته این نکته را هم نباید فراموش کرد که خداوند متعال خانواده ما را ازقدیم الایام منظور نظر ومشمول عنایات خود ساخته وهریك ازافراد واعضای خانواده را کمابیش از نعمت های بی قیاس خود متمتع وبرخوردار فرموده و دست نیازمندی ما را از دامن منت غیر کوتاه کرده است.

ازطرف دیگرهم می‌بینیم که امروزغالب افراد خانواده ما ازپیرو جوان دردستگاه‌های دولت و بنگاه های ملی وارد ومتصدی مشاغل و خدمات بزرگ یا کوچك هستند واین خودمزیتی‌است جداگانه که‌شاید کمتر ازخانواده‌های این کشوردارای چنین‌مزیت باشند

پس باید قدر این نعمت ها را خوب بدانیم وخداوند مهربان را سپاس فراوان بگذاریم وبشکرانه کرم ها و کرامتها که با ما فرموده است خود را برای خدمتگذاری حاضر کنیم وبا کمال اهمیت و جدیت درمقام استفاده واستثمار از نعمتهائی که خداوند برما ارزانی داشته‌است برآئیم وازآب وخاکی که دراختیار ما گذاشته است بهره های گرانبها برگیریم وآن بهره‌ها را درراه‌های خیروصواب ومخصوصاً برای آبادی وطن‌وآسایش هموطنان خود بالاختصاص بنفع بقا و سعادت خانواده

خود صرف کنیم .

شاید نیاکان بزرگوار ما نیز در زندگی خود همین رویه را اختیار فرموده وهمین راه‌ها رامی پیمودند که توانستند سعادت خانواده و آینده اخلاف واعقاب خودرا تاامروز تأمین فرمایند. ماهم باید به نیاکان گذشته خود پیروی کرده همان نیت‌های پاك وهمان روشهای خردمندانه را برطبق اصول عصر حاضر ومقتضیات تمدن جدید زندگانی فردی وخانواده خود امتداد واعتبار بدهیم .

۹ ـ ما میتوانیم درمیان خود شرکتهای کشاورزی تشکیل بدهیم واصول برزگری و کشاورزی علمی وعملی را دراراضی واملاك خودوارد کرده بسط وتوسعه بدهیم وبتنوع محصولات وتعمیم بهره برداری‌ازآب وخاك بپردازیم همچنین‌میتوانیم بنگاه‌های خیریه وتعاونی تأسیس‌نمائیم وهزارگونه بهره وفایده بخودوهم بدیگران برسانیم ومخصوصاً سعی‌و کوشش کنیم که یك انرژی‌وفعالیت‌موثر درتمام اعضاء افراد خانواده‌ایجاد نمائیم وهمه را بکارواداریم .



اینها که عرض شد شمه‌ٔ ازرؤس مسائلی بود که بنظرمن‌رسیده و بنحواجمال یادداشت کردم‌وبرای اینکه همه این‌چیزها را بتوانیم‌خوب اداره‌کنیم وخوب‌انجام بدهیم بعقیده بنده‌لازم است مرکزی‌برای‌پیشرفت این‌منظورات درست کنیم و راه آن این است که ازمیان اعضای خانواده چندتن راکه بعقل و کیاست و تجربه وتدبیر وخیرخواهی و بیغـرضی موصوف باشند انتخاب کرده و آنان‌را درحل وعقد قضایا واخذتصمیمات مختار سازیم تا بنام شورای خانوادگی گرد هم نشسته و نسبت بمصالح

امور خانواده مشاوره و تبادل نظر کنند و پیوسته با افراد خانواده در تماس بوده و از احوال و اوضاع عمومی خانواده اطلاعات صحیحه بدست آورده احتیاجات خصوصی و عمومی را در مد نظر گرفته و برای اصلاح و بهبود زندگانی و ترقی و توسعه صوری و معنوی خانواده نقشه های سودمند بکشند و برنامه های عملی و اساسی تهیه نمایند و ما نیز ملتزم و مقید باشیم که نظریات آنان را بکار بسته و بدستور ایشان رفتار و از ارشاد و راهنمائی آنان استفاده های خوب بکنیم این شورای خانوادگی ممکن است برحسب اقتضا جلسات مرتبی مثلا ماهی یکی دوبار داشته باشد و هر سه چهار ماه یکبارهم مجمع عمومی خانواده را که مرکب از تمام اعضاء و افراد باشد تشکیل بدهد.

درپایان هرسال نیز باید مجمع عمومی را دعوت نموده و عملیات یکساله را باطلاع همه برساند.

مجمع عمومی خانواده حق خواهد داشت که برای سال آینده هیئت دیگری را برای شورای خانوادگی انتخاب یا همان هیئت سابق را باین سمت ابقا نماید.



امیدوارم این عرایض خیرخواهانه بنده در محضر شریف آقایان محترم بسمع قبول تلقی‌شده و قابل توجه واقع گردد.

تهران شهریور ۱۳۲۲

ملحقات

ملحق به بخش چهارم (سخنرانیها)

دریکی ازجشنها که بمناسبت ولادت با سعادت حضرت شاه ولایت مولی امیرالمومنین علی علیه‌السلام درانجمن اخوت برپا شده بود برسبیل تیمن ایراد شد

☆☆☆

روضـه خلد بـرین خلوت درویشان است
مایـه محتشمی خـدمت درویشان است
قصر فردوس که رضوانش بدربـانی رفت
منظـری از چمن نـزهت درویشان است
آنچه زر میشود از پـرتو آن قلب سیاه
کیمیائی است که درصحبت درویشان است

پس ازعرض تهنیت این روزمبارك و جشن مقدس بمحضر آقایان معظم و اخوان مکرم اجازه میخواهم که چند کلمـه در باب درویش و درویش عرض کنم.

واقعاً چه خوش است عالم درویشی وچه خوش است حال درویشان که در آن هرچه هست همه مهر است و محبت است وعشق است وصفـا و یکرنگی ویگانگی وهم آهنگی ودر این حالت هرچه هست همه صبر

است وشکر است وطاعت است ورضا و بردباری وشکیبائی که همه یکی هستند ویکی می بینند ویك حقیقت میجویند .

صد هزارانند ویکتن بیش نیست　　جز خیالات عدداندیش نیست

درویش جامه مخصوص ندارد ودرویش را تنها بخرقه پشمین و کلاه نمدین و کشکول ومنتشاو تبرزین نمیتوان شناخت که آنچه مرد را بتمام معنی درویش میکند صفای ضمیر است وفضایل نفس ومکارم اخلاق

حاجت بکلاه ترکی داشتنت نیست
درویش صفت باش و کلاه تزی دار

درخلوتخانه دل درویش هیچ چیز جز خدای جای نگیر دو لوح ضمیر درویش هیچ رنگ و تصویر

جز نقش حق و حقیقت نپذیرد　　دو عالم را بیکبار ازدل تنك برون کردیم تا جای تو باشد

زسودای جانان بجان مشتغل　　بذکر حبیب از جهان مشتغل

درویش جز براستی لب نگشاید وزبان جز بذکر حق مشغول ندارد وگفتارخود بدروغ وغیبت وتهمت نیالاید

درویش چرا حرف کم و بیش زند
ور زخم زبان به مردمان بیش زند
بهتر ز هزار بخیه بر خرقه فقر
یك بخیه اگر بر دهن خویش زند

درویش درطلب حقیقت ازهیچ درد ورنج نپرهیزد ودرراه محبت دوست ازهیچ بدو بلا نگریزد .

دمادم شراب الم در کشند　　وگر تلخ بیند دم در کشند

چو پروانه آتش بخود در زنند　　نه چون کرم پیله بخود برتنند

درویش هرگز از درد ننالد و درمان خود از غیر نخواهد و اسرار حق در پیش نامحرمان باز نگوید.

نشاید بدارو دوا کردشان　　که کس مطلع نیست بر دردشان

درویش بدنیا و مافیها علاقه ندارد و بتجملات و تفننات صوری دل نبندد.

بر در میکده رندان قلندر باشند　　که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

خشت زیر سر و بر تارك هفت اختر پای

دست دولت نگر و منصب صاحب جاهی

خواجه عبداله انصاری فرماید: درویشی چیست خاکی بیخته و آبی بر آن ریخته نه کف پارا از آن دردی و نه پشت پارا گردی. اما همین درویش که اووصف کرده با اینهمه بردباری و خاکساری چون پای نادرویشی بمیان آید و گوهر حقیقت بازیچه دست شیادان و حقه بازان گردد و اهریمن ظلم و فساد در برابر فرشته آزادی و آزاد منشی عرض وجود کند. دفاع از حق و حقیقت را برخود واجب شمرده و با ناله مظلومانه و فریاد آزادمنشانه ریشه جور و بیدادگری را از بیخ بر کند و باهمت مردانه بنیاد زور و حق ناشناسی را از بن براندازد

بیك نعره کوهی ز جا بر کنند　　بیك ناله شهری بهم بر زنند

چرخ بر هم زنم ار جز بمرادم گردد

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ و فلك

کوه نتواند شدن شد ره مقصود مرد

همت مردان بر آرد از نهاد کوه گرد

یکی ازمظاهر این حقیقت و نمونه های بارز این معنی مرحوم صفاعلی شاه (ظهیرالدوله) بود که غالب حضار محترم اورا دیده و بزندگانی واخلاق او آشنائی داشته‌اند چنانکه میدانیم اویکی از رجال بزرگ دولت و یکتن از منتسبان نزدیك خانواده سلطنت بود وغالباً بکارهای درباری ودولتی اشتغال داشت و صورة در لباس اهل ظلم وجور بود و باصطلاح آنوقت درعداد اعوان ظلمه بشمارمیرفت . اما این را هم همه خوب میدانیم وتصدیق داریم که درعین آنحال ودرمیان همان لباس جوانمردی بزرگ بود ودرویشی بتمام معنی وبهترین دلیل که من میتوانم برای اثبات این معنی و کمال درویشی و آزادمنشی و کرامت نفس وصفای باطن او اقامه کنم این قطعه است که من درسال ۱۳۲۷ قمری بمناسبت ویرانی خانقاه اوانشاد کرده بودم واینك برحسب فرمایش حضرت آقای دکترمرزبان امین الملك بعرض آقایان محترم میرسانم .

یکی مقام مقدس بداند واین کشور — که مرکزفقرا بود و مجمع اخبار
سرای ملت و آشفتگان عشق وطن — در آن قرارگهی داشتند بی اغیار
چو یکهزار وسه صد بر گذشت وبیست وشش
ز سال هجرت پاك پیمبر مختار
بامر شاه و بنیروی مستبدین گشت
اساس مجلس ویران و کار ملت زار
منافقان سوی این خانه دست یازیدند
بحکم یك دو سه تن دزد وحشی در بار
هر آنچه بود بتاراج رفت و یغما شد
نماند جز تل خاکی از آن بجای آثار

عجب بود که چو بشنید صاحب خانه
بیان واقعه‌زان ظلم های ناهنجار
نه هیچ یافت تزلزل نه هیچ گشت ملول
نه هیچ خواست تلافی نه هیچ کرد آزار
ولیك داد بباد صبا پیامی چند
که تا برد سوی آن ننگ دوده قاجار
در این پیام شنیدم که صاحب خانه
کشید خط و نشانی نهان معما وار
بر آن نشان و بر آن خط همیشه بد نظرم
که تا کی و چه اثر زاید از چنین گفتار
نرفت دیر زمانی که رهبر غیبی
بجشن نصرت ملی مرا فکند گذار
یکی بهشت بدیدم طراز هشت بهشت
یکی سپهر بدیدم فراز پنج و چهار
بساط جشن به نام مجاهدین بر پای
فنون عیش بفر فدائیان در کار
سئوال کردم کاینجا کجا و خانه کیست
مگر تجلی طور است و جلوه دیدار
سروش گفت بگوشم که‌این‌همان‌خانه است
که شد خراب ز بیداد مستبدان پار
چو نام خانه شنیدم مرا بیاد آمد
همان حکایت خط و نشان در اول بار

فزود حیرت و عبرت ز کار های خدا
که سر بسر همه پنداست وحکمت واسرار
عدو خراب نمود این بنا و می پنداشت
که می نماند در این دار بعد از آن دیار
کنون کجاست که بیند برقص ووجد وطرب
فدائیان وطن را در آن هزار هزار
سکوت و صبر اگر کرد صاحب خانه
دلیل عجز نبود و نشان استحقار
خموش ماند ولی ذواست اینهمه آثار
(چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار



من ای نسیم صبا در جهان نیافته ام
رسول چون تو بخوبی چنین پیام گذار
چه نیکمردی و لطف است کزارادت وشوق
شوی بجانب آن نیک مرد راهسپار
ز من تحیت و تکریم بیشمار بری
به حضرتی که بود جای بوسه احرار
که ای یگانه آزاد مرد دانشمند
که جملگی ببزرگیت می کنند اقرار
صفا نمودی و خوش پیش بینئی کردی
که شد مشاهده اش عبرت اولو الا بصار

تو راستگوی تری ز آنچه در حقت گویند
براستی که جز از راستیت نیست شعار
تنت درست و دمت گرم باد و جمعت جمع
سرت خوش و نفست زنده باد و مولا یار
چو این پیام مرا باز گفت باد صبا
بدان ستوده سیر راد مرد خوش رفتار
جواب داد (چنین بوده انتقام خدا)
جواب او شد تاریخ نظم این اشعار
۱۳۲۷ قمری

ملحق به بخش سیم (اخوانیات)

بآقای حسنعلی هدایت (نصرالملك) که با سمت سناتوری باستانداری فارس رفته بودند نوشته شده است

☆☆☆

قربانت گردم رفتی و نمیشوی فراموش به بخشید فراموش کرد. بودم که حضرتعالی ازشعر بدتان می آید چکنم ازشعری بدین کوتاهی وزیبائی مناسب موقع ومطابق واقع که بی اختیارازقلم جاری شده است چگونه میتوانستم صرف نظر بکنم. علی‌الخصوص درنامه‌ای که بیادگار عزیز دانشمند بزرگوار کمال خجندی میفرستم ودر سخنی کـه بفرزند برومند استاد بزرگ عروض وقافیه امیرالشعراء عرض میکنم حالااگر ایشان بخواهند برخلاف سنت نیای نامدار وجد کامکار خود زیر شعرو شاعری بزنند اختیار با خودشان است و قضاوت و حکمیت با نیاکان بزرگوارشان.

اما کی و کجا میتوانند ازاین‌غریزه اصلی خانوادگی دست بکشند درصورتی که تازهٔ والی ایالت فارس شده و بسر زمینی تشریف برده‌اند که حافظ و سعدی در آنجا خفته‌اند. در آنجا هر چه هست همه قـول وغزل است همه گل و بلبل است همه سروو کاج است همه تـذرو دراج همه می ومیخانه است همه نغمه وترانه است همه رقص وطرب است و

نشاط همه فرح وسرور است وانبساط .

اگر با چنین احوال حضرت والی محبوب و استانـدار محترم ما توانستند درچنین سرزمین شراره آتش ذوق و قریحه را بنشانند و در گوشه عزلت خاموش به نشینند و ازشعروشاعری اعراض واظهار نفرت بفرمایند وبسروقت حافظ وسعدی نروند آنونت بنده هم عهد میکنم که بعد از این هر چه بایشان عرض میکنم خشك و خالی و از احساسات شاعرانه عاری باشد .

حضرت آقای هدایت واله حق دارید از هرچه شعرو شاعر است اجتناب بفرمائید ملاحظه فرمائید اینهمه حشو زاید و رطب و یا بس که بنده ازابتدای این نامه پرداخته ووقت شریف و گرانبهایتان راکه باید صرف مهمات اموربشود بیموجبی تضییع کردم جز نتیجه همان بوالفضولی شاعرانه است وجزمهملات چیزی دربردارد ؟

باری کارت مبارك را زیارت کردم و با کمال صفای عقیدت گفتم

آن سفر کرده که صد قافله دل همره اوست

هر کجـا هست خـدایـا بسلامت دارش

امیدوارم همیشه خوب وخوش وخرم باشید ودر کار ها موفق و فیروز وکامیاب .

قربان شما وشیرازشما وحافظ شما وسعدی شما .

مژده

بدوستداران کتاب

دیوان مرحوم ادیب السلطنه سمیعی درمتجاوز

از ۳۰۰ صفحه منتشر شد

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

